فصل هشتم در سکته سکته حالتیست که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس
معطل شود و دکاه بود که تنفس نیز در توان یافت و شبهه افتد که
زنده است یا نه پس در چشمش نظر کنند اگر خیال ناظر در چشمش دیده
شود زنده است سبب این مرض سده تامه است در بطون
دماغ علاجش حال در قدری با دیان و زیره در آب بجوشانند و بعسل
یا نبات شیرین کرده نیم گرم در گلویش ریزند و حقنه کنند و تا به گرم
کرده بالای تاقیه نمدی بر سرش نهند و این بر تقدیری بود که بلغمی باشد
علامتش سفیدی رنگ و علامات بلغم و تقدم اسباب تولد آن
و اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و چنان که مخموقست و پری
رگهای گردن و غیر آن و از پیشانی عرق آمدن و تنفس غلیظ باشد
و غلیظ آن آواز است که از مخنوق یا بعضی مردم فربه در خواب بیرون آید

۱۶۶۲۸
۲۰۷۷۹۳
فصل هشتم در سکته سکته حالتیست که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس
معطل شود و دکاه بود که تنفس نیز در توان یافت و شبهه افتد که
زنده است یا نه پس در چشمش نظر کنند اگر خیال ناظر در چشمش دیده
شود زنده است سبب این مرض سده تامه است در بطون
دماغ علاجش حال در قدری با دیان و زیره در آب بجوشانند و بعسل
یا نبات شیرین کرده نیم گرم در گلویش ریزند و حقنه کنند و تا به گرم
کرده بالای تاقیه نمدی بر سرش نهند و این بر تقدیری بود که بلغمی باشد
علامتش سفیدی رنگ و علامات بلغم و تقدم اسباب تولد آن
و اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و چنان که مخموقست و پری
رگهای گردن و غیر آن و از پیشانی عرق آمدن و تنفس غلیظ باشد
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۷۹۳
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۶۲۸

...ر سکته سکته حالتیست که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس
...کاه بود که تنفس نیز در آن تراکم یافت و شبیه است که
...بانه پس و چشمش نظر کند که اگر خیال ناظر در خشی رسیده
...ت سبب این مرض سده تامه است در بطون
...حال در قدری با دیان و زیره در آب بجوشانند و نعل
...گرده نیم گرم در کلوش ریزند و حقنه کنند و تا به گرم
...ه نمدی بر سرش نهند و این بر تقدیری بود که بلغمی باشد
...ی رنگ و علامات بلغم و تقدم اسباب تولد آن
...علامتش سرخی روی و چنان که مخنوقست و رگی
...یر آن و از پیشانی عرق آمدن و تنفس غطیط باشد
...ت که از مختنق یا بعضی مردم فربه در خواب بیرون آ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان وجعله اشرف من الیه الارکان والصلوة علی من حرضی باعدل الامزجه وارسل الی الانس والجان طبیب قلوبنا وشفاء الامراض عیوبنا محمد المستشفی بکامل دینه الثقلان و علی آله و اصحابه الطاهرین کاللؤلؤ والمرجان ما تعاقب اللیالی والایام واخضر ذو العصف والریحان اما بعد چون اشارت شریفه والتماس بعضی اعزه و اخوان سلمهم الله عن الافات والحدثان مرة بعد اخری بترتیب و تالیف مختصری در معالجات شرف اصدار یافته بود امتثالا لاشارتهم و ایجابا بالملتمسهم این رساله از کتب

معتمد

معتمد علیها سمت انتخاب و رقم تمیین یافت و بر چهارده باب مرتب گردید و هو الموفق والمعین علیه توکلت والیه انیب و به ثقتی و بعد

باب اول در امراض سر مشتمل بر پانزده فصل فصل اول در صداع و دوار و شقیقه

فصل دویم در سرسام
فصل سویم در سدر و دوار
فصل چهارم در سبات و سهر
فصل پنجم در نسیان
فصل ششم در مالیخولیا

فصل هفتم در صرع
فصل هشتم در سکته
فصل نهم در فالج و لقوه
فصل دهم در تشنج
فصل یازدهم در خدر و رعشه

فصل دوازدهم در رعاف
فصل سیزدهم در لقوه
فصل چهاردهم در اختلاج
فصل پانزدهم در زکام و نزله

باب دویم در امراض چشم مشتمل بر پانزده فصل فصل اول در رمد

فصل دویم در طرفه
فصل سویم در سبل
فصل چهارم در جرب
فصل پنجم در غرب
فصل ششم در نزول آب

فصل هفتم در عشا
فصل هشتم در جهر
فصل نهم در دمعه
فصل دهم در بیاض
فصل یازدهم در شعر زائد

فصل دوازدهم در ظفره
فصل سیزدهم در قمل
فصل چهاردهم در سلاق
فصل پانزدهم در قرحه

باب سویم در امراض بینی و گوش مشتمل بر نه فصل فصل ... در درد گوش

باب اول در امراض سر

باب اول در صداع و دوار و شقیقه

صداع درد سر است اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و چشم و گرمی سر و شیرینی دهان و امتلای رگها بود و عظم نبض علاجش فصد قیفال و حجامت بر ساق و شراب عناب و آلو و تمر هندی و غذا ماش و عدس و تمر هندی و آب غوره و بعد از فصد آرد جو

وکشنیز تر و برگ بید و خرفه و عنب الثعلب و صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر طلا کنند و اگر از صفرا باشد علامتش تلخی دهان و زردی روی و شدت درد و گرمی سر و زردی قاروره و تشنگی و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض علاجش تلیین طبیعت بتمر هندی و آلو و ترنجبین و شیرخشت پس طلاهای خنک که گذشت و بکار داشتن شراب بنفشه و نیلوفر و تمر هندی و آلو ترش کرده و از میوها هندوانه و خیار و آلو غذا ماش مقشر تمر هندی و اسفناج و در وقت غلبه و هیجان درد گل خطمی در آب جوشانیده پای تا زانو در آنجا نهاده دست میمالند چنانکه از بالا بزیر کشند و در همه اقسام صداع پای شوی جلیل النفعت خطمی بغدادی و بنفشه و نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر نیم کوفته از هر یک کفی در آب بجوشانند و مداومت کردن آنرا

دراربقی

دراربقی کرده نیم گرم بر سر ریزند و این عمل را تنطیل گویند و آب را نطول و اگر از بلغم باشد علامتش گرانی سر و غلبه خواب و تری بینی و دهان و عدم حرارت سر و سفیدی و غلظت بول و بطو نبض یعنی دیر جستن علاجش شراب اسطوخودوس یا ماء الاصول یا شراب لیمو گلنگبین با هم غذا نخود آب بشیره کاچیره یا کبوتر و گنجشک و کبک و تیهو و سبوس و آن گل گرم کرده را کماد و گل سرخ و بابونه و خطمی و تخم کتان کوفته در آب گرم سرشته بر سر ضماد کنند و بوی عنبر و مشک و قرنفل موافقت و بعد از پختگی ماده حب صبر و ایارج فیقرا دادن و اگر از سودا باشد علامتش گرانی سر از بلغمی کمتر و خشکی دماغ و دهن و تیرگی رنگ و باریکی و بطو نبض و فکرهای فاسده و تیرگی قاروره علاجش استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون بعد از آنکه ماده را

[illegible]

نیک نضج داده باشد و پخته ساخته بشراب گاوزبان و بادرنجبویه و غذا نخود و ماش و رشته بگوشت بره و بزغاله و مرغ فربه و روغن بنفشه و روغن بابونه باهم ضم کرده در سر مالند ضماد از بنفشه و بابونه و گل خطمی سازند بباید دانست که درد سر با آنکه از خون و صفرا بود از سوء مزاج حار ساده چنانکه از گرمی آفتاب و غیر آن و از خوردن چیزهای گرم حادث گردد علامتش تقدم وجود این اسباب بود با بعضی از علامات حرارت که در دموی و صفراوی گذشت غیر فصد و تلیین که بجا اسهال رسد و طلا و ضماد در صداعی که بواسطه خوردن چیزی گرم بود مثل آرد جو و کشنیز تر و خبازی کنند زیرا که چیزهای قابض چون برگ بید و صندل موافق نیست و اگر از سوء مزاج بارد ساده یعنی بی آنکه از بلغم و سودا باشد چنانچه از هوای سرد یا از خوردن

چیزهای

چیزهای سرد عارض شود علامتش تقدم این اسباب با بعضی از علامات برودت که در سودا و بلغم مذکور شد علاجش الاسهل آنچه گذشت در بلغمی و سوداوی و اگر از تری و از خشکی نیز بی ماده باشد و از سوء مزاج رطب ساده و سوء مزاج یابس ساده گویند علامت و علاج رطب از بلغمی و علامت و علاج یابس از سوداوی فرا باید گرفت و اگر از باد غلیظ باشد که در سر محتبس گردد علامتش تمدد و آوازها و در سر و گوش و انتقال درد از موضعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی سر علاجش از چیزهای نفاخ پرهیز نمایند و نطول سازند از بابونه و شبت و اکلیل و قیصوم و سعوط سازند از این ادویه چند پند جند بیدستر و فرفیون در روغن بابونه حل کرده در بینی چکانند و شمومی سازند از عرطنیثا و مشک و صعتر و سنبل و عنبر و پوسته لوی میکنند و طبیعت را

نرم کردانند علاج باقی انواع صداع آنچه بشرکت معده یا عضوی
دیکر یا از ضعف دماغ ویا از بسیاری مجامعت وغیر این بود از علامات
مذکور بیرون نیست چه آنچه سوء مزاج مادیست وآنچه سوء مزاج ساده
علاجش بدستور مذکور خواهد بود اما شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب
سر راست یا چپ وفهم و علامات ومعالجات ان بدستور
صداعست فصل دویم در سرسام سرسام لفظ پارسیست که معرب
کرده اند مرکب از سر واز سام که بمعنی آماسست اکر از خون باشد
این بزبان یونان فرانیطس بفا وقاف میکویند علامتش تب
دائمی وکرانی سر وسرخی چشم وردی ورفتن اب از چشم
وصداع وکفتن هذیان وخندیدن ودرشتی وسرخی زبان ومیل
بسیاهی وعظم نبض علاجش فصد قیفال وبقدر قوت واحتمال

خون بر داشتن

خون بر داشتن ونرم داشتن طبیعت بعناب واکو وترنجبین وبنفشه
وتمر هندی وروغن کل واندکی سرکه در سر مالیدن وحقنه نرم بمثل
عناب وبنفشه ونیلوفر وترنجبین وآلو کردن واز صندل وکشنیز
تر وکلاب لخلخه ساختن غذا اب جو وعدس واسفناج ودر وقت
غلبه هذیان پای شوربکنند وپای را بمالند وببندند واکر از صفرا باشد
واین را فرانیطس خالص کویند علامتش تب تیز وبی خوابی وسبکی
سر وخشکی چشم وبینی ودهان وزردی روی وزبان وسرعت نبض
وجنک وبدخوی وهذیان علاجش بدستور صداع صفراوی کنند
واکر از سودا باشد علامتش هذیان وترس وزشتی روی وبیخوابی
وخشکی دهان وبینی وبی صداع وتب ضعیف وکریه وبر دوام
تغیرات علاجش بطریق صداع سوداویست واکر از بلغم باشد

این را لیثرغس کویند علامتش صداع وتب نرم وبسیاری اب
دهان وخواب وکرانی وکسالت تا غایتی که از چشم کشادن ودهان
برهم نهادن کاهلی وکسالت نماید ونسیان از لوازم این مرض
بود لهذا این مرض را نسیان کویند علاجش حقنه نرم در اول وبهیون
وبستن اطراف وبرین موجب شربتی سازند کاوزبان پنج درم
بادرنجبویه سه درم پرسیاوشان دو درم بنفشه پنجدرم بیخ سوس
تراشیده یکدرم قند پنجاه درم خورده فی دو بسر در هر صباح ویک
در آخر روز باب کرم دهند وبعد از ان چهار درم برین موجب
ملینی دهند سنا مکی پنجدرم اسطوخودوس دو درم تربد سفید
تراشیده مجوف دو درم بادرنجبویه دو درم تخم کاوزبان سه درم
کل سرخ سه درم کلقند ده درم غاریقون نرم وسفید نیم درم

غذا

غذا از ابتدا تا انتها مرض اب جو کوزو ماش انداخته ودر اخلاط
نخود واب مرغ اندازند فصل سیوم در سدر ودوار سدر آنست
که در وقت برخواستن چشم تاریک شود ودوار آنست که چنان
نماید که چیزها میکردد ودوران میکنند علاجش آنکه اکر در معده غثیانی
بود قی کنند وهر خلط که برآید مناسب آن بقانونی که در صداع
ان خلط معلوم شده در امراض معده نیز خواهد آمد عمل نماید
واکر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب وعلاجش
هم بدستوری بود که در صداع کذشت فصل چهارم در سبات
وسهر اما سبات خوابی بود در کمیت دراز ودر کیفیت قوی
علاجش اکر در تب عارض کردد علاج تب بود چه زوال آن بزوال
تب برد واکر در تب نباشد از برودت ورطوبت بود وبدستور

صداع تدبیر فرمایند و دست و پای مالیدن و محکم پیچیدن و باز کشادن
و باز بستن و نعره زدن و بوجهی از وجوه بیدار کردن در هر دو قسم
مناسبت اما سهر بیخوابی مفرطست از سردی و خشکی ساده
یا با ماده که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفرا باشد
میباشد علامت و علاج هر یک در صداع گذشت و از رطوبت بورقی
می باشد علامتش مرکب بود از علامات بلغم و صفرا با شوری دهان علاجش
مرکب از علاج هر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن
و بروغن بادام و کدو و بنفشه بینی و گوش و کف دست و پای و خصیه
و حوالی آن و ناف را چرب کردن در همه اقسام مفید است
فصل پنجم در نسیان فراموش کاری از سردی و تری و خشکی
و از گرمی ساده یا از غلبه صفرا بر مقدم دماغ می باشد علامت و علاج

ابلی

هر یک بدستور سابق است فصل ششم در مالیخولیا مالیخولیا یعنی
خلط سیاه است این بیماری را بنام سببش میخوانند از سودای دموی
می باشد علامتش سرخی روی که بسیاهی زند و سرخی چشم و خنده
و فرح و عظم نبض و سرخی قاروره علاجش فصد رگ اکحل که رگ
هفت اندام می گویند غذا ماش ورشته بگوشت بره و برغاله و از میوه های
خربزه و هندوانه و سیب و انار و امرود و شفتالو و شربت از عناب
و گاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و بعد از نضج ماده مطبوخی
ازین اجزا بدهند عناب پنجاه عدد سپستان پنجاه عدد شاهتره
پنج درم هلیله سیاه سه درم افتیمون سه درم فلوس خیارشنبر
ده درم گاوزبان سه درم گل سرخ چهار درم سنای مکی پنج درم بسفایج
سه درم تمر هندی دو سیر قند یک سیر ترنجبین دو سیر و اگر شیرخشت

ده مثقال اضافه کنند قوی تر باشد و اگر از سودای صفراوی باشد علامتش
کثرت اضطراب و غضب و زردی روی و بدخوی و جنگ و بیخوابی
و حرارت بدن و زردی قاروره علاجش غذا ماش ورشته بگوشت
بره و برغاله و اسفناج و کشنیز تر انداخته بتمر هندی ترش کرده از میوه ها آلو
و انار ترش و شیرین و هندوانه و زردآلو از اشربه شراب لیمو و نارنج و غوره
و برگ بعرق گاوزبان منضج که بر مطبوخ مقدم دهند بنفشه هفت درم نیلوفر
هفت درم گاوزبان هفت درم آلو پنجاه عدد تمر هندی سی درم خبازی
سه درم قند پانزده سیر خوردنی پانزده درم با آب گرم مطبوخ عناب
چهل عدد پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره پنج درم سنای مکی پنج درم افتیمون
سه درم گاوزبان و گل سرخ از هر یکی چهار درم تمر هندی دو سیر شیرخشت
دو سیر روغن بنفشه و روغن کدو و شیر زنان در سر مالند و اگر

از سودا

از سودا سوداوی باشد علامتش تنهایی دوست داشتن و کم گفتن
و کثرت ترس و گریه علاجش اگر خون غالب بود فصد کنند غذا نخود آب
بگوشت بره یکساله و برغاله و جلابی از گاوزبان سه درم بادرنجبویه دو درم
بنفشه سه درم پرسیاوشان یکدرم تخم خطمی سه درم بیخ سوسن یکدرم
گل سرخ دو درم قند ده درم مجموع یک شربت بود نیم گرم خورند مطبوخ
ازین ادویه سازند عناب و سپستان از هر یک چهل عدد هلیله سیاه پنج درم
بسفایج اسطوخودوس افتیمون از هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه
از هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم غاریقون یکدرم ترنجبین دو سیر
و جهت تقویت قند سفید و عرق گاوزبان و گلاب و تخم ریحان میدهند
و شراب سیب و گاوزبان و اگر از سودای بلغمی باشد علامتش کسالت
و سکون و نرمی نبض و بلادت و رطوبت بینی و دهان علاجش نخود آب

بگوشت تعلی دهد از دارچینی و زعفران مطیب کرده کلفته و کلنگبین بعرق گاوزبان
دهند و آنچه گذشت در قسم سودائی الا فصد مناسب است فصل هفتم در صرع
صرع در لغت انداختنست و در اصطلاح مرضی معروفست سبب آن سده غیر
تامست در دماغ جمیع عصبها متشنج گردد و حس و حرکت را منعی غیر تام کند
و سبب سده بلغم بود یا سودا یا خون یا صفرا و این نادرست یا بادی
غلیظ در نفس دماغ می باشد و بشرکت اعضا می باشد مثل معده و اوعیه
منی و انگشت بزرگ پای علاجش در حال نوبت اگر عضوی دیگر می آید
و ممکن بود بالای آن را ببندند و آن عضو را گرم گردانند بکادینک
سبوس و در غیر نوبت تنقیه بدن از خلط غالب بقوانین سابق و
تقویت دماغ و از چیزهای که بخاصیت فایده دهد دماغ را ابن عرس است
با گوشت او باسر که خوردن و همچنین است شش گوره خر که بسوزانند و بخورند

فصل ششم

فصل ششم در سکته سکته حالتیست که حس و حرکت جمیع اعضا
الا تنفس معطل شود و گاه بود که تنفس نیز در نتوان یافت و شبیه باشد
که زنده است یا نه پس در چشمش نظر کنند اگر خیال ناظر در چشمش دیده شود
زنده است سبب این مرض سده تامه است در بطون دماغ علاجش
حال در قدری بادیان و زیره در آب بجوشانند و بعسل یا نبات شیرین کرده
نیم گرم در گلویش ریزند و حقنه کنند و در حقنه تربد و بوره و نمک و سنا و قنطوریون
و تخم حنظل کنند و تابه گرم کرده بالای تاقیه نمدی بر سرش نهند و این بر تقدیری
بود که بلغمی باشد علامتش سفیدی رنگ و علامات بلغم و تقدم اسباب تولد آن
و اگر از خون می باشد علامتش سرخی روی و چنان نماید که مخنوقست و رگهای
گردن و غیر آن و ازین بشانی عرق آمدن و تنفس بی غطیط باشد
و غطیط آن آوازیست که از مخنوق یا بعضی مردم فربه در خواب بیرون آید

علاجش فصد قیفال و حجامت ساق پس حقنه نرم و اگر از ورم دماغ می باشد
علامتش تقدم تب و علامات اورام دماغ و ازین قبیل بود آنچه از سقطه
و ضربه واقع شود زیرا که ورم غشا که از سقطه و ضربه حادث شده باشد موجب
آن گردد علاجش علاج اورام دماغ است فصل نهم در فالج و استرخا
اما فالج در عرف طب بطلان حس و حرکت نصفی از بدن بود در طول و سبب
آن فرو ریختن فضله رطوبتی بود از بطون دماغ باعصاب آن جانب
پس منع کند قوت حس و حرکت را از نفوذ در آن یا نفوذ کند لیکن اعضا
بواسطه فساد مزاج بسردی و تری متاثر نشود و گاه باشد که افعال طبیعی
نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو ضمور ظاهر گردد و گاه بود
که هر دو جانب را فرا رسد و تمام بدن بغیر روی مفلوج گردد و این را
ابو بقلسی گویند علاجش تا چهارم برماء العسل عوض غذا و آب اقتصار

نمایند

نمایند و بعد از چهارم در صباح برین وجه جلابی دهند بادیان دو درم انیسون
یکدرم بادرنجبویه سه درم در پانزده سیر آب بجوشانند تا به نیمه رسد بپالایند
و ده درم گلنگبین عسلی درین آب حل کرده بدهند غذا نخود آب بشوربا
کاچیره و اندکی دارچینی و زعفران انداخته عوض آب گلاب و عرق
گاوزبان دهند تا پانزدهم برین وجه بگذرانند و بعد از آن بحقنه که در
سکته ذکر کرده شد احتقان کنند دو سه بار پس باستفراغ بلغم بدینموجب
اشتغال نمایند صبر نخود درم ملح هندی یکدرم بوزیدان تربد غاریقون از هر یک
سه درم تربتی دو درم و نیم و درین ایام نخود آب بگنجشک و کبوتر بچه
خورند و بعد از آن گوشت آهو را دارچینی و زنجبیل و زعفران و قرنفل
و صعتر انداخته و گاه باشد که فالج حرارت مزاج بود و سبب آن بود
که دماغ و دل با هم مقاومت کنند پس آن وقت که رطوبات از دماغ

فرو دآید مقاومت نماید حرارت دل وجگر غلبه کند پس درین حال تسکین
حرارت کند شراب لیمو وعرق گاوزبان وغذا الخوز و برنج با آب لیمو وشراب
سیب هم درین وقت توان داد و باشد که حرارت چنان مستولی
گردد که آب جو باید داد وچون حرارت ساکن گردد باز بمعالجه فلج
اشتغال نماید اما استرخا در عرف حالتیست مثل فلج در عضوی
از اعضا وازین جهت گفته اند که فالج استرخای نصف بدنست در طول
نسبت میان فالج واسترخا عموم وخصوص مطلقست در عرف لغوی وسبب
استرخا بریدن عصب در عرض میباشد واین علاج پذیر نیست
و ورم نخاع می باشد علاماتش درد تند و تب علاجش فصد کردن
و در ابتدا صندل و فوفل وکشنیز تر سک انگور و برگ خرفه و بید مجموع
یا بعض بگلاب طلا کنند و در تزاید آرد جو وخبازی و در انتها گل خطمی

دبابونه

دبابونه و برفصد جرات نمایند تا غلبه خون محقق نشود وسقطه وضربه باشد
اگر حادث شود بعد از ان دفعة قابل علاج نباشد زیرا که دلیل باشد
بر پاره شدن عصب واگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر ورم
عصب و ریختن ماده بدان باشد تنقیه کنند و داروی محلل و مقوی
بر موضع ضربه نهند چنانچه در فصل اول از باب سیزدهم بیاید و سوء مزاج
بارد رطب ساده می باشد علاماتش انکه بتدریج حادث گردد و علامتی
دیگر ندارد و علاجش تبدیل مزاج کنند وگاه باشد که فالج عارض گردد
از جهت ماده که بعضی اعضا بر سبیل بحران دفع کنند و بیشتر این در تشنج
واقع شود علاج این مناسب انکه بمالیدن روغنها کنند که گرم نباشد
بسیار و تقویت عضو کنند و ماده را از ان منع کند مثل روغن بابونه
واگر روغن گل و روغن قسط باهم برابر جمع کرده بمالند میشاید

و بباید دانست که عموم وخصوص میان فلج واسترخا بحسب لغت
عرفست ونزدیک بعضی اطبا هر دو لفظ مترادفند واسترخای یک
انگشت را فلج میگویند فصل دهم در تشنج انقباض عضو است
و درهم کشیدن ان چنانچه از انبساط وگشادن عاجز آید اگر از بلغم می باشد
علاماتش انکه بر دفعه حادث شود با علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم
بشرایط بعد از تنقیه روغن فرفیون مالیدن و از خشکی نیز می باشد
علاماتش تقدم اسباب خشکی آرنده مثل تبهای قوی تدق
دراز اسهال وگرسنگی و رنج بسیار واین را تشنج یابس گویند
منتفع نگردد مگر در کودکان وجوانان نادرا علاجش انواع مرطبات
یا از غذا و شربت وطلاها بکار داشتن می باشد علاجش
و علاج اماس باشد چنانچه در باب دوازدهم بیاید می باشد

مثل

مثل انکه جراحتی بود بر عصب یا خلطی تیز با کیفیتی رمناک چنانچه کسی
کژدم بر عصب بگزد واز ین قبیل بود تشنج کسی که خلط زنجاری قی کند
وتشنجی که از دیدان عارض شود مناسب هر یک معالجه کنند
فصل یازدهم در تمدد وکزاز تمدد تشنج عصب بود از هر دو جانب
پس عضو راست نماید ومیل بجانبی نکند واو ضد تشنج اصطلاحی بود
ومشارک آن در سبب وکزاز بعضی اطلاق میکنند بر تشنجی که ابتدا از عضلات
چنبر گردن کند و بجانب پس کشد یا پس یا هر دو وبعضی کزاز گرده
بر مطلق تمدد اطلاق کرده اند وبعضی مخصوص گردانیده اند بدانکه سبب
ان بردی مجمد بود دار داخل یا خارج که در یکجانب باشد یا در دو علامات
ومعالجات آنچه در تشنج مذکور شد واز ورم عصب درین مرض
حرکات ارادی مختلط گردد وصعبتر انکه در جانب چپ بود واز چپ

موذی سرد مادی یا غیر مادی می باشد علاجش گلنگبین با آب بادیان
وانیسون و غذا نخود آب بشیره کاچیره یا گنجشک و کبوتر یا گوشت آهو
و دارچینی و فلفل و زعفران در وا اندازند و اگر مادی بود تنقیه بلغم کنند
و از خشکی عصب یا چیزی موذی می باشد علاجش آنچه در تشنج گذشت
و از ازمان خمر می باشد علاجش ترک آن فصل سیزدهم در لقوه این مرض
آنست که روی از یکجانب فرو کشیده شود و بجانب دیگر میل کند و سبب
این مشابه خود که تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده یا استرخای
آنجانب که ازو میل کرده تا هفتم علاج آن از تنقیه و دادن ماء الاصول
و دواء المسک و امثال اینها جایز نیست آنچه رطوبی باشد چه آنچه
یبسی باشد مطلقا جایز نیست و درین ایام بر نخود آب بشیره کاچیره
و ماء العسل اختصار نمایند و غرغره و مضوعات نفعی حاضر و تاثیری

ظاهر است

ظاهر است اما بعد از تنقیه بکار دارند فصل چهاردهم در اختلاج حرکت
موضعی باشد از بدن بخلاف عادت و در عرف گویند فلان عضو می پرد
علاجش سبوس و نمک گرم کرده بر آنجا نهند و از چیزهای غلیظ و خمیرینه
و میوها و جغرات پرهیز نمایند و اگر این حال کسی را کم واقع شده باشد
و بعد از آن دائم شود بیم لقوه و صرع بود تنقیه بلغم کنند با یارج فیقرا
بقا ریقون فصل یازدهم در زکام و نزله فرود آمدن فضلهای مخاطی را
از دماغ بجانب بینی زکام گویند و بجانب گلو نزله و بعضی از طبیبان
این فرق نکرده اند اگر گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت
بینی و سرخی چشم و تقدم مسخنات دماغ چون در آفتاب مقام داشتن
و خوردن چیزهای گرم و امثال این و گاه بود که با حرارت جمیع بدن
بود علاجش استفراغ بدن اگر ممتلی بود بفصد و اسهال و شراب عناب

و بنفشه و نیلوفر و آب جو و ماش و اسفناج دادن و از سردی نیز می باشد
علامتش گرانی و کندی حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را
گرم گرداند و تقدم اسباب خارجی اگر از آن بود مثل آب و هوای سرد
که بدماغ رسد علاجش اگر از امتلای بدن و غلبه خلطی بعلامات
آن معلوم گردد تنقیه کنند و اگر سوء مزاج ساده بود بنطولات و کمادات
و شمومات اکتفا نمایند بباید دانست که حمام در اول زکام سرد
مضر است و در آخرش مفید و در زکام گرم در اول و آخرش مفید بود
لیکن حمام هر یک مناسب آن باید و نزله گرم را بشراب خشخاش و سرد را
برشش عصا منع کنند و اگر بسینه میریزد و اگر نزله نو بود با تیر واجب
بود منع آن زیرا که دران خوف سل است سیاه دانه بریان کرده
در سرکه یک شبانروز در آغشته بوی کردن ماده را بجانب بینی کشد

و اگر

و اگر بینی گرفته بود چنانچه نفس از دهن باید زدن فی الحال بگشاید والسلام
باب دویم در امراض چشم مشتمل بر پانزده فصل فصل اول در رمد
ورم ملتحمه را گویند بدانکه چشم مرکب از هفت پرده و سه آبست برین
ترتیب که عز ذکره در ه منظوم ساخته نظم کرد آفریدگار تعالی
بلطف خویش چشمت هفت پرده و سه آب منقسم صلبیه و مشیمیه و شبکیه
زجاجی و پس جلیدیه پس عنکبوت و بیض و عنب قرن و ملتحم رطوبات
زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت و معدات
جلدیه است و باقی رطوبات و طبقات و معدات خوادم وی ورم
ملتحمه از خون می باشد علامتش سرخی و بزرگی آماس و پری رگها
و بسیاری و نخ علاجش فصد قیفال از جانب دردمند و اگر هر دو
چشم بود هر دو دست و حجامت و تلیین طبیعت بشراب عناب و آلو

وبنفشه وشیاف ابیض پسندیده بود وتخم مرغ سوده با شیر دختران
در چشم چکانند یا بر پشت چشم مالند وصندل وکشنیز تر وبرگ عنب الثعلب
وخرفه مجموع یا بعضی بر پیشانی وپشت چشم ضماد کنند وغذا عدس وماش
مقشر بشیره بادام یا روغن گاو تازه یا دنبه بره واسفناج تمر هندی
وقند چاشنی داده وبرگ خرفه یا کدوی تر وشیرین یا سلمه اگر خواهند
بر دنبه بره یا روغن گاو تازه ساخته وتمر هندی وقند چاشنی داده
نان خورش مناسبست وزرده نیم برشت اگر طبیعت قبض نبود واز صفرا
نیز می باشد ودرین قسم آماس وآب ریختن بسیار واندکی درد وسرخی
وگرانی ووسخ بسیار علاجش شیاف بریوما بلعاب حلبه شسته
وتخم کتان وگل خطمی چکانیدن وضماد کردن وبصبر وحضض ومر مکی
وزعفران طلا کردن غذا نخود آب بشیره گاجیره یا دنبه وشرحه بر نان

الکن

ریختن وجلاب از بادرنجبویه دو درم صعتر سه درم بادیان دو درم بیخ
سوسن یک درم بنفشه سه درم گلقند آفتابی ده درم سپستان این مجموع
یک شربت بود واگر گلقند نبود قند ده درم ودو درم گل سرخ اضافه
کنند واسهال بحب صبر وایارج کنند واگر از بلغم باشد علامتش
گرانی وخشکی وتیرگی رنگ وکمی بر هم گرفتن وتیر زدن واندکی سرخی
ملتحمه وگاه بود که ملتحمه سرخ نبود لکن پلک اندکی سرخ بود وبیشتری این نوع
رمد با صداع بود علاجش شیاف بریوما بلعاب خطمی که بشیر
دختران گرفته باشند چکانیدن در ابتدا ودر آخر شیاف دینار
چون کشند غذا ماش برنج ونخود به دنبه بره یا روغن گاو تازه
واسفناج وترید از دنبه وشرحه ساختن وسکه گاوی بهتر با نان
خوردن وجلاب از گاو زبان وعناب وپرسیاوشان وبنفشه

وبادرنجبویه سازند وبمطبوخ افتیمون تنقیه کنند واگر از سودا باشد
علامتش تمدد بی گرانی ووسخ وسیلان رطوبتی وگاه بود که بسبب تمدد
بی گرانی سرخ شود علاجش کمادات ونطولات از مثل بابونه وشبت
وصعتر واکلیل وفودنج وسداب وصاحب مطلق رمد باید که از دود
وغبار وسرما وگرما وروشنی وسفیدیهای ودر یک چیز بسیار نگاه کردن
بی اگه نظر از آن بگرداند واز مجامعت احتراز نماید مگر اگه اوعیه منی ممتلی
بود واستفراغ آن عادت بوده باشد واز گرسنگی مفرط وامتلا
خصوصا در عشا واز چیزهای بخارناک مثل سیر وپیاز وکرفت وشیر
وترشیها که بسیار ترش بود وبیداری وخواب مفرط فصل دویم
در طرفه طرفه نقطه بود سرخ که بر سفیدی چشم ظاهر شود بسبب گشاده
شدن رگی از رگهای ملتحمه بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفا مثل قی ونحوه

قی

قوی علاجش خون کبوتر یا فاخته یا حمامهای خونی که از زیر پر چون بر کنند
بیرون آید ودر ابتدا گل ارمنی با آن ضم کرده ودر آخر آب اکلیل
با لعاب حلبه شسته در وی چکانند فصل سیوم در سبل سبل
غشاوه است که بر سطح ملتحمه متولد شود از اجسام غریبه که شبابه
رگها باشد در غشائی رقیق در هم بافته گردد علاجش فصد کردن
ومسهل دادن وشیاف احمر لین واحمر حاد ودینارگون کشیدن
واگر غلیظ ودیرینه باشد بر باید داشت فصل چهارم در جرب
جرب چشم آنست که اندرون پلک درشت وسرخ گردد وبا خارش
وآب ریختن بود ویا جوشش کند ودانهها خورد که سرها سفید
بود وپوستی تنک از آن باز میشود ویا دانهها بر صورت دانه انجیر بود
علاجش فصد کردن وبقرص بنفشه تنقیه کردن وشیاف احمر

وشیاف سماق کشیدن ودر نوع آخر شیاف احمر حاد واخضر
فصل پنجم در غرب درگوشه چشم از جانب بینی ریشی بود که ناسور
گردد وهرگاه دست بر پلک زیرین نهند چرک بیرون آید علاجش
فصد کردن اگر از خون غالب بود واسهال بقرص بنفشه وشیاف
عرب بکار دارند واجزای آن اینست صبر کندر انزروت
دم الاخوین شب کلنار سرمه اصفهانی از هر یک یکدرم زنجار ربع
درمی شیاف ساخته بآب سوده درچکانند بعد از آنکه از چرک
پاک کرده باشند وبرین مداومت نمایند واگر این تدبیرات
کفایت نبود داغ باید کرد فصل ششم در نزول آب رطوبتی
غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه وطبقه قرنیه باستد
ومانع دیدن گردد بسبب منع نفوذ اشباح بصر یا خروج نور مبصرات

اخفاق ۱۰

براختلاف هر دو مذهب علامت هرگاه که در پیش چشم خیالات
مثل پشه وموی ومگس پیدا آید بیم نزول آب بود وسبب نمودن
این اشیا وقوف چیزی غریب غیر شفاف بود میان جلدیه
ومبصرات لکن این خیالات از بخار معده نیز میباشد علامتش
آنست که در هر دو چشم بود و دائم نباشد وبعقب امتلا معده زیاده
شود وبوقت گرسنگی کم گردد علاج ابتدا آب که دیدن را تمام
منع کرده باشد تنقیه بود بایارج وبعد از آن غرغره کردن پس
باسلیقون وشیاف مرارات کشیدن واز شوربا ها ومیوها
وخمیرها ولبنیات پرهیز کردن وقلیه وکباب ومطنجه ونان خشک
خوردن وبر تشنگی صبر کردن بغایت تدبیری صایبست واگر
مستحکم شود ومنع دیدن کند تمام قدح باید کرد واگر سده

در عصب مجوف بود بغیر تنقیه واستعمال مفتحات تدبیری نبود
وقدح را در آن فایده نبود وآبی که قابل قدح بود سفید ورقیق صافی
باشد وآنکه علیل احساس روشنی آفتاب وچراغ کند وآنچه قابل
قدح نیست غمامی وزیبقی وجصی واسمانجونی ومنتشر رقیق که هنوز
بکمال نرسیده بود وهمه را بتدبیر قابل قدح گردانیدن ممکنست
وگفته اند هرگاه شش ماه بگذرد بر خیالات مذکور خوف از نزول
نباید داشت فصل هفتم در عشا شب کوری از غلظت روح
باصره بود علاجش تنقیه بایارج و دار فلفل بر آبی که از جگر بز که
کارد در کشند وبر روی آتش نهند بیرون آید بسایند ودر چشم کشند
زایل گرداند انشاء الله تعالی فصل هشتم در جهر روز کوری از رقت
وقلت روح باصره بود علاج تغلیظ وترطیب خون بود بمثل شراب

عناب

عناب وهریسه وگوشت گاو فصل نهم در دمعه یعنی پرآب بودن
چشم پیوسته وسیلان آن علاجش اگر بدن ممتلی بود تنقیه کنند
بسرمه وتوتیا باهم ضم کرده پیوسته می کشند واز میوه وشوربا پرهیز کنند
وبرشعثا درین باب عاجل النفع بود فصل دهم در بیاض سپیدی
که بزطا هر قرینه پیدا شود واگر بعد از قرحه بود تمام زایل نشود واگر
بعد از رمد یا صداع یا شقیقه عارض شود بعد از زوال سبب
اکتحال بجرم صغیر وجرم کبیر وجرم معسل کنند فصل یازدهم در شعر زاید
موی افزونی از رطوبات عفن حادث گردد علاجش تنقیه کردن
وکندن موی وبخون خارپشت طلا کردن یا کندن یکیک را داغ
کردن یا بسوزن گردانیدن بجانب بیرون یا تشمیر کردن چنانچه
کحالان دانند وکنند فصل دوازدهم در ظفره ناخنه جرمیست

عطسه که از گوشهٔ چشم بیرون علاج و تدبیر سبل مثل سبل کنند فصل سیزدهم
در قمل شپش که در مژه پدید آید علاجش تنقیه کردن با ایارج و غرغره کردن
بعاقرقرحا و مویزج و سپندان و آنگاه مژه و چشم را به آب شور و آب شب
یمانی شستن فصل چهاردهم سلاق آنست که پلک غلیظ شود
و موها رد و مژه میریزد اگر ابتدا حدوث آن سماق در گلاب آغشته
صاف کنند و بکشند و از برگ خرفه و کاسنی و روغن گل ضماد نهند
با سپیده تخم مرغ و روغن گل و اگر دیرینه و غلیظ بود فصد و حجامت
کنند و بعد از ان مطبوخ هلیله دهند و سر بنجار آب گرم میدارند
و شیاف احمر لین و در زیر کشیدن و ضماد بعدس مقشر و تخم انار میخت
کنند فصل پانزدهم در قرحه ریش چشم اگر در جانب راست بود
بر چپ تکیه کنند و اگر چپ بود بر راست و اگر حرکت داشته باشد

بار

باب غسل و شیر دختران بشویند و شیاف کنند رمیکشند امراض عین
بسیار است آنچه وقوعش بیشتر است درین مختصر ایراد شد باب
سیوم در امراض گوش و بینی مشتمل بر نه فصل فصل اول
در درد گوش از گرمی میباشد و از سردی و از جراحت و از کرم
که در گوش متولد شود اما آنچه از گرمی باشد یا سوء مزاج ساده
بود یا مادی و ماده یا خون بود یا صفرا اما آنچه از سردی بود
هم بران طریق یا سوء مزاج ساده بود یا مادی و ماده بلغم بود
یا سودا یا بادی سرد که در گوش جا گرفته باشد یا از معده برمی آید
یا آماسی بود از بلغم یا سودا و علامت سوء مزاجات ساده و مادی
و تدبیرات ان در صداع گذشت و احوال معده نیز بعد ازین
خواهد آمد و علامت باد سرد در گرم مثل مزاج است و امتیاز او از مزاج نیست

که باد از موضعی بموضعی نزود و در رود و در گوش آواز و حرکت آن محسوس
میگردد پس آنچه درین موضع باید گفت آنست که هرگاه از حرارت
باشد شیاف ابیض بشیر دختران سوده نیم گرم سه قطره در گوش چکانند
یا افیون بشیر دختران و دو درم بعد ازین تدبیر لعاب شبیوش
و دانه به نیم گرم بچکانند و طلاهای خنک چون سک انگور و برگ
کاسنی و برگ خرفه و امثال این بر پیرامون گوش از حوالی آن از
سر و روی در سوء مزاج در همه وقت و در ورم در ابتدا بکار دارند
و هرگاه از برودت باشد روغن بادام تلخ و روغن شبت و روغن
ترب و مرزنگوش و خرمیان اگر درین روغنها حل کنند اقوی باشد
نیمگرم بچکانند و بر بخار آب گرم و شلغم دارند و گوش بر زمین گرم
حمام نهند و ضماد از بابونه و اکلیل و گل خطمی و شبت و سداب و امثال

ان

این نهند اما جراحت و علامت آن خروج مده و تقدم ورم بود اگر نو باشد
مرهم ابیض را بروغن گل رقیق گردانند و بچکانند و اگر کهنه باشد مرهم
رسل یا با سلیقون کنند و بر شعثا جهة تسکین درد نیم مثقال بدهند
اما کرم علامتش خاریدن بود و احساس بحرکت ان و احیانا بیرون آمدن
آن علاجش آب برگ شفتالو یا برگ آلو بچکانند یا صبر با آب سداب
سوده یا فتیله بصبر تر که سوده آلوده کنند و در گوش نهند این همه تدبیر کشتن
کرم بود و بعد ازین عطسه آورند تا بیرون افتد یا بگوش گاو بیرون آورند
بباید دانست که هرچه در گوش تقطیر کنند باید که نیم گرم باشد خواه
در مرض گرم خواه در سرد فصل دویم در آواز گوش از حرکت بادی
غلیظ که از فضله که در سر بود حادث گردد میباشد علامتش تمدد بود
بی گرانی در گوش و گاهی تسکین یافتن و از ریختن فضله در گوش میباشد

علامتش گرانی و پیوسته بودن او و از علاجش تنقیه دماغ بانچه مناسب
خلط غالب بود و سر بنجار آبی که در وی بابونه و اکلیل و قیصوم و شبت
جوشیده باشد بدارند و اگر در اریقی کرده لوله از آن بگوش دارند انسب
بود و روغن بادام تلخ یا روغن بابونه یا روغن شبت در گوش چکانند
و از اخلاط که در معده بود و بخار بگوش بر آید این حال حادث
گردد علامتش آن بود که در سیری و گرسنگی مختلف گردد و در سر
و گوش گرانی نبود یا علامت امتلای معده علاجش تنقیه معده بقی
و اسهال و بر اطریفل مداومت نمایند و از خشکی و خلای دماغ
نیز می باشد علامتش انکه در گرسنگی غلبه کند یا با علامات خشکی دماغ
و حالات گذشته علاجش مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه و روغن
کدو و بنفشه و بادام در گوش چکانند و از مجامعت و ریاضت احتراز

نمایند

نمایند و بر راحت و آسایش و تنعم مداومت کنند و السلام
فصل سیم در در آمدن جانور بگوش و آب آنچه در باب کرم گذشت
بکار دارند و جهت در آمدن آب بر یک پای که از جانب آن گوش بود
بایستد و گوش بر کف دست نهاده چند بار جهد تا آب بیرون آید یا
ماسوره در گوش نهند و بمکند یا چوب با دیان که خشک بود بگیرند یک طرف
از او در گوش نهند و طرف دیگر را چوب گردانیده مشتعل سازند تا
نشف آن آب کند فصل چهارم در طرش گری آنچه مولود بود یا عارض
بود از پیری یا از فسخ عصب مفروش بواسطه ضربه و سقطه قابل علاج
نبود اما آنچه در تبها عارض شود بسبب تصاعد صفرا بدماغ علاج آن
مسهل صفرا دهند مثل سرخشت و تمر هندی و مطبوخ هلیله و روغن گل
با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یا روغن کدو یا روغن

بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و بنفشه و نیلوفر و تمر هندی دهند و آنچه بسبب
سوء المزاج آلات سمع بود علامتش دردی بود بی گرانی و تمدد اگر سرد
بود از سردیها زیادت شود و اگر گرم باشد ضد این بود و حرارت و سوزش
محسوس گردد و اگر خشک بود علامتش لاغری روی و در گو افتادن
چشم و تقدم تعب و ریاضت و بیخوابی علاج تبدیل مزاج گرمی بسردی
و سردی بگرمی و خشکی بتری بطریقی که مرة بعد اخری سبقت یافته
و از ریختن اخلاط غلیظ بآلت سمع نیز میباشد علامتش گرانی سر و سبات
و رطوبت منخرین و صداع و طنین و احساس ثقل در گوش و اندک
دردی در همه وقت تخصیص در وقت هبوط علاجش شراب اسطوخودوس
دادن و تنقیه بایارج و قوقیا و روغن بادام تلخ و روغن ترب و روغن
قسط تقطیر کردن و از بسیاری چرک می باشد اگر در آفتاب نگاه کنند

بتوان

بتوان دید و پیوسته چرک ترشح کند علاجش بیرون آوردن بگوش کاو یا بروغن
و بخار آب گرم نرم گردانند تا بیرون آید و از ریگ یا چیزی دیگر که در گوش
افتد می باشد علاجش روغن بادام در گوش چکانند و عطسه آورند و بینی
بگیرند تا بیرون افتد و از ثولول یا گوشت افزونی می باشد
علاجش بریدن آن اگر ممکن بود فصل پنجم در رعاف خون آمدن
از بینی بحرانی میباشد چنانچه در روز بحران واقع شود منع آن جایز نبود
الا بوقت افراط و خوف ضعف و مثل این بود و آنچه بواسطه امتلاء و غلبه
خون بود تا پری رگها و سرخی رنگ عارضی و گرانی بدن زایل نشود
منع نباید کرد و از حدت و تیزی خون میباشد علامتش اندک اندک
آمدن و بسیاری رقت و حرارت خون علاجش فصد قیفال و تسکین
و تغلیظ خون بمثل شراب عناب یا آب برگ و از چیزهای گرم خوردن

وازمقام درهوای گرم پرهیز کردن وآب سرد برسر وپیشانی ریختن وبرگ
امرود وبید وبرگ بهی یا گچ بسرکه خمیر کرده طلا کنند ذروری که در بینی دهند
خون بازدارد گلنار ومازو افیون گرد آسیا کافور خون سیاوشان گل ارمنی
مجموع یا بعضی نرم سوده اول بینی را بگلاب بشویند وقدری ازان در ماشوره
کرده در دمند واگر خانه عنکبوت با آب بادروج که خبلا گویند تر کنند
با سیاهی دوات وازان داروبر آنجا باشند ودر بینی نهند منع
کنند وقوی تر بود سرگین خرتازه بیفشرند آبی که بیرون آید بچکانند
بازوها را محکم ببندند ومجمه برجگر نهند اگر رعاف از جانب راست بود
واگر از جانب چپ بود برسپر زنهند وکشیدن انثیین وبستن بیخ آن
منع رعاف کند فصل ششم درخشکی بینی از حرارت وخشکی
مفرط بود یا از خلطی لزج که در وحرارت تاثیر کرده باشد علاجش آنچه
از حرارت وخشکی بود از خوردن چیزی گرم وقلت طعام وبیخوابی

دابمن

وریاضت ومجامعت اجتناب نمایند وبروغن بنفشه وکدو وبادام چرب
کنند وخیار و هندوانه خوردن وبوی کردن آن وگشنیز تر وآنچه از خلط
لزج بود که حرارت درو تاثیر میکند وپیوسته در بینی بسته میشود وخشک
میگردد وبقرص بنفشه تنقیه کنند فصل هفتم درنتن بینی بحب
ایارج وحب الصبر تنقیه کنند وبسکنجبین وخردل غرغره وهر صباح
بینی را ببول شتر بشویند ومرکبی با آب فودنج وخبسلا لبانید وبدان
استنشاق کنند مفید است فصل هشتم درعطسه بسیاری عطسه
از گرمی دماغ می باشد از گرمیها پرهیز فرمایند واز دود وغبار وطلاها
خنک برپیشانی وسر اندازند وبوی خنک مثل گشنیز تر وصندل میکنند
فصل نهم درریش بینی آنچه تر بود مرهمی لب زنند از موم وروغن گل
ومرداسنگ وسپیده قلعی وخبث الفضه واگر بدن ممتلی بود فصد کنند

وانچه خشک بود بروغن بنفشه ومغز ساق کاو بلعاب دانه به بهم برزده
میمالند باب چهارم در امراض دهان وحلق مشتمل بر پانزده فصل
فصل اول درجوشیدن دهان بیشتر از خون وصفرا بود علاجش واسهال
بمطبوخ هلیله ومضمضه کردن با آب سک انگور وکاسنی وگشنیز تر وآب که
سرکه وآب سماق وآب شاهتره وتخم خرفه وطباشیر وسماق وگل
سرخ وارد جو وعدس مجموع برابر نرم کوفته در دهن میگیرند فصل دویم
در گندبوی بد دهان از حرارت معده میباشد علاجش کمتر شدن بوقت
تناول طعام وشستن دهان علاجش در صباح آب کشنه زرد آلو ورگ
خورد واز چیزهای گرم پرهیز کند واز بلغم عفن که در فم معده بود میباشد
علامتش اگر بشستن دهن وطعام خوردن زیادت ساکن نگردد علاجش
تنقیه معده باسهال وقی وزنجبیل پرورده در دهن گرفتن وبر اطریفل کبیر

دهن ۱۴

مداومت نمودن وازف دلثه وعمور می باشد بسبب فرود آمدن رطوبات
فاسد وعفن از سر بدان لثه گوشت بن دندان بود وعمور جمع عمر است یعنی
گوشت میان دندان علامتش آنکه اگر مضمضه بچیزی ترش یا شور رطوبات
لزج بدبوی بیرون ریزد ومنع غذا تسکین نیابد علاجش تنقیه دماغ بایارج
ومضمضه کردن بسرکه وگلاب که برگ مورد دران جوشیده باشد وحب
المسک در دهن میگیرد وازف دعمور وعفونت آن ودوام ترشح خون
ازان بود علاجش فصد واسهال بقرص بنفشه ومضمضه بگلاب وآب
برگ مورد وگل سرخ وسماق وترک شیرینی کردن وار دندان کرم خورده
وسیاه شده میباشد واگر بشستن وپاک داشتن وشستن خوشبوی
دردمان کرفتن ساکن نشود آن دندان را بکنند فصل درترکافتن
زبان از حرارت وخشکی دماغ می باشد علاجش شیوش ودانه بهی

و برگ خرفه در دهان گیرند و خیار و با درنگ را ببرند و درهم مانند
و آن کف که از آنجا بیرون آید در زمان مانند و از اخلاط که در معده
بود می‌باشد معده را از اخلاط پاک گردانند و از خوردنیهای گرم و خشک
احتراز نمایند و بر چیزی که تعدیل دماغ و معده کننده مداومت کنند
فصل چهارم در اماس زبان از خون می‌باشد علامتش سرخی زبان و درد
با تمدد و علامات غلبه خون علاجش فصد کردن و طبیعت را نرم کردن
و غرغره و مضمضه با آب سک انگور و کاسنی و خرفه و کاهو و آب
شاهتوت و از صفرا می‌باشد علامتش زردی و سوزش و شدت
درد و گاه باشد که زبان با وجود ورم جوشش کند علاجش آنچه گذشت
الا فصد و از بلغم می‌باشد علامتش سفیدی اماس و بسیاری آمدن
لعاب زیادت از نوع دموی علاجش حقنه که در آن تربد و شحم

حنظل

حنظل بود و غرغره و مضمضه بصعتر و عسل و از سودا می‌باشد علامتش سیاهی
و خشکی و درشتی زبان علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و مضمضه
با آب انجیر و لعاب خطمی و روغن بنفشه فصل پنجم در اماس لبها علامت
هر خلط غالب بود استفراغ آن کنند و غذا مناسب آن دهند و اگر
خون و صفرا بود ضماد بگشنیز تر و عدس و سیوش کنند و اگر بلغمی و سوداوی
باشند ببابونه و اکلیل و گل خطمی و کتان و کتوج فصل ششم در درد
دندان اگر علامت حرارت ظاهر باشد و با آب سرد تسکین یابد
فصد و حجامت کنند و مطبوخ هلیله و سک انگور و بذرالبنج و پوست
خشخاش در آب بجوشانند و صاف کرده سرکه و گلاب و روغن
گل با آن ضم کرده مضمضه کنند و اگر تسکین نیابد قدری افیون بر موضع
درد نهند اگر علامت سردی ظاهر بود عاقرقرحا در دهن گیرند و فودنج

و صعتر و عاقرقرحا و بذرالبنج در آب بجوشانند و صاف کرده بدان
مضمضه کنند و برش عشا خوردن و در دندان گرفتن هم مناسب است
بباید دانست که هرگاه گوشت بن دندان اثر اللثه گویند اماس
داشته باشد و پیش از آن سست بوده و دائم قبول ماده می
کرد و از و خون بیرون می آمده برکندن دندان درین صورت
مضر است و اگر لثه قوی بود و اماس نداشته باشد و درد در دور و درازی
دندان بود و سوراخ و ریختگی در وی پیدا شده برکندن مفید است
و اگر درد در عموم بود گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده
و گاه بود که سبب درد دندان دودیغنی کرم در بیخ دندان تولد
کند باشد علاجش تخم پیاز و بذرالبنج با پیه بز جمع کنند و بر آتش نهاده
نهاده دهن بجانب دود آن دارند و اگر خواهند دندانرا بی آنکه

آهن

آهن بدو رسد بکنند قدری عاقرقرحا یکماه در سرکه یکساله اندازند
تا مثل خمیر گردد و بر دندان نهند و دندانهای دیگر را از آن نگاه دارند
فصل هفتم در کندی دندان از برگ زرد آلو و خرفه و برگ سرق
خائیدن زایل شود و موم با مغز بادام شیرین همین عمل بکند و صعتر
و جنبلا و نمک مالیدن هم مفید باشد و مضمضه کردن بشیر تازه
و گرم و گاه بود که دندانرا از خوردن چیزهای سرد حالتی پدید آید که
هرگاه چیزی سرد به و رسد درد کند علاجش دندان بزنان و زرده
تخم مرغ گرم نهند چند کرت و باید که چنان گرم باشد که آب از گرمی
آن از چشم بیرون آید فصل هشتم در دندانها بهم کشیدن در خواب
تریها نخورند و روغن قسط در گفکین مالند و با بونه و قیصوم طلا کنند
فصل نهم در اماس لثه اماس گوشت بن دندان از حرارت می‌باشد

بعلامات بشناسند اگر دموی بود فصد کنند و اگر صفراوی بود مطبوخ هلیله
دهند و مضمضه باب سنگ انگور و برگ بید و برگ کاسنی کنند سرکدام باشد وبرگ خرفه
و از برودت و رطوبت می باشد علامتش سفیدی آن و سردی که بزبان
محسوس شود علاجش مضمضه بعسل و لعاب حلبه و روغن گوسفند
و روغن مصطکی فصل دهم در خون آمدن از بیخ دندان علاجش اگر از غلبه
خون بود فصد کنند و اگر از حدت خون بود از گرمیها خوردن و در آفتاب
مقام کردن پرهیز کنند و بر مغلظات مثل شراب عناب و برگ و آب
غوره و عدس مداومت نمایند سنونی ازین اجزا ساخته شب در بیخ
دندان میریزند گزمازو گلنار طباشیر سماق گل سرخ پوست انار ترش
شاخ گوزن سوخته مجموع کوفته و بیخته فصل یازدهم در جنبیدن دندان
آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و اگر از طول مرض بود یا کثرت رنج

و ریاضت

و ریاضت یا آنکه گوشت لثه را نقصانی یا آفتی رسد علاجش غذاهای
مسمن و مرتب باید خورد چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سنونی
قابض بکار داشتن و از استرخا لثه بسبب رطوبتی می باشد علامتش
آب از دهن رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن و گلین در وقت
سخن گفتن علاجش ترک سردی و تری کردن و برین موجب سنونی
ساختن قرنفل مصطکی سعد گل سرخ گلنار سنبل جوز السرو مجموع را برابر
یکدیگر نرم کوفته بربن دندان میریزند شبها و از نقصان گوشت
بن دندان می باشد علاجش فصد و حجامت و ترک شیرینی و ازین ادویه
سنون ساختن کندر گرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین بیخ سوسن
و از ضربه و سقط می باشد علاجش استعمال سنون بارد قابض
که اول مذکور شد فصل دوازدهم در درد ملازه و استرخای آن

و در دگرگ که بعربی لهات گویند از خون میباشد علامتش سرخی و آماس
و حرارت در گلو و باقی علامات خون با اندک دردی زیرا که حس
ملازه اندکست علاجش فصد و غرغره لسماق و گلاب و سرکه از صفرا
می باشد علامتش نخس بعضی مثل سوزن در جایی زدن و بسیاری حرارت
و خشکی دهن و درد زیاده از دموی بود علاجش تلین طبیعت بشیرخشت
و آلو و تمر هندی و غرغره بسک انگور و رب شاه توت و آب کاسنی
و خرفه و فلوس خیار شنبر در آب سک انگور حل کرده و از بلغم می باشد علامتش
نرمی آماس و سفیدی رنگ آن و درد بغایت اندک علاجش غرغره
بآبکامه و گلاب و سکنجبین و خردل و از سودا می باشد علامتش محکمی
و صلابت آماس و سیاهی رنگش علاج مطبوخ افتیمون دادن و غرغره
بصعتر و حلبه و کتان و انجیر و تخم خطمی در آب جوشانیده و صاف

ساخته

ساخته با آبکامه و گلاب اضافه کرده و می باشد که ملازه فرود می آید
و آن بواسطه حرارت و رطوبت میباشد انرا استرخای لهات
گویند علاجش آنچه گذشت در ورم آن از خون و از سردی و تری
می باشد علاجش آنچه در ورم بلغمی مذکور شد پس بمازو و نمک
و شب و آس بردارند و میان سر را آنجا که کودکان را نرم می باشد
بگل دیگدان یا موضعی که درد بسیار بدانجا میرسد و سر تیس و بیهوش
ببرشته و طلا کنند و بریدن آن از خطری خالی نباشد فصل
سیزدهم در خناق نارسیدن نفس بود بشش و دل یا دشواری
آن و سبب آن آماس لوزتین است و عضلها که بگردن در آمده
از عضلات بیرونی و این را خناق مطلق گویند و این آماس از خون
میباشد علامتش سرخی روی و پری رگها و ضربان و جستن آن و غلبه

خون بر تمام بدن علاجش فصد قیفال و حجامت ساق و تلیین بحقنه نرم
و لبس غرغره ببر که و گلاب و رب شاه توت و آب کشنیز تر و چون
ورم متغیر گردد و زرد و نرم شود انگشت یا آلتی بدمالند تا بگشاید
و از صفراوی باشد علاجش هم فصد میباید کرد و از شیرخشت و عناب و آلو
و تمر هندی و بنفشه تلیین ساخت و غرغره چنانچه گذشت و هندوانه و مانند
و امثال آن و از بلغم میباشد علامتش تهیج روی و غثیان و سپیدی رنگ
و بسیار رفتن لعاب از دهن و اندکی درد و شدت و تنگی حلق و باشد
که دهن شور باشد علاجش حقنه تیز که در وی شحم حنظل و تربد بود و غرغره
با بکامه و عسل یا سکنجبین ترتیب داده یا عسل با آب ترب و سپندان
یا رب جوز و انجیر و از سوداوی باشد علامتش محکمی ورم و تیرگی و لبهای
مایل بود در رنگ بیمار و خشکی و ترشی دهن و تمدد موضع علاجش فصد باسلیق

حقنه

و حقنه متوسط میان حاده و لینه و غرغره بانچه در بلغمی گذشت و گاه هم
سبب خناق ورم عضلات اندرونی حلق می باشد یا بیرون رفتن
مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطه ماده یا بادی
غلیظ که در میان مهرها در آید یا تشنجی که در عضلات حادث گردد و این
خناق کلبی گویند و از خناق مطلق ارداء بود علامتش اگر بیمار قادر نبود
و این وقتی بود که از بیرون رفتن مهره باشد از جای خود اما اگر از ورم
عضلات بود گاهی باشد که دهن می تواند گشود و زبان بیرون کرد
علاجش فصد و حقنه متوسط و آنچه گذشت در مهره بموضعش بقاعده رد اوی
و بعد از رد ازین اجزا ضمادی انداختن مغاث مر اقاقیا صبر سریش
فصل چهارم در ذبحه و در حلق رفتن علق ذبحه ورمی گرم باشد در عضلات
از هر دو جانب حلقوم [illegible] عضلاتی که فرو بردن آب و طعام بر وی باشد

و عضله که بر دهن مری و حلقوم و اندرون مری نهاده شده علامتش
اگر قادر نبود بر چیزی فرو بردن و اگر جهد نماید از بینی بیرون آید و سخن
نتواند گفت و چشمها میل بیرون کرده بود و بلند شده و آب از دهان
سیلان می کند و گاه بود که سرخی و ورمی هلالی از گوش تا گوش
و در پیش حلقوم بر گردا طوقی پدید آید و این را ذبحه ازین جهت گویند
علاجش فصد قیفال کنند اما خون اندکی بردارند تا قوت باقی ماند پس
بحقنه نرم گردانند و رب شاه توت و آب کنکلو غرغره کنند و اگر قوت
بود دیگر باره فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا سه بار اعادت کنند اما
در حلق رفتن زیرا اگر بتوان دید با آلتی بگیرند و بآهستگی و رفق بیرون
آرند و اگر دور بود سرکه و نمک و سپندان غرغره کنند و اگر نه جرعه جرعه
میخورند تا بیفتد و اگر تشنگی بسیار برند و در حمام روند و تکیه کنند و در پیش

دهن

دهن قدری خربزه یا یخ با نوش نهند بدان میل کند و بیرون آید فصل
پانزدهم در گرفتگی آواز در گرفتگی آواز بعربی بحوحة الصوت گویند
از فرود آمدن نزله می باشد بحلق و قصبه شش علامتش احساس
بدرشتی و شوزشی و دغدغه درین موضع علاجش منع نزله بشراب
خشخاش و غرغره که منع نزله کند مثل پوست خشخاش و بذر البنج و عدس
و گلنار و گل سرخ در آب بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند
و باید که خنک بود و از سوء مزاج حاری باشد در حنجره و اکثر این در تبها
باشد و بتناول چیزی گرم و تشنگی با فراط در هوای گرم علاجش
آب جو و خیار دهند و هندوانه و انار شیرین و شراب بنفشه و عناب
و خبازی و لعاب دانه بهی و اسبغول خوردن و از سوء مزاج بارد
حنجره می باشد و بیشتر حدوث این از خوردن یخ و برف با فراط و تنفس

در سرما و هوای خنک بود علاجش حبی سازند برین وجه و پیوسته
در دهان گیرند فلفل خردل زعفران سنبل قرنفل کبابه دارچینی مجموع
برابر ضمغ عربی ربع مجموع قند بوزن همه و از سوء مزاج رطب می باشد
علامتش عدم احساس بخشونت و درشتی و تقدم مرطبات علاجش
غرغره بآبی که انیسون و بادیان و صعتر و ایرسا و پودنه تر در وجوشیده
باشد و زنجبیل مربی و عسل و سیاه دانه خوردن و انجیر رزد و پسته
شور و بریان و منقا و از سوء مزاج خشکی می باشد علامتش آنکه با گرفتگی
در آواز حدت و صفای اندک بود با درشتی و در دو بیشتر حدوث
این حال از گرد و غبار و دود باشد علاجش روغن بنفشه تازه که متغیر
و تیز نشده باشد یا روغن کدو یا روغن بادام اندک اندک تجرع
کردن و لعاب اسبغول یا دانه به و قند و نبات سفید خوردن و شوربا و
فربه

فربه و آب جو و گوشت بره و بزغاله و اسفناج و از سخن بلند و بسیار
گفتن می باشد بواسطه خشونت یا ورم و الم حنجره و قصبه علاجش
حمام که معتدل الماء و الهوا باشد و ریختن آب فاتر و زرده نیم برشت
گرم خوردن و شوربا یا حلیم گندم و با قلا و اسفناج و مغز بادام و شراب
بنفشه و قند و نبات سفید یا تخم ریحان و سپیوش و پالوده قند یا ترنجبین
بروغن بادام باب پنجم در امراض صدر و قلب مشتمل بر نه فصل
فصل اول در تنگی نفس از بلغم غلیظ می باشد علامتش خرخره در سینه
و به سرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس بوقت حرکت و اگر سرفه و بر آمدن بلغم
نباشد خوف استسقا بود علاجش ازروفا سه درم و انجیر ده درم و سنقاقل
و صعتر پنج درم و بادیان پنج درم و ایرسا دو درم و بیخ سوسن آسمانجونی
دو درم و تخم خطمی پنج درم و نبات پانزده سیر سازند و بعد از اسهال

تنقیه کنند و از حرارت دل می باشد بواسطه کثرت بخارات علامتش بزرگی
نبض و تشنگی و سوزش دل علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت دل بعرق
کاسنی و گاوزبان و شیره تخم خرفه و شراب صندل و نیلوفر و طلا بر دل
انداختن از صندل و کشنیز تر و برگ خرفه و برگ کاسنی و از استرخای
عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی می باشد علامتش نرمی نبض بود
و نفس بر مثال کسی زند که گریسته باشد و تا راست نشیند و گردن راست
ندارد نفس بر نیاید و اول را نفس کا دوم را نفس انتصاب گویند علاجش
علاج فالج روغن قسط در سینه مالند و از خشکی شش باشد علامتش باریکی
آواز و سرفه خشک و کم شدن از خوردن تریها علاجش آب جو گوشت
و بزغاله و بره و مغز کله بره و شیر تازه بز و قند سفید و از میوها
هندوانه و انار شیرین و شفتالو فصل دویم در سرفه آنچه از ذات الجنب
و سل

و سل و ذات الریه و ورم جگر می باشد عرض و تابع آن امراض است
مذکور خواهد شد اما آنچه بخود مرض است اینجا مذکور شود بباید دانست که
سرفه خشک و سرفه تر می باشد اما سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید
و از نزله تیز و رقیق می باشد که پیوسته از سر فرود می آید علامتش آنکه
در شب و در عقب خواب زیاده گردد و سر قصبه و حلق خاریدن گیرد
و سرفه آید اگر زود بمنع این جهت دنمایند خوف سل باشد علاجش
منع نزله بشراب خشخاش و غرغره ازین اجزا عدس پوست خشخاش
گل سرخ سنگ انگور بذر البنج گلنار و حب السعال که ماده را غلیظ گرداند
و منع سیلان کند ازین اجزا عدس پوست خشخاش گل سرخ سه درم
بذر البنج دو درم تخم کاهو سه درم تخم خرفه سه درم مغز تخم کدو چهار درم
مغز تخم خیار چهار درم نشاسته دو درم کثیرا دو درم ضمغ دو درم انیسون

یکدرم کوفته و بیخته بلعاب دانه بهی سرشته و حبها کنند و پیوسته در دهن
میدارند و سرتراشیدن و چیزی درشت در سر مالیدن و از سوء مزاج
گرم و خشک در شش می باشد علامتش زیادتی سرفه در وقت
حرکت و تشنگی و گرسنگی و حرارت سرما با لاغری بدن و سرعت نبض
و تسکین یافتن در هوای خنک و در جوشش خانه حمام امثال آن علاجش
آب جو و مرغ و کدو و اسفناج و سرمق و شراب نیلوفر بلعاب دانه به
و سیبوش بعرق کاسنی و گاوزبان و از میوه ها هندوانه و انار شیرین
و صندل و آب کشنیز و گلاب و برگ خرفه و تراشه کدوی تر بر سینه
طلا کنند و از سوء مزاج سرد می باشد علامتش ضد آنچه در حرارت گذشت
علاجش گلنگبین عسلی و انجیر و منقا و مغز پسته غذا نخود و باقلا و لوبیا و دارچینی
و زعفران انداخته و سینه را روغنهای گرم مالیدن و از جوشش
قصبه

قصبه شش میباشد و این را ابتراش السعال گویند علامتش آنکه از سخن گفتن
و چیزی خواندن و دود و غبار الم یابد و از هوای گرم و شربتهای
گرم علاجش فصد کردن و مسهل صفرا دادن و بر تدبیر سوء مزاج گرم
مداومت نمودن و از درشتی قصبه بسبب دود و غبار و گفتن بسیار
می باشد علاجش لعابها و شوربای چرب دادن و فالوذجات
اما سرفه تر آنست که با آن چیزی بر آید از امتلای شش و از خون [illegible]
میباشد علامتش بزرگی نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از
هوا و آب سرد لذت یافتن و بیشتر با این سرفه چیزی بر نیاید اما چون
گاهی نفثی زرد بر آید در قسم تر آورده شد علاجش فصد کردن
و آنچه در سرفه گرم گذشت از اشربه و اغذیه و ضماد عمل نمودن و از
اخلاط غلیظ میباشد علامتش خرخره سینه و بر آمدن چیزهای غلیظ

علاجش آنچه در تنگی نفس مذکور شد و بباید دانست که بسیار باشد که اگر ترشی دهند
ترشی زیاده کرده اند سرفه را و اگر شیرینی دهند بصفرا استحیل گردد و دهن تلخ
شود و در این وقت شراب نیلوفر دهند که در وی خاصیتی است که بصفرا استحیل نگردد
و دیگر آنکه در بعضی اوقات در همه اشخاص و در بعضی اشخاص در همه اوقات
مشاهده افتاد که بترشی ازاله سرفه کردندی و آن چنان بود که سرفه در میان
مردمان عموم یافته بود و بترشی زایل شدی و چند کس را دیدم که هرگاه
سرفه ایشان را عارض شدی آلی بترشی ازاله کردندی پس امتحان کنند بدادن
ترشی در بعضی سرفها که صفرا و حرارت غالب بود و در نیست فصل
سوم در خون بسرفه بر آمدن اگر اندک بود و باندک سرفه بر آید از حنجره
و قصبه بود علاجش غرغره بقابضات و گل ارمنی و صمغ عربی و پوسته
در دهان میگیرند و از گرمیها و نعره زدن پرهیز نمایند و اگر بسرفه بسیار
برآید

بر آید اگر تنک سرخ بود از سینه است اگر نیم رنگ بود از شش بود
در همه اقسام این فصد کنند و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند
غذا برنج و باقلا بیرشته خشخاش و مرغ اگر تب باشد در آب جو پزند
از میوه ها امرود و سیب مناسبست فصل چهارم در ذات الریه ذات
الریه ورم گرم بود در شش از صفرا یا خون یا بلغم شود عفن علامتش
تب دائمی و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت
میکشد و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی
زبان و نبض موجی و سبات در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت کمتر
بود لیکن گرانی و سبات بیشتر علاجش اول فصد باسلیق کنند پس
تلیین طبیعت بمثل شیرخشت و ترنجبین و بنفشه و آنگه غذا جو شراب عناب
و بنفشه و نیلوفر و شراب انار شیرین بعرق گاوزبان دهند و در وقت

غلبه حرارت وتشنگی بشیره تخم خرفه وتخم خیارین واگر بلغمی بود پرسیاوشان
وتخم خطمی وبیخ سوسن دراشربه مذکوره درافزایند وضماد از آرد جو وبنفشه
نهند یا از موم سفید وروغن بنفشه موم روغن ساخته در سینه می‌مالند ودر آخر
خطمی وپس تخم کتان با آن ضم کنند حب السعال برین وجه سازند مغز
تخم خیار مغز تخم کدو وشیرین وخشخاش ومغز بادام مقشر از هر یک سه درم
بنفشه دو درم رب السوس یک درم ترنجبین پاک کرده مثل مجموع بلعاب
دانه به با بیهوش سرشته وحبها کنند هر یک دو دانگ وسر انگشت بر وی نهند
تا نرم گردد چه حب السعال را بدین صورت میباید ساخت فصل پنجم در سل
سل ریش شش بود بعضی کسان باشند که اگرچه شش ایشان ریش نباشد
لکن حال ایشان مثل حال مسلولان باشد واین کسانی باشند که پیوسته
رطوبتهای لزج از سر بشش فرود آید وگذرهای دم زدن را که مجاری تنفس
کیند

گویند ممتلی گرداند وتنگی نفس وسرفه شده ضعف ولاغری وکاهش بدن پیدا
آید واگرچه این فی الحقیقه از قبیل تنگی نفس باشد لیکن این کس را مسلول خوانند
اما سل حقیقی که قرحه شش باشد علامتش لزوم تب دق وسرفه برآمدن
مده وچرک وفرق میان بلغم ومده آنست که مده با خون وخشک ریش
برآید وبدبوی بود خاصه اگر در آتش اندازند واگر در آب اندازند بعد از
دو ساعت بانگتا آب رود اگر در ابتدا بود وهنوز بحد استحکام نرسیده
بود اگر معالجه وتدبیر بصواب اتفاق افتد ممکن که صحت یابد واگر بحد استحکام
رسیده بود چنین گفته اند که لا علاج له وانما یتلطف به لیهون امره علاجش
در اول که خون برآید که باسلیق زنند وخون بسیار برندارند وآنچه بردارند
بچند کرت بردارند چنانچه سر رگ میگیرند وباز رها میکنند بعد از آن
قرص کهربا وشراب حب الآس دهند وتدبیرات که در تب دق در باب دوازدهم

ایراد یافته مواظبت نمایند نافع باشد ان شاء الله تعالی فصل ششم در ذات
الجنب ذات الجنب را شوصه وبرسام گویند وبعضی افاضل میان هر یک
فرقی کرده اند وبیان آنها در معالجه زیاده مدخلی نیست ورمی گرم است
در حجاب داخل یا حاجز یا حجاب یا فارح یا عضلات داخل یا عضلات
خارج وورم قسم آخر چون در خارج است محسوس گردد علامتش تب تیز
ولازم ووجع ناخس یعنی درد با آن ماند که چیزی سر تیز یکجای فرو میبرند
ونبض منشاری یعنی سریع ومتواتر واجزاء آن مختلف در بلندی وپستی
وصلابت مشابه منشار در رو دگر وتنگی نفس وسرفه خشک در ابتدا پس در آخر
چیزی برآید علاجش در ماده دموی فصد باسلیق از جانب مخالف
وبعد از دوم یا سیوم باز فصد کنند از جانب علت اگر بینند که مریض را
قوت وتحمال آن هست وشراب عناب ونیلوفر وبنفشه ولعاب دانه
بزرو اسبغول

بزرو اسبغول دادن وآب جو واسفاناج وطبیعت را نرم داشتن وضماد از آرد
جو بنفشه سازند فصل هفتم در ذات الصدر وذات العرض ورم حجابی که
سینه را بدو بخش کرده اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند واگر در جانب
مهره‌های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر احساس
درد در درازی سینه از نقبه نحر تا فم معده وعدم قدرت علیل در نظر کردن
بزمین واسمان واز تکیه کردن بر پهلوها وپشت وراحت یافتن وذات
العرض احساس درد در میان هر دو دوش نه وبر پشت تکیه نتواند گرفت
وبجانب راست وچپ نگاه نتواند کرد ودر وقت سرفه زحمت بسیار
بوی رسد علاج هر دو علاج ذات الجنب است الا آنکه در اول ضماد بر سینه
ودر دوم در میان هر دو شانه باید نهاد فصل هشتم در خفقان طپیدن
دل که بیرون از اعتدال بود وسبب آن سوء مزاج ساده باشد یا مادی

و علامت سوء المزاجات تکرار نه کور گشت معلوم گردانند و ساده را تبدیل و مادی
بتنقیه و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان
و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از دیدان می باشد علامت و علاج آن در باب
هفتم بیاید انشاء الله ادویه قلبیه گرم مشک عود عنبر بهمنین ابریشم زعفران
قرنفل بادرنجبویه دارچینی سعد ادویه قلبیه سرد مروارید بسفایج مرجان صندل
گل سرخ طباشیر کشنیز سیب نیلوفر کافور ریباس ادویه قلبیه معتدله گاوزبان
زر فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی سرد و معتدل و گرم و دوا
المسک فصل نهم در غشی معطل شدن قوت حس و حرکت است بواسطه ضعف
دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانچه در نوبتها ببعضی تبها و گزیدن
هوام زهرناک و از خوردن زهرها و از وصول بخارات ردیه بدنیه چنانچه در اختناق
رحم یا خارجیه چنانچه نتن جیف و امثال آن می باشد یا سوء مزاج ساده یا مادی

یا قلت

یا قلت روح و در وقت آن علاجش در آنوقت برش سو آب سرد بر روی و بویهای انق
وخوش و گاه گل بکار داشتن و دست و پای مالیدن و حرکت دادن
و در وقت تسکین و با هوش آمدن سبب آن معلوم باید کرد و در دفع
آن اجتهاد نمودن لان الغشی اذا افرط اوجب الموت باب ششم در
امراض معده و جگر و سپرز مشتمل بر پانزده فصل فصل اول در سوء مزاج معده
یا سوء مزاج گرم ساده باشد علامتش تشنگی و جشاء دخانی و فاسد شدن غذاهای
لطیف و اندک و گرم و خشکی دهان و قلت شهوت طعام علاجش شراب زرشک
و غوره و انار و ریواج و شراب صندل و لیمو و نارنج غذا زرشکیه و حصرمیه
و سماقیه و حصرمیه و تفاحیه و آب شدید البرد یا ماده صفرا علامتش آنچه گذشت
با تلخی دهان و غثیان و بیرون آمدن صفرا بقی علاجش تنقیه بقی و اسهال
و باقی تدبیرات مذکوره و از گرمی و تری می باشد علامتش اعتدال آرزوی

طعام و بسیاری آب دهان خاصه نزدیک گرسنگی و بقی برآمدن صفری
و محی یعنی مثل زرده تخم مرغ علاجش قی کردن و بحب غاریقون اسهال آوردن
و شراب لیمو ده درم گلقند آفتابی پنجدرم بهم سرشته یا نوشدارو رب
بهی یک سیر یا شراب نارنج در صباح بناشتا خوردن و از گرمی و خشکی می باشد
علامتش علامات حرارت با زیادتی خشکی دهان و زبان و خشکی طبیعت
و لاغری بدن علاجش آب جو مرغ فربه و بره و بزغاله و انار و سیب شیرین
و هندوانه و شراب انار و عرق کاسنی و از سردی ساده می باشد علامتش
ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و تغییر آن بترشی و نرمی طبیعت و بسیاری
نفخ و آرزوی طعام علاجش جوارشات گرم و از سردی و تری با ماده می باشد
علامتش کمی آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز و غثیان و تشنگی کاذب
و آروغ ترش و نفخ در شکم علاجش تنقیه معده بقی آوردن با آب شبت

و عسل

و عسل و اسهال بلغم و مداومت بر نوشدارو و جوارشات و گلنگبین و از سردی
و خشکی با ماده سوداوی می باشد علامتش بسیاری آرزوی طعام و ضعف هضم
و بسیاری نفخ و سوزش معده و ترشی پیش از خوردن طعام و بیرون آمدن آن بقی
چنانچه دندان کند شود و بزرگی سپرز علاجش تنقیه معده بمطبوخ افتیمون
و معجون نجاح پس مداومت بر مقویات مذکوره و از سردی و خشکی
بی ماده می باشد و این دیر معالجه پذیرد علاجش اغذیه و اشربه گرم و تر و طلاهای
گرم و تر بر معده انداختن و از تری بی ماده می باشد علامتش قلت تشنگی
و تنفر از غذا و چیزهای تر و ضرر یافتن از آن و بسیاری آب دهان و سرعت
نزول طعام از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و از سردی بی ماده
می باشد علامتش ضعف هضم و بطء نزول طعام از معده و تغیر آن بترشی
و نرمی طبیعت و بادناکی شکم و بسیاری شهوت طعام علاجش جوارشات

حاره و از سردی و تری ساده می باشد علامتش مرکب از علامات سردی و تری
مفرد ما بسفیدی رنگ و سستی گوشت بدن علاجش چیزهای گرم و خشک
فصل دویم در درد معده از سوء مزاج می باشد علاجش تبدیل و از اجتماع
اخلاط ردیه می باشد علاجش تنقیه و از ورم می باشد هم درین باب بیاید
علاجش و از بادها می باشد علاجش تکمید بجاورس و سبوس و نمک و خوردن
جوارش کمونی و امثاله و از ضعف می باشد علامتش تهییج درد بعد از
تناول طعام و تسکین نایافتن الا بقی تمام علاجش تقویت معده فصل
سیوم در فساد شهوت این آرزوی خوردن گل و امثال آن بود سبب
آن اجتماع اخلاط ردیه است در معده پس طبیعت مایل می باشد بچیزی
که ضد آن باشد و گاه باشد که آرزوی آن برای دفع و طلب ضد نباشد
بلکه طلب آن خلط ردیه است مشابه و مشاکل خود را و فرق میان هر دو آنست
کم ای

که آنجا که طلب مشاکلست صحت با او محفوظ نیست و آنجا که طلب ضد است
و برای دفع موذی با او صحت محفوظ باشد علاجش تنقیه معده بقی و اسهال
و تسکین این آرزو بمرغ بریان و شوربا و تمشیش استخوان طیور و نقلهای
مرغوب فصل چهارم در هیضه هیضه حرکت مواد غیر منهضم که از دو باز
گردد و بعنف و شدت دافعه و بقی و اسهال مندفع گردد و گاه باشد که
قی نباشد اما از مشی گشتن و غثیان خالی نباشد از تغیر طعام و فساد
آن بصفراویه می باشد علامتش اندفاع آن بقی و اسهال علاجش تنقیه
تسهیل قی با آب گرم و تنقیه معده پس بشراب انار و پودینه و شراب لیمو و گلاب
و رب ریواج و امثال آن تسکین دهند و از تغییر طعام بسردی و بلغمیه
می باشد علامتش بر آمدن ترشی و بلغم بقی و اسهال بلغمی علاجش آب
گرم دهند که در و انیسون و زیره و مصطکی جوشیده باشد و بگذارند تا شکم

چند مجلس بیاید پس گوارش سفرجلی قابض دهند و اسباب هیضه سه نوع
بود یکی خوردن طعام بسیار که احتمال معده زیاده بود دویم چیزهای لطیف
و سریع الهضم بعد از چیزهای کثیف و بطی الهضم خوردن سیم تباهی جوهر
ماکول و در معده تباهی تر شدن آن پس باید که پیوسته ازین اسباب
اعراض و اجتناب لازم دانند چه گاه بود که ازین مرض بغایت صعب
گردد و نبض ساقط شود و رنگ مریض مثل رنگ اموات گردد و باشد
که تشنج پیدا آید در دست و پای دران وقت باید که نترسد و معالجه
باز نگیرد و صاحب هیضه را هیچ طعام نباید داد فصل پنجم در جوع
کلبی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات بود چنانکه از طبع کلاب
آید از سوء مزاج سرد فم معده می باشد علامت و علاج مذکور شد و از بسیاری
ریختن سودا بفم معده میباشد علاجش اندکی شهوت آب و ترشی
جشا

جشا و آروغ و سوزش و دغدغه بسیار در معده و بی صبری بر ناخوردن
و کثرت براز علاجش اسهال سودا بعد از فصد باسلیق و طعام چرب دادن
و از اشتیاق تمام بدن بغذا میباشد چنانچه حال ناقهان علاجش غذای
کثیر التغذیه دادن بکرات و اندک اندک او را و خال نیک محترز باشند
و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی نگاه دارند و از دیدان میباشد
در باب آینده ازین باب شمه بیاید فصل ششم در جوع بقری گرسنگی
اعضا و سیری معده بود پس اعضا بغایت بغذا محتاج بود و طالب و معده
از ان متنفر و غیر راغب از سوء مزاج سرد فم معده که قوت حس و جذب را
بمیراند با نقصان غذا و شدت شهوت اعضای باشد علامتش ضعف
قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت بدن و چون دست بر فم معده
نهند سردی محسوس شود و اندک دردی باشد در آن موضع و در بعضی

و در بعضی اوقات غشی عارض گردد و بسیار بود که مسافرانرا که سرمای قوی خورده

خاصه اگر پیش ازان گرسنه بوده باشند و تقلیل غذا کرده این حال عارض

گردد علاجش در حال غشی آنچه در غشی مذکور شد و معده را بمقویات

سعد و سنبل و گل سرخ ضماد کنند و چون از غشی بیرون آیند نان در آب

گوشت تر کرده بدهند و اگر آب گوشت بدین طریق گیرند قوی تر باشد

بگیرند گوشت گوسفند یکساله و سفیدی ازو جدا کنند و سرخی را کباب

کباب کنند و در دیگ سنگی نهند و اندکی گلاب برچکانند و سر دیگ را

بپوشانند و بر سر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و آب هنوز

خام بود گوشت را بیفشارند و آبی که بیرون آید و آنچه بی فشردن

بیرون آمده باشد همه را یکی کرده بدهند تا پخته تر شود و اندکی

نمک در اندازند بدانکه از اخلاط مغشی مثل بلغم زجاجی می باشد که بفم

معده

معده آید و قوت شهوة را بمیراند و این برخلاف آن بلغم بود که شهوة

کلبی احداث کند زیرا که آن ترش بود و فم معده را بگزد و شهوت را بجنباند

و این سبب غشی گردد بی طعم و غلیظ و لزج بود علاماتش علامات سوء مزاج

بارد مادی علاجش تنقیه معده و تسخین و این قسم از اشکال خالی نبود

زیرا که باستفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ گردد

و از ضعف قوی در فم معده و حرارت شدیده در جمیع بدن می باشد علاماتش

علامات سوء مزاج گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع

غشی در وقت گرسنگی علاجش در حال غشی آنچه معلوم است و بعد ازان

غذاهای سرد بالفعل و بالقوه و مقوی فم معده مثل نان در آب انار

و آب سیب و بهی و شراب زرشک و شراب لیمو و نارنج و ریواج و غوره

که بر یخ خنک کرده باشند ترید کردن فصل هفتم در تشنگی مفرط

از حرارت دل و سینه و شش می باشد علاماتش آنکه باستنشاق هوای

خنک تسکین یابد علاجش بوسیدن بویهای خنک مثل خیار و صندل

و گلاب و برگ بید و اغذیه و اضمده و اطلیه سرد بکار داشتن و از حرارت

معده می باشد علاماتش علامات حرارت معده و تسکین یافتن بآب بهتر

از هوا علاجش شیره خرفه و سکنجبین و شراب زرشک و خیار و هندوانه و امثال

این و از غلظت یا لزوجت یا شوری خلطی یا غذای می باشد در معده

و ماهی شور جامع این هر سه صفت بود علاماتش آنکه هرچند آب خورده شود

تشنگی زیاده گردد و چون صبر کند بر آب ناخوردن تخصیص در آب

اول و چیزهای گرم خورند مثل عسل و شکر و طبرزد تسکین یابد و این را

عطش کاذب گویند علاجش تنقیه کنند بقی و اسهال اگر خلطی بود و اگر غذای

بود ترک اغذیه موصوفه نمایند فصل هشتم در قی و تهوع و قی الدم

قی

قی حرکه معده بود بدفع چیزی از طریق دهن مقترن با او حرکت آن چیز

در اندفاع و تهوع حرکت دافع باشد یعنی معده بی حرکت مندفع یعنی

آن چیز که معده دفع آن کند و غثیان حالتی باشد بود معده را که بآن حالت

اقتضاء تحریک قی کند و سبب این حالات صفرا می باشد علاماتش تشنگی و حرارت

و خروج صفرا بقی علاجش تنقیه معده بقی و حقنه و تعدیل باشربه و اغذیه ملائمه

خوشبوی و بلغم و سودا هم باشد بعلامات هر یک معلوم کنند علاجش بعد از

تنقیه بقی و حقنه و شراب انار و پودینه دادن اما قی الدم یعنی بر آمدن خون

بقی از گشاده شدن رگی در معده می باشد علاجش فصد باسلیق و تجرع آب

بهی با شراب حب الآس که در آنجا صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین افگنده

کرده باشند و بلوط و خرنوب و سماق نیز موافق است و از آمدن جگر یا سر معده

می باشد بمعده علامات آفت آن عضو علاجش استفراغ آن بجانبی دیگر

فصل نهم در فواق حرکت فم معده می باشد چنانکه در تبها محرقه یا از خوردن
چیزهای که بسیار گرم باشند علاجش اشربه و اغذیه و اضمده خنک بکار داشتن
و از برودت که عارض معده شود می باشد علاماتش علامات سردی و میل علیل
بچیزهای گرم و پیران و مسافران از سرما بسیار واقع شود علاجش معده
از بیرون و اندرون گرم کنند و در نوع ریحی و رطوبی که بعد ازین ذکر رود
حرکات عنیفه و نعره زدن و نفس نگاه داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه
آوردن و جمیع اعراض نفسانی بغایت مفیدست و موثرست و از چیز گزنده
و سوزنده فم معده را می باشد چنانچه از قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز
حادث شود علاجش قی کردن بسکنجبین و آب گرم و شراب لیمو یا زرک دادن
یا سبوس و از گرانی طعام بسیار و غلیظ یا بلغم زج و غلیظ می باشد علاجش
قی کردن با آب گرم و بلغمی با آب ترب و سکنجبین عسلی و از بادهای غلیظ
می باشد

برای دفع چیزهای مضری از راه معده ...

می باشد علاجش ماء الاصول و گلقند مقوی مصطکی و انیسون دادن و شبت
و بابونه و پودینه بر فم معده طلا کردن و روغن مصطکی و روغن شبت
مالیدن و از ورم جگر می باشد و دگران بیاید و از خشکی می باشد علامتش
اگر خلطی در معده یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود بعد از استفراغات و
تبهای گرم بسیار عارض شود علاجش شیر و روغن بادام خوردن و در معده
مالیدن غذا آب جو و مرغ فربه و کدو تر و اسفناج انداخته شربت قند و نبات
سفید با آب هندوانه و لعاب دانه بهی و اسبغول فصل دهم در اورام معده
اما س معده از خون و صفرا می باشد علامتش تب و حرارت در معده و درد
و ظهور ورم و درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها علاجش
فصد باسلیق کردن و آب انار ترش و شیرین دادن و آب جو و شراب
آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی و سک انگور زرد

روز اندر ضماد از آرد جو و برگ خرفه و لسان حمل و آب بهی و سیب نهند و بعد از
چهار روز گل خطمی با آن ضم کنند و چون حرارت تسکین یابد ضماد از بابونه و اکلیل
و گل سرخ و گل خطمی کنند و با شربه مذکوره آب بادیان و آب کرفس در افزایند
و از بلغم می باشد علامتش تب آهسته و بسیاری آب دهان و سقوط شهوت
طعام و باد گرفتن معده بی آنکه محکمی در زیر دست آید و سپیدی روی و زبان
و تهیج علاجش ماء الاصول با آب گرم دادن و غذا نخود و ماش مقشر و گوشت
تیهو انداخته مهرا کرده اما جرم تیهو ندهند و بر آب آن اقتصار نمایند و روغن
و انه کی سرکه بهم در معده ... و بعد از چند روز لبعه و سنبل ... گستر
چوب انگور بسرکه و گلاب سرشته ضماد کنند و اگر تحلیل نیابد برفق استفراغ
نمایند با سهال فلوس خیار شنبر پنج درم در آب گرم حل کرده و صاف ساخته
با آب بادیان سه درم و تخم کرفس دو درم و گلقند آفتابی ده درم چند
صباح

صباح بدهند و از سودا می باشد علامتش صلابت و محکمی ورم با امکان فاسد و بدخلقی
و در گو افتادن چشم و خشکی روی علاجش ماء الاصول و روغن بادام و فلوس
خیار شنبر و آب بادیان و آب کرفس دادن و ضماد از حلبه و کتان و بابونه
و گل سرخ سازند و اگر تحلیل نیابد بایارج مقوی بافتیمون و غاریقون دهند
و ضماد از اشق و مقل و تخم فنجنکشت و سنبل و سعد کنند فصل یازدهم
در اورام کبد ورم جگر از خون می باشد علامتش تب و تشنگی و گرانی و درد
و سوزش در موضع جگر و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی
و سرفه خشک و فواق اگر ورم بزرگ بود و معده را از بزرگی آن زحمت رسد
اگر در جانب مقعر بود با آن علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت
طعام بیشتر بود و اگر در جانب محدب بود سرفه و تنگی نفس و گرفتن بول
و فرو کشیدن چنبر گردن بزیر علاجش فصد باسلیق و شراب انار ترش و آب کاسنی

وسک انگور زرد و سکنجبین قندی غذا آب جو ضماد از آرد جو و برگ خرفه و لسان
الحمل و گل سرخ و صندل بعد از سه روز ضماد از آرد جو و بنفشه و گل خطمی و گل سرخ
و بعد از هفت روز که حرارت تسکین یافته بود بابونه اضافه کنند و بعد از آن بر بنفشه
و گل سرخ و گل خطمی و بابونه اختصار نمایند و میان ذات الجنب و ورم جگر التباس
میشود جهت تحقیق این مریض را گویند که نفس باز پس کشد و چندانکه تواند نگاه دارد
و بعد از آن از و سوال کنند اگر در آن وقت دردی در زیر یا در زبر دندانهای پهلو
می یابد ورم جگر است و الا ذات الجنب و از صفرا می باشد علامتش زردی روی
و زبان با جوشش زبان و شدت تب و حرارت و قی صفراوی علاجش
اسهال صفرا بمطبوخ شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی و تخم کاسنی و دوتیخ
کاسنی سک انگور زرد و اگر ماده در محدب بود چیزی که اسهال کند و در سرد و صور
طبیعت را نرم باید داشت و از بلغم میباشد علامتش سفیدی روی و زبان و قلت

تشنگی

تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و تب علاجش حقنه تیز و شراب ماء الاصول
بشیره تخم خربزه ضماد از بابونه و اکلیل و تخم کتان و گل سرخ کنند و از سودا می باشد علامتش
ادراک صلابت در موضع جگر و فساد رنگ روی و لاغری بدن و قلت شهوه و عدم
درد و تب و گاه با حرارت مزاج میباشد علاجش اسهال سودا بعد از آنکه ماده را
بسکنجبین بزوری و عنصلی و اقراص منقل نخته کرده باشند و ضماد و غذا و شربت
بحسب گرمی و سردی مزاج از آنچه ذکر شد ترتیب کنند فصل دوازدهم در سوء القنیه
ضعف و سوء مزاج جگر را سوء القنیه گویند و مقدمه استسقا بود علامتش زردی روی
با سفیدی آمیخته و تهیج روی و پلکها و دست و پای و گاه که بهمه بدن رسد و از لوازم
این مرض است بسیاری نفخ و قراقر در شکم و بی ترتیبی و اختلاف اجابت طبیعت
گاهی نرم آید و گاه محکم و گاهی دیر و گاه زود علاجش علاج خفیف استسقا است
فصل سیزدهم در استسقا استسقا در لغت آب خواستن و علت استسقا گرفتن است

و در اصطلاح اطبا مرض مادی بود که بسبب تخلل و در آمدن ماده غریبه بارده بتمامی اعضای
ظاهری یا بموضع تدبیر غذا او اخلاط و این مرض سه نوع باشد و در از دقه و بدتر آن علامات
و بقول اصح زقی پس لحمی پس طبلی علامت زقی گرانی شکم و بزرگی و روشنی پوست
شکم و چون دست بر شکم مالند همچون زقی یعنی همچون خیک پر آب نماید و آواز آب
مسموع گردد در وقت دست برو زدن و از پهلو بپهلو گردیدن علاج آن علاج ورم
جگر اگر علامت ورم بود و اگر سوء مزاج بود گرم را سکنجبین و آب کاسنی و سرد را سکنجبین
بزوری و غذا مناسب هر یک و استفراغ بزرد آب بمثل گل کلاج سرد یا گرم
بحسب حرارت و برودت مزاج مریض و بعد از آن بر مدرات و مقویات سرد
یا گرم مواظبت نمایند مدرات تخم کرفس انیسون رومانس پرسیاوشان بادیان
تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی مقویات قرص امبرباریس گرم و سرد و قرص
گل و شراب دیناری و سکنجبین بزوری علامت لحمی ترهل و فربه شدن جمیع بدن

وچون

و چون انگشت بر موضعی فرو برند مدتی در گو بماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت
و پیش بعضی این اسلم انواع است علاجش مداومت بر سردی مزاج و تقویت و تسخین
بانچه در سوء مزاج معده مذکور شده و در زیر ریگ نرم و گرم از گردن بزیر پنهان شدن
علامت طبلی عدم گرانی چنانچه در زقی بود و چون دست بر شکم زنند آواز طبل مسموع
شود و ناف بیرون آید علاجش اسهال برفق بچیزی که احداث گرمی نکند و تعدیل جگر
و معده کردن چه این نوع از گرمی جگر و سردی معده حادث میگردد پس تحلیل
باد را بسکنجبین بزوری و حقنها و شیافها و ضمادها کنند ادویه موضعیه سرگین بز
و سرگین گاو و گوگرد و سرکه مجموع با بعضی ترکیب کرده لحمی را بر جمیع بدن ضماد کنند
و زقی را بر شکم و طبلی را بر اطراف هم ضماد چادرس و سبوس و نمک گرم کرده
و اغتسال بچشمهای گرم و حمام عرق آرنده مفید است و حمام تری فرمایند یعنی
حمام که آب بسیار ریزند خاصه در آب خوشتر و شیرین مضر است و شیر شتر خصوصا

که قیصوم و امثال آن چرا کنند و اگر عوض غذا او آب دهند بغایت مفید است و همچنین
بود بول اشتر و بز که قیصوم و درمنه خورده باشند آورده اند که ضعیفه را استسقا عارض
شد با حرارت چندان انار خورد که از ذکر آن شرم آید و خلاص یافت فصل چهاردهم
در یرقان و ارقان نیز در لغت آمده اما در طب مستعمل نیست این مرض دو نوع است
زرد و سیاه اما یرقان زرد از جهت دفع طبیعت می باشد ماده صفرا را بظاهر بدن
بطریق بحران چنانچه در تبها صفراوی در روزهای بحران واقع شود اگر
پیش از هفتم بود نیک نبود اگر طبیعت بکود در آن وقت نرم باشد بدی و غبارش
کمتر بود علاجش مدد طبیعت بر دفع باید کرد بدخول در آب زن گرم و سکنجبین
دادن و از گرمی مزاج جگر می باشد علامتش علامت گرمی مزاج و بسیاری زردی
قاروره و کف زرد علاجش مسهل صفرا و شربتها که جگر را خنک گرداند و غذاها
و ضمادها از این قبیل و از گرمی زهره میباشد و فرق میان این و آن که از گرمی
جگر است آنست که آنچه از گرمی جگر بود در رنگ تمامی بدن زرد بود الا روی که تغیر کمی
زند

زند و بدن لاغر شود و طبیعت قبض داشته باشد علاجش مثل علاج جگر و از سده
جگر میباشد علاجش علاج سده علامت سده جگر گرانی در موضع جگر بود بی درد و تب
اگر سده در جانب محدب بول رقیق و اندک بود و اگر در جانب مقعر بود براز
نرم و اندک آید علاجش اگر در جانب محدب بود مفتح و مدر دهند مثل
سکنجبین با آب بادیان و تخم کرفس و کاسنی و تخم خیار و اندکی لک مغسول
و اگر در جانب مقعر بود استعمال ادویه مفتحه مسهله کنند مثل راوند
سکنجبین و آب بادیان و کرفس و کاسنی و سک انگور و از گرمی هوا می باشد
و این قسم کودکان را و زنان را بسیار افتد علاجش جایهای خنک
و اشربه و اغذیه و میوه های از آن جنس و از ورم زهره میباشد علامتش
تب دق بی گرانی موضع جگر و درشتی زبان و تهوع علاجش علاج ورم جگر
و از ضعف زهره می باشد علاجش علاج ضعف جگر و از سده در مجری که

که میان زهره و جگر است میباشد علامتش قی صفراوی باندک ثقلی در جگر
و براز اندک اندک سفید گردد علاجش استفراغ صفرا و استعمال مفتحات میباشد
مثل آب تلخ کاسنی و سک انگور زرد و تخم کرفس و بادیان و راوند و سکنجبین
بزوری و بحسب گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد و تصرف نمایند و از سده
در مجری که میان زهره و روده هاست می باشد علامتش آنکه براز بیکبار سفید
گردد و بعسر بیرون آید و با این ضعف قی نباشد و بیمکن قولنج تولد کند
علاجش آنچه گذشت در گشادن سده این مجری آب کرنب و چقندر
که در وی فلوس خیار شنبر حل کنند با روغن بادام حقنه کردن
بغایت مفید است و اگر سک انگور و تخم کرفس زیادت کنند قوی تر باشد
و از قولنج میباشد علاجش علاج قولنج اما یرقان سیاه از سده میان
جگر و سپرز و میان سپرز و فم معده میباشد علامت این هر دو سده آنکه
یرقان

یرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی شهوت
دفعه ساقط گردد و گرانی و تمدد در جانب چپ بود علاجش سکنجبین بزوری
و اسهال سودا و از بسیاری حرارت جگر می باشد که خون را بسوزاند و فرق
میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود با علامات سوء مزاج
کبد و طحالی تیک سیاه بود با سیاهی بول و براز و شکایت مرتفق از جانب
چپ بود و غم و اندوه بی سببی و خبث نفس علاجش فصد و بیرون
کردن خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر و از ضعف جاذبه و ماسکه
سپرز میباشد علامتش کدورت سفیده چشم و سقوط شهوت و خروج
سودا بقی و اسهال علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی نیش زدن و ضمادهای
مقوی و دلک و ریاضت اگر از سکون و دعت باشد و از جهت دفع
طبیعت در بحران امراض سودائی باشد علامتش آنکه در آن امراض حادث

گردد و در عقب آن خفتی حاصل آید علاجش مدد کردن بر خروج آن وا از ورم
سپرز میباشد فصل یازدهم در ورم و باد سپرز اما ورم بیشتر سوداوی بود
و بعد از آن دموی لکن بزودی بسودا مستحیل گردد و بلغمی و صفراوی اندک
نادر بود و بیشتر اورام در زیر سپر حادث گردد و فرق میان باد و ورم آنست
که از دست در ورم مالیدن درد زیادت گردد و باد تسکین یابد و لود که
آواز و قراقر مسموع شود اما دموی علامتش درد در جانب چپ و حرارت
و تشنگی و تب گرم و اشتداد ربعی و سیاهی قاروره و گاه باشد که در موضع
سپرز سرخی پیدا شود علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیار شنبر و آب
کاشنی و سک انگور زرد و ضماد های خنک و غذا آب جو دا شیر برکه
در اورام جگر مذکور شد اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز
و تب تیز و اشتداد غبی و زردی چشم و زبان اندکی بسیاهی آمیخته
نبی

علامتش اسهال بطریق ورم صفراوی جگر اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز
و اندک دردی با آن و سفیدی روی و زبان و تهیج چشم و حوالی آن و
سفیدی بول و سیاهی براز بود علاجش تنقیه بلغم و تضمید سپرز بتخم
اسفند که حرمل گویند کوفته و با خاکستر درخت انگور و سرکه و روغن گل
جمع کرده اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع
منقطع
خود و نفخ در شکم و نفس و سرعت نبض در شریان که برود و جانب
حلقوم است چنانچه ببصر دریافته شود و لاغری علاجش اگر غلبه خون
بود فصد باسلیق و اسیلم زنند پس سکنجبین بزوری و اسهال بمطبوخ
افتیمون و تضمید بسرکه و سداب و فوتنج و بیخ سوسن کبود و اشق
قرص کبر و قرص ایرسا بسکنجبین بسرکه کبر دادن اما باد سپرز از
از سردی مزاج سپرز و غلبه سودا در آن می باشد علامتش تمدد

در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانچه اگر دست بر و فرو برند
در رود نشیند و قراقر کند و جشا برآید علاجش ماء الاصول که در و تخم
فنجنگشت و سداب کرده باشند و سفوف حرف دادن و صبر بر تشنگی
بغایت مفید است و نهادن محجمه آتش و کمادها و ضمادهای محلل التقدم
باب هفتم در امراض روده و مقعد مشتمل بر دوازده فصل فصل اول
در اسهال هر اسهالی که بود از ماکولات بود یا از اعضا و از هوا نیز
گاهی می باشد چه جنوب و بلاد جنوبیه بسبب اطلاق میشود اما آنچه
از ماکولات بود از ادویه مسهله میباشد که قوت او در معده یا در روده
بماند علاجش اسبغول بریان بروغن گل چرب کرده نشر است سبب
دهند و از بسیار خوردن که موجب تخمه شود یا چیزی مزلق مثل
آلو یا غذای که خوش طعم نبود یا بغیر شهوت خورده شود یا نفخ
بود

بود و تولد ریاح کند و آن مانع اشتمال معده بود بر غذا پس نا مهضوم بماند
و موجب اسهال گردد علاج این مجموع یک شبانروز غذا ننهند و بعد از آن
غذای لطیف و سریع الانهضام و صعب دهند و معده بحسب خصوصیت
هر مزاجی تقویت کنند اما آنچه از اعضا بود از جمیع بدن می باشد و این ا
اسهال بدنی گویند بسبب اجتماع فضلات از ترک ریاضت و قلت تحلیل
و بسیاری دعت و سکون و امتلای بدن میباشد یا از حبس استفراغی
که عادت کرده باشد علامتش تقدم این اسباب و خفت یافتن
از آن علاجش تنقیه بفصد و اسهال اگر بدن قوی باشد و ریاضت و حرکت
و دلک و حمام معرق و از غلبه صفرا می باشد در بدن علامت و علاجش
در اسهال مراری خواهد آمد و بر سبیل بحران باشد و منع کردن
این مجموع خطیر باشد و بسبب ذوبان و گداختن اعضا میباشد

واین درعقب حمیات دقیه عارض شود علامتش التهاب وحرارت
وتتن براز واختلاف وعدم علامت آفتی درعضوی که موجب اسهال گردد
اگر از ذوبان لحم شحمی بود صدید غلیظ وجرب بود ودر آخر مثل شحم
متشابه القوام گردد وذوبان لحم نیز دراول صدیدی بود اما جرب نبود
ودر آخر متشابه القوام گردد واز عضوی غیر معین میباشد واین مدی
بود سببش انفجار دبیله بود در عضوی از اعضا حتی که از صدر وسینه
نیز میباشد علامتش تقدم ورم دران عضو ووقوع لرز وفراش که نافض
وقشعریره گویند علاجش فصد وگلاب بشیره تخم خیارین یا سکنجبین
یا شراب زرک بحسب احوال غذا آب جو ومرغ جوزه انداخته
وچون قیح پاک گردد گل ارمنی وطباشیر وخون سیاوشان
وگل سرخ از هر یک جزوی وتخم کاسنی دو جزو مجموع کوفته وبیخته
یکمثقال

یکمثقال بشراب سیب وبه بدهند وموضع را بمقویات ضماد کنند ودر آب
جو برنج اضافه کنند واگر حرارت نبود جو حاجت نبود وغیر مدی باشد چنانچه
فضله مجتمع میگردد در عضوی یا زیاده وچون ممتلی گردد باسهال مندفع
شود علامتش آنکه دران عضو دردی ظاهر شود قبل از اسهال وبعد ازان
خفتی وراحتی پیدا آید ومعرفت نوع خلط بلون براز وبادوار دردر
عضو واسهال حاصل توان کرد واگر غب بود صفراوی باشد واگر
ربع بود سودای واگر مواظبت رطوبی واین نوع اسهال را دور البطن
گویند واگر دوری نباشد بل دائم بود ودر بعضی اوقات قوی
تر شود وآن خلط فاسد درخون بهت علاجش تنقیه بدن از خلط
غالب تعدیل مزاج بما یوافق وتقویت ان عضو که درد مجتمع
میشود بضمادات واز عضوی معین میباشد مثل دماغ ومعده

وجگر وسپرز وزهره وروده اما از دماغ واین را اسهال دماغی
گویند بفرود آمدن نزله وفساد وهضم غذا در معده باشد علامتش
ان بود که دراول روز که از خواب برخواسته بود چند کرت بپای بنشیند
پس ساکن گردد یا علامات نزله وفساد غذا در معده باشد علاجش
ان بود که دراول روز که دماغ بقفا تکیه نکند وبالین پست کند وپیش
ازانکه عادت از خواب برخواستن وبمجلس نشستن بود بیدار
کنند وقی فرمایند وآنچه تقی برنیاید ودر معده بماند یا برود وفرود
آمده باشد بچیزی مزلق دفع باید کرد ومثل تخم ریحان یا تخم ردف
یا تخم مرو یا اسبغول بشراب سیب با قند یا شراب صندل
ودارو های قابض که اسهال باز دارد نشاید دادن وتدبیر بازداشتن
نزله باید کرد چنانچه در باب اول گذشت اما از معده واین را
ثانی اسهال

واین را اسهال معدی گویند از ضعف ماسکه وسوء مزاج یا باز ماندن ماسکه
از کار خویش بسبب ملاست سطح معده از رطوبتی می باشد علامتش بیرون آمدن
طعام بی تغییری واحساس ثقل وفرود آمدن آن بر مثال آنکه سنگی که از بلندی
ساقط میگردد علاجش قی کردن وجوارش خرنوب وکندر خوردن
واز ضعف قوت هاضمه باشد از سوء مزاج وبیشتر سرد تر بود یا از بسیاری
باد در معده یا از رطوبتی لزج که میان طعام ومعده حجاب گردد وهاضمه از کار
خود باز ماند علامتش ضعف هاضمه وثقل طعام بر معده وغیر متغیره ومنهضم بیرون
آمدن لیکن بوقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد علاجش
سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کرده تبدیل کنند وباد را بترک خیار
نفاخ وکاسرات ریاح باحیل ورطوبتی را که علامتش غثیان وبسیاری
آب دهان وخیرگی وبیرون آمدن آن با براز است قی باب

ترب و شبت و عسل کنند و مداومت بر جوارشات مذکور نمایند و از ضعف
دافعه میباشد و این بغایت قلیل الوقوعست لبس اندک اندک کنند دفع
چه از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد و آنچه دفع کنند منهضم بود و علامات
ضعف دافعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده نماند و سبب
این یبوست بود علاج بچیزهای تر باید کرد و از کثرت صفرا در معده می باشد
علامت و علاجش در اسهال مراری بیاید و از بلغم شور می باشد علامتش
شوری دهان علاجش قی فرمایند و گلقند مقوی بمصطکی یا شراب
بهی یا شراب لیمو دهند و از شراب و جوششی او قرص در ریش معده
می باشد علامتش جوشش دهان و خشکی و حرارت بعد از تناول طعام
بکند و تسکین یابد و در ابراز صدید و زرداب رقیق آید علاجش اگر مانعی
نباشد فصد باسلیق کنند و غذا آب جو بریان کرده و عدس و برنج

شکسته

در معده صفرا می افزاید ... (margin note, partly illegible)

شسته بشیره خشخاش و هر روز دو درم اسبغول بریان کرده و یک درم صمغ
عربی و دو درم روغن گل بشراب صندل بدهند و اگر بعد از هفته دفع نشود
قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند بشراب بهی و از باطل شدن
حمل معده می باشد و سبب آن خلا اکال بود یا شرب سموم حار
یا ورمی کرم که حادث گردد و در معده مثل فلغمونی و حمره علامتش برون
آمدن طعام غیر منهضم بی سببی از اسباب مذکوره علاجش معده
بقا لیفات قویه ضماد کنند غذا آب جو بریان کرده اگر حرارت بود
والا شوربا و گوشت سبک و برنج و گفته اند که خشوی که از شیر تازه نان
مایه خشک کرده سرشته زنند انبات حمل معده کند اما از جگر و این را
اسهال کبدی گویند فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست
که در کبدی کیلوس و فعل معده تمام بود و در معده ضرری نباشد

تیج و ریم می باشد سببش انفجار دبیله علامتش تقدم ورم و نافض و قشعریره
علاجش الکه مذکور گشت و تقویت جگر با اشربه و ضمادات مناسب کردن و غسالی
می باشد یعنی مثل آب غساله گوشت تازه بود سببش ضعف جگر بود و سبب
سوء مزاجی یابسه یا ورمی سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و رفع
کردانند و ورم و سده خود بعینها مذکور گشت تحقیق کرده علاج فرمایند
و گویند غسالی صعب بود بزودی منتقل به زایل شود شک نیست که هرگاه از برودت
و رطوبت بود هر آینه مناسب خواهد بود و موی صرف میباشد و این را
درد سنطاریا کبدی گویند سببش یا تفرق اتصال جگر بود علاجش
قرص طباشیر و گل ارمنی و خون سیاوشان غذا ارزده نیم برشت
یا امتلای جگر علامتش امتلای بدن و احتباس سیلان معتاد و عدم
علامات سحج از درد رودها و خروج متدارک و بیهای علاجش رگ

رکی

الکحل زنند و مادام که بیمار ضعیف نشده باشد قابض ندهند و چون
ضعف پیدا آید محاجم بر مواضع کثیر از بدن نهند و قوابض استعمال کنند
صفراوی می باشد سببش امتلای جگر بود از صفرا باشد و قوت دافعه صدیدی
می باشد سببش احتراق خون جگر بود مشابه دردی میباشد و این
از انفجار دبیله بود و اگر انفتاح شده یا احتراق شد به علامت و علاج
انفجاری مذکور شد و علامت انفتاحی و احتراقی قی و صدیدی
و صفراوی آنست که با آن علامت سحج نبود و مختلط بود براز
و مریض را از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت خلا معده
بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن علاجش قابض ندهند که خوف
هلاکست حاصل بود بلکه بتعدیل مزاج و اخلاط با آب جو و اشربه بارده
که در آن قبض بسیار نبود مثل شراب زرک و غوره و انار و ریواج

اهتمام نمایند ودرین نوع اسهال خوف سحجست پس تخم زردف واسبغول
بریان کرده دربعضی اوقات با انفحه بدهند وگاه باشد که دربعضی اسهالهای
کبدی پارهای جگر بیرون آید علامت آن بود که بر آتش نهند گداخته شود
وکیلوسی میباشد سببش ضعف جاذبه جگر بود علامتش اسهال سفیده
وگاه بود که اندکی بسبزی زند بواسطه توقف قدر ما سابقات
ورقت خون دربدن ولاغری وزردی رنگ با سفیدی آمیخته
بعلامت مزاجها سوء مزاج مضعف معلوم کنند واگر آن از برودت
ورطوبت بود تعدیل وتقویت جگر نمایند وخلطی میباشد از سده
که عارض شود در عروقی که گذشت بجداول علامتش ثقل درجانب
راست ولاغری وضعف لون علاجش تفتیح سده بسکنجبین بزوری
وشراب دیناری اما از طحال از امتلاء سودا وبسیاری آمدن

ان

آن بمعده بود علامتش غلبه اشتها وسوزش فم معده وترشی دهن وسوداویت براز
علاجش اگر قوی بود فصد باسلیق واسیلم باید زد وبمطبوخ افتیمون استفراغ
کرده وفم معده را قوت دهند وسپرز را آنکمید کنند ومحجمه بآتش برنهند اما
از مراره هرگاه صفرا از زهره برودت زیادت از آن آید که جهت دفع
ثقل ولزوجت آن بکار آید اسهال حادث شود علامتش وقوع آن در عقب
تبهاء غب ومحرقه یا درعقب خوردن شراب کهنه علاجش اگر صفرا بسیار
بود بنقیع هلیله زرد وتمرهندی وآب انار این تکرار تنقیه کنند بعد از آن
قرص طباشیر وسفوف حب الرمان بشراب بهی وزرک دهند غذا دوغ
سنگ واهن تاب وآب جو بریان کرده وبرنج بسماق یا ناردان
واگر ضعف بود تیهو یا مرغ جوزه نیم بریان کرده دراندازند واگر بریان
کنند در وقت گردانیدن آب سماق برمیزنند میشاید واین را

اسهال معدی گویند باکثر اسباب که در معدی گذشت تواند بود از بثور
سطح داخل بود علامتش بیرون آمدن صدیه با طعام غیر کامل الانهضام
وصلاح معده واحساس درد ودر وقت مرور طعام بروده علاجش فصد
اگر مانعی نبود وآب جو بریان وبرنج وروغن گل بچکانیده وشراب بهی
بشیره تخم خرفه وگل ارمنی وصمغ عربی چنانکه در معده گذشت وباب لسان الحمل
حقنه کنند وترک ترشیها صرف کنند واز بثور سطح خارج می باشد و
درین صدیه نبود ودرد ببالا وزیر وراست وچپ میل کند علاجش فصد و
تسکین حرارت وبرگ خرف وسکنگور وتراشه کدو وتر ضماد کنند
واز هوا گرم اجتناب نمایند واز رطوبات فاسده که در روده جمع شود
می باشد علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام وحسن
حال معده علاجش تنقیه بقی واسهال پس سفوفات واقراص قابضه

وازترهل

وازترهل وسستی وسوء مزاج سرد وتر می باشد که قوت ماسکه را ضعیف
گرداند علامتش آنچه در رطوبتی که گذشت غیر خروج رطوبات علاج جوارشات
قابض که در معدی گذشت مذکور شد واز ضعف امعا می باشد چنانچه
اعصاب را که بدان آمده از جنس فلج استرخائی عارض شود بسبب
امتلای آن اعصاب یا مبدااش یا سبب ضربه وسقطه که عارض مبدا
شود علامتش علامات فالج وهمچنین علاجش واین قسم اسهال بغایت
قلیل الوقوعست واز انفتاح عروق در امعاء اسهال دموی حادث
شود واین را ذوسنطاریا معوی گویند در رودهای غلاظ بود
ودر رودهای دقایق بود بدانکه رودها شش است واسامی آن
اینست اول متصل معده است اثنا عشریست پس صایم پس دقیقی
واین هر سه را امعاء دقاق گویند پس اعور وقولون ومستقیم واین سه را

امعاء غلیظ کویند اکر انفتاح عروق در رودهٔ غلاظ بود علامت فرود آمدن
براز بود اول با خون و آخر بی خون بی انکه علامت بواسیر باشد و اکر در امعاء
دقاق بود علامت اول نزول غایط بود پس نزول خونی که رقیق
و کف ناک با قراقر و باد و علامات اسهال کبدی نبود از حرارت
و تشنکی و تغییر رنک روی و ثقل جکر و علامات سحج نیز نبود علاجش فصد کنند
اکر غلبه خون بود و رب بهی و ریواج و غوزه و سیب و حب الاس یا شراب
اینها با کل ارمنی و خون سیاوشان و صمغ عربی بریان کرده دهند غذا
برنج نخنخاش بریان کرده و صمغ عربی بر ریخته یا زرده تخم مرغ نیمبرشت
و باچه و صمغ بریان کرده بر ریخته و حقنه قابض از مثل برنج و حب الاس
و کل نار و کل ارمنی و خون سیاوشان در آنجا حل کرده هر کاه
در امعاء غلاظ بود نهایت مفید است فصل دویم در قولنج چون
در این

اکثر وقوع این مرض در روده قولون میباشد نام او را ازان اشتقاق
کرده اند و از باد غلیظ باشد که در میان هر دو طبقه رودها بماند و چنان
محسوس کردد که کویا روده را بجوالدوز سوراخ میکنند و این با وجود دراک
نرمی طبیعت نیز می باشد علامتش قراقر و انتقال درد از موضعی بموضعی
و تقدم غذا و میوهای سرد و بادناک علاجش شیاف و حقنه که طبیعت
فرود آورد و باد را بشکند و البته باید که لولهٔ محقنه دو سوراخ داشته باشد
و این را قولنج ریحی کویند و از ثقل که در امعاء محتبس کردد می باشد و این
نوع را قولنج ثقلی کویند و سبب احتباس آن یا اخلاط بلغم لزج بود یا
سودا یا صفرا و محی یا خشک ثقل و بنادق شدن آن از خشکی طعامها یا
اندکی آن یا حرارت رودها یا یبوست یا ذهاب حس آن یا بسیاری
آمدن بول یا کثرت تحلل بدان از کثرت رنج و حرارت یا حرارت هوا

علاج همه اول تسکین درد درست بکاردها و در آب نشاندن و بعد ازان استعمال
حقنه کوشکم بیاورد و حقنه جهت ریحی و ثقلی و بلغمی و سودای لسبفایج پنجدرم سنا
مکی ده درم تخم کرفس پنجدرم زیره و بادیان از هر یک پنجدرم بابونه یک کف
کل خطمی یک کف مغز کاجیره ده درم حلبه تخم کتان از هر یک سه درم
در یکمن و پنج سیر آب بجوشانند تا بپانزده سیر آید بپالانید و ده درم نمک
و ده درم فلوس خیارشنبر در آب حل کرده صاف کردانند و ده درم روغن
کنجد اضافه کرده بدو کرت نیم کرم کرده حقنه کنند حقنه که در حرارت
استعمال کنند عناب آلو از هر یک پنجاه عدد بنفشه ساق نیلوفر
از هر یک پنجدرم برک چقندر یک دسته بادیان سه درم کل خطمی
یککف در یکمن و پنج سیر آب بجوشانند تا بپانزده سیر باز آید بپالایند
و ده درم فلوس خیارشنبر و چهار سیر ترنجبین اضافه کردانند بدو
کرت

کرت نیم کرم کرده حقنه کنند و در بلغمی ماء الاصول و در صفراوی و حرارت
شراب بنفشه و نیلوفر تمر هندی ترش کرده بعرق بادیان دهند و تا کنار
نیابد غذا ندهند و اکر ضرورت شود غذا دادن ماء اللحم و آب مرغ دهند
و بعد ازان اکر غلبه خلطی بود تنقیه کنند و از ورم جکر و سپرز و کرده می باشد
بعد از آوردن طبیعت بعلاج آن چنانچه در موضعش مذکور شد و خواهد
شد اشتغال نمایند و از ورم کرم روده می باشد علامتش احساس ورم
و تب کرم و غلبه تشنکی و قی صفراوی و درد و پری رکها و کرانی و ضربان
اکر دموی باشد علاجش فصد و حقنه بارده و تلیین بشراب بنفشه و آلو
و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و ضمادها چنانچه در اورام معده و جکر مذکور شد
و اول طبیعت بیاورند و بعد ازان بفصد و سایر تدابیر اشتغال نمایند
و از التوای رودها می باشد و سبب التوا پاره شدن رباطات امعاء یا بهشت
بود بواسطه حرکتی عنیف یا افتادن و فرود آمدن بکیسه خصیه علامتش حدوث

آن بعد از حرکتی عنیف یا سقطه ناگاه و احساس نزول آن بکیس علامتش
دست بر شکم مالند برفق و هموار و تحریکات مختلف دهند تا بجای خود
باز روند و از دیدان و کرمها بسیاری باشد بعد از تلیین طبیعت بدفع
آن سعی نمایند چنانچه درین باب ذکر رود فصل سیم در زحیر زحیر حرکت
روده مستقیم بود بدفع براز بر طریق اضطرار بیرون نا آمدن رطوبتی الا
اندک مختلط با خون و گاه بود که خون نباشد صادق می باشد و کاذب
می باشد علاج هریک ضد علاج دیگر است پس تشخیص و تحقیق آن اجتهاد
مبذول باید داشت در صباح ناشتا شربتی دهند از قند و قدری
سپیوش با تخم شاهسفرم با تخم زوف بر ریزند اگر آخر روز تخمها نیاید
البته کاذب است علاج آن تلیین باشد بشراب بنفشه و طبخ پوست
بیخ خطمی و باشد که بنشیند در خشت و فلوس حاجت افتد غذا ماش و عدس
مقشر بشیره بادام و اسفناج بود و اگر تخمها آید غالب آنست که
صادق

صادق باشد علامتی دیگر باید جست تا اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض
و حبس ثفل در امعا ممکن است که از جانبی تخمها بیرون آید خاصه که دیر بیرون آید
پس تفحص نمایند که پیش از وقوع این مرض طبیعت قبض داشته با تلیین
و این شخص را در حالت صحت غالب احوال قبض میبوده یا تلیین و چون
مقرر گردد که صادق است اگر از صفرا بود علامتش بیرون آمدن آن بود
با براز و سوزش و حرارت در مقعد علاجش رب بهی و تخم روف بریان
کرده دهند غذا آب جو بریان کرده بسماق چنانچه بسیار ترشی نباشد
چاشنی داده و ضماد از پوست خشخاش و گل سرخ و بذر البنج و گل خطمی
و پوست انار ترکیب کرده بر شکم نهند و اگر بدین که گفته آمد تسکین نیابد
قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم بود علامتش بیرون آمدن آن بود با سایر علامات
بلغم علاجش شراب حب الآس و تخم ریحان و تخم مرو که کنوجه گویند بریان

کرده غذا برنج بگرده پیه بز زیره بریان کرده در انداخته و گاورس و نمک
گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و برشعثا و شیاف
که ازین اجزا سازند حضض زعفران کندر صمغ عربی از هریک یکجزو و افیون
دو جزو مجموع کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و هریک چون دانه سنجدی ساخته و ریسمانی
در آنجا کرده چنانچه چهار انگشت یا زیاده آویخته باشد استعمال می کنند
چنانچه ریسمان آویخته باشد در اکثر اقسام زحیر مناسب بود از سرما می باشد
علامتش رسیدن سرما بمقعد علاجش علاج بلغمی و چیزهای گرم بمقعد نهادن
و بر زمین حمام یا بر خشت پخته و فام گرم نشستن و از نشستن بر موضع
صلب عارض میشود زرده تخم مرغ بروغن گل سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر
انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر و از ورم
گرم در روده مستقیم می باشد علامتش حرارت و ثقل و ضربان در آن
موضع

موضع علاجش در آب نشاندن که گل خطمی و خبازی و بنفشه در و جوشیده بود
و گل خطمی و تخم کتان و خبازی کوفته و بیخته شیاف کنند نافع باشد ان شاء الله تعالی
فصل چهارم در مغص درد روده ها را گویند از باد می باشد علامتش قراقر و انتفاخ
شکم بی گرانی و سکون درد به بیرون آمدن باد علاجش شراب ماء الاصول
و کماد سبوس و نمک در آب گرم نشستن و از صفرا می باشد علامتش خروج
صفرا و تشنگی و لهب و سوزش علاجش شراب تمر هندی و اسبغول و تخم لسان
الحمل و از سوء مزاج گرم روده ها می باشد علامتش علامات سوء المزاج گرم معده علاجش
آب انار مز با بهیوش که بروغن گل زده باشند و از بلغم غلیظ می باشد علامتش
گرانی و خروج بلغم و تقدم مولدات آن علاجش تنقیه بقی و حقنه و خوردن جوارشات
و از دیدان می باشد و ذکر آن خواهد رفت فصل پنجم در سحج ریش روده را گویند

واین چنان باشد که بر سطح روده رطوبتی مثل آثار اندوده باشد تا حدت و مضرت
اخلاط که برو گذرد باز دارد و هرگاه اخلاط برو بسیار گذرد سطح روده از آن رطوبت
برهنه گردد و حدت اخلاط تاثیر کند و ریش گرداند علامتش اسهال خون
یا درد روده پس اگر درد در ناف و بالای آن باشد در روده‌های بالا میں
بود که امعاء دقاق و امعاء علیا گویند و خون با براز مختلط بود و این نوع اردی
باشد بسبب نزدیکی باعضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر درد
در زیر ناف بود در روده‌های زیرین است که امعاء غلاظ است و امعاء سفلی
نیز گویند اول خون بیاید و بعد از آن براز و این سلیم‌تر بود علاجش شیر را
آهن تاب کنند چنانچه مائیت او برود و قدری صمغ عربی و نشاسته
و طباشیر بریان کرده اضافه کرده بدهند و پوست خشخاش نرم سوده
یکدرم

یکدرم باده درم شراب حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سیب
لعق کنند و قرص طباشیر و قرص کهربا با اشربه مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب بود
شیره تخم خرفه بریان کرده با اشربه میدهند و تخم زوف بریان کرده در روغن
چرب کرده در روده راکن گرداند غذا برنج خشخاش بریان کرده
و صمغ عربی بریان کرده و دست مالیده بر ریخته بر زده نیم برشت و اگر
ضعف بود تیهو یا کبک یا جوزه بریان دهند فصل ششم در دیدان
آنچه دراز است که از احیات گویند تولد آن در امعاء دقاق معده
کرم میباشد علامتش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی
و غثیان و در خواب دندان بهم کشیدن و آب از دهن رفتن و در روز دهان
و لبها خشک کردن و بدخوئی و از اندک سخنی خشم گرفتن و گاه بود که
غشی و خفقان و حالتی شبیه بصرع عارض گردد و آنچه بحب القرع و کدو دانه

مشهور است تولدش در امعاء غلاظ است علامتش آنچه گذشت و بیرون آمدن آن
و اگر در حمام روند و صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خشک
بر شکم نهند اگر بالای ناف جمع گردند حیات است و اگر زیر ناف کدو دانه علاجش
چهار روز در صباح قدری شیر دهند و در نماز پیشین نخود آب چرب و بعد از آن
روز پنجم در صباح قدری بدود یا چیزی گران از جائی بجای نقل نماید
چندانکه نفس زدن بیاید پس خورد و بعد از آن از سفوفی که ذکر آن خواهد رفت
در شیر یا در شربتی سوده بیکبار در کشند و تا نماز پیشین هیچ نخورند و بعد از آن
نخود آب خورد و اگر پیش از آنکه سفوف را بیاشامد کباب یا اندکی بریان
در دهن نهند نه چنانچه آب بحلق رسد و متعاقب آن بیکبار دارو را
در کشند بهتر بود اجزاء سفوف ترمس درمنه ترکی قنفل برگ کابلی
مغشر از هر یک یکدرم ترمس تربد مجوف تراشیده قسط تلخ حب النیل
از هر یک

از هر یک نیم درم این مجموع یکخوردن و آنچه شبیه است بکرمی که در سرکه متولد
شود آن در روده مستقیم بود علامتش خاریدن مقعد و خروج آن با براز علاجش
حقنه کردن بآب برگ شفتالو آلوده کرده یا بصبر و سرکه سوده بردارند و از شحم
حنظل و شونیز که سیاه دانه گویند شیاف سازند و چون تولد آنها از بلغم
و رطوبت است و از چیزهای که مولد بلغم بود اجتناب نمایند و بعد از
تنقیه و دفع آن هر صباح ناشتا قدری مری که ابکامه تجرع کنند
تا منع تولد آن کند فصل هفتم در بواسیر جمع باسور است و استعمال لفظ جمع
بیشتر از مفرط بود این مرض در بینی می باشد و در رحم اما آنچه در بینی بود
بصورت ثولولی باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ بدین موضع آید
و بحرارت نفس لطیف آن متحلل گردد و غلیظ آن منجمد و گاه بود که منافذ
گردد علاجش تنقیه دماغ بموم روغن و استنشاق آب گرم اگر تحلیل نیابد

بشکافند و برآن هم مداومت کنند اما آنچه در مقعد بود زیادتی باشد که بر افواه
عروقی که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا گردد و سه نوع بود ثؤلولیه بود
که صلب است و مشابه ثؤلول عنبیه که شبیه دانه انگور و توتیه بر شکل توت
شامی و هر یک بیرونی و اندرونی می باشد و دامیه و عمیا علاجش فصد باسلیق
و مائض و حجامت و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذاهای صالح و تری
فزاینده و هرچه دیدان را زیان دارد با این موافق بود و طبیعت را از قبض
نگاه باید داشت و از برگ مورد و دنباله بادنجان و پوست بیخ کبر و حرمل
و شحم الحنظل و پوست مار مجموع برابر و مقل نصف مجموع بخوری سازند
و در آتش نهاده در زیر نهند از آن خشک گرداند سورنجان و ریوند نرم
سوده بر آنجا ریزند همین عمل کند و اگر دردمند بود بدین ضماد تسکین
درد کنند بابونه اکلیل گل خطمی تخم کتان از هر یک سه درم افیون

بلدم

یکدرم زعفران یکدرم مقل دو درم بر زرده تخم مرغ و پیه مرغ با روغن گل
و مغز ساق گاو و کوهان شتر ضماد کنند و اگر دامیه بوده باشد و حال لاخون
نمی آید و خواهند که بیاید بزهره گاو و مازطلا کنند بگشاید و اگر سیلان
میکند منع نکنند الا چون بافراط آید و موجب ضعف گردد پس منع کنند
بقرص کهربا و شراب انجبار و حب الآس دادن و شیاف گلی و اجزاء
آن انیست کندر گلنار مازو و سرمه شب آقاقیا صمغ عربی برابر کوفته و بیخته
بگلاب سرشته و هر یک برابر دانه خرمای ساخته عمل می کنند علاجی تمام
باشد اما از خطری خالی نبود و تمام نبرند اگر متعدد بود اما لواسیر رحم
از خلط سوداوی می حادث گردد مثل لواسیر مقعد و معرفت آن بلمس بود
و اگر فم قبل را بکشایند بتوان دید علاج آنچه در مقعد مذکور شد اما باد
لواسیر بادی غلیظ عسیر التحلیل و در دی مثل درد قولنج احداث کند

و گاهی بجانب گرده برآید و گاهی بجانب خصیه و قضیب فرود آید و گاهی
صاحب آزار در طبیعت قبض بود و گاهی تلیین بی سببی از اسباب آن
و این و سبب تحلیل اخلاط سوداویه و استحاله آن بریاح غلیظ بود علاجش
تنقیه سودا و مداومت بر کارات ریح از جوارشات و امثال آن
فصل هشتم در ناصور قرحی بود که در مقعد حادث شود و از آن صدید
و زرداب میرود نافذ مباشد چنانچه از آنجا باد و براز بی اختیار بیرون
آید و غیر نافذی باشد علاجش هر روز بشیافت زنند و شیاف غرب که در امراض
عینی مذکور شد با گلاب سوده سه چهار قطره بچکانند فصل نهم در ورم
مقعد است از خون و صفرا بود فصد باسلیق کنند و بروغن گل و سپیده
تخم مرغ ضماد کنند و بعد از آن روغن گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد از آن
خطمی و بنفشه و خبازی و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل نکند در شکافتن آن

انتظار

انتظار نضج نبرند بلکه پیش از نضج بشکافند تا ناسور نگردد فصل دهم در شقاق
مقعد از حرارت و خشکی می باشد علاجش مرهمی سازند از روغن گل و اسفیداج
و مرداسنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کثیرا و نشاسته بکار میدارند
و اگر خون سیلان میکند شادنج و دم الاخوین و شب سوده بر آنجا ریزند
فصل یازدهم در خروج مقعد بیرون آمدن و باز گردیدن آن کودکان را بسیار
افتد ذروری سازند از برگ مورد و مازو و گل سرخ و گلنار و بعد از آن
که بروغن گل چرب کرده باشند بر آنجا ریزند و باندرون فرستند فصل
دوازدهم در خارپدن مقعد از دیدن خارش می باشد و مذکور گشت و از اخلاط
صفراوی و بورقی باشد علامتش غلبه این اخلاط و علامات آن علاجش
تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن و مسح مقعد بروغن گل و کثیرا
باب سیزدهم در امراض گرده و مثانه و صفاق و اعضای تناسل

مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در درد کرده علامتش تمددی کرانی و بی علامت
حصات چنانچه بیاید واز موضعی منتقل بودن وکمی ان بر خلاء معده ونیکوئی
هضم علاجش ماء الاصول که در و تخم خربزه وخار خسک وروناس وبرسیاوشان
کرده باشند ودر اب زن نشاندن که در وی بابونه وشبت واکلیل جوشیده
بود وضماد از سداب وبابونه وشبت وکماد از ابهوس وکل وتک سازند واز ضعف
میباشد وسبب سوء مزاج کرده بود یا لاغری ان یا سنک وقرحه اما سوء مزاج
پس اکر کرم بود حرارت موضع ورنک قاروره وتشنکی بران دلیل باشد علاجش
اشربه واطلیه واغذیه بارده وتنقیه واستفراغ ماده اکر مادی بود واکر سرد
بود سفیدی قاروره وضعف پشت چون پشت بران وضعف باه دلیل
بود علاجش حقنه کردن بروغن بادام وروغن کاجره وروغن قسط ومانند
این روغنها در موضع کرده وبر اغذیه واشربه کرم ومعجون ماده حیات

مواظبت

مواظبت نمودن واکر مادی بود تنقیه ان ماده کنند اما لاغری کرده علامتش
سفیدی وکثرت بول ودرد پشت ولاغری بدن وقلت شهوت باه علاجش
حلوا که از مغز بادام ونارجیل وفندق وفستق وقند سازند ونان پیه اکنده
وکله بره وکوسفند یکی دان اما سنک وقرحه بعد ازین درین باب ذکر رود وبباید
دانست که در همه اقسام درد کرده بل در جمیع دردها اب زلال تاثیر تمامست
فصل دویم در عسر واحتباس بول اسباب دشوار وکرفتکی بول یا امتلاء مثانه
بود یا بادی غلیظ یا بسته شدن خون وریم یا سوء مزاج کرم چنانچه در تبهای
محرقه واقع شود یا سوء مزاج سرد وباطل شدن حس مثانه یا حبس بول
وباز داشتن ان بسبب مانعی یا سنک مثانه یا ضربه که بر مثانه اید یا ورم
روده مستقیم یا ورم رحم یا ثقل خشک ورطوبتی لزج یا بادی غلیظ در روده
مستقیم یا ریش وبثره در مجری که هرکاه بول بانجا میرسد درد حس یا بل عصر

یعنی بول فشردن مثانه نکنند تا من الالم یا ببالا بر رفتن خصیه علامت اماس
مثانه اکر کرم بود تب محرقه ودرد صعب در عانه وسرخی وانتفاخ ان دهند بان
وتشنکی وسیاهی زبان علاجش فصد کنند ودر ابی نشانند که در و بنفشه وخبازی
وجو وخطمی جوشیده باشند وضماد ساختن از ارد جو وبنفشه وسکنکور وبعد از هفته با
ضماد بابونه وتخم کتان وارد باقلا نهند واکر تحلیل نکنند وجمیع مده شود ودرد زیادت
شود در انضاج کوشند یا ضماد ونشاندن در اب کرم وچون درد ساکن کردد
علامت پختکی بود جهت انفجار سرکین کبوتر وارد کرسنه در ضماد زیادت کنند
ودست در مثانه میمالند وچون بکشاید ودر بول مده پیدا اید شیره تخم خبازی
با شراب بنفشه یا شراب الاما یا قند سفید وچون از مده پاک شود شراب کاکنج
وشراب خشخاش وکل ارمنی وخون سیاوشان ونشاسته دهند اکر
اماس سرد بود علامتش دشواری بول وغایط وکرانی وتخدیر وضعف

درساقها

در ساقها ظاهر کردد وحساس ورم علاجش در ابی نشانند که در وی بابونه
واکلیل وحلبه وکتان جوشانیده باشند وضماد از مثل اینها سازند علامت
بادی تمدد وکرانی وتقدم چیزهای بادناک علاجش انچه در باد کرده یاد کرده
امده علامت بسته شدن ریم وخون سبق بول مده وخون لحوق سردی
اطراف وصغر نبض ونفس وعرق سرد علاجش در اب زن محلل چنانچه
مذکور شد نشانند وسکنجبین عنصلی دهند وقدری پنیر مایه خرکوش در سوراخ
احلیل چکانند علامت وعلاج سوء مزاج از مباحث کذشته معلوم کردد علاج
انچه از حبس بول بود در اب کرم نشانند ودست برفق بر زهار میمالند علامت
وعلاج سنک خواهد امد اکر بزرک بود بحرکت کردن بجانب راست وچپ
از مجری دور شود وبکشاید اما اکر خورد بود در مجری کیرد علاج ضربه فصد باید
کرد ودر اب زن که بنفشه وسکنکور وجو جوشیده باشند نشانند وروغن

[illegible]

ورو غن گل و بنفشه مالند علامت و علاج ورم زده گذشت و ورم رحم چنانچه
بباید علامت و علاج ثقل و رطوبت و باد در قولنج مذکور شده و در آب گرم
نشستن در همه انواع مناسبت علامت قروح و ریش درد قطن بغیر آن
و غیر تمدد و خروج مده و خون و قشور قرح در بول و گاه بود که مثل گوشت
پارها بیرون آید و قروح مثانه از قروح گرده با آن ممتاز شود که قشور گرده
سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده یا سلس البول بود و قروح مثانه
با عسر بول و بموضع درد نیز توان دانست علاجش تعدیل اخلاط و اماله
آن از مراریه و بورق بعد دیه و اگر غالب بود و بفصد و قی اسهال
و شراب کاکنج و شراب خشخاش دهند و روغن بنفشه شیاف ابیض در آنجا
حل کرده در احلیل چکانند علاج بیالا برفتن خصیه در آب زن که در آنجا
کتان و گل خطمی جوشیده باشد نشانند فصل سیوم در حرقت بول سوزش

بول

بول از تیزی و بورقیه آن بود بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا علامتش حرارت
مزاج و صبغ قاروره و تقدم ماکولات و مشروبات حاره علاجش شراب
بنفشه بتمر هندی ترش کرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب اسپغول و طلاهای
خنک بر جگر اندازند و اگر صفرا غالب بود بشیرخشت و تمر هندی با آب
انار این و امثال آن استفراغ کنند و از برهنه شدن مجری از رطوبتی که صمغ
آنست می باشد از بسیاری مجامعت یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور علامتش
تقدم این احوال علاجش ترک آن نمودن و سفیده تخم مرغ در احلیل چکانیدن
غذا باجه بره و برغاله و مرغ فربه و حلیم گندم و اسفاناج و زرده نیم برشت و از ریش
مجاری و مثانه و جرب آن می باشد علامتش نتن بول و خروج مده و چیزها مثل
سبوس در قرحه و قشور و لاغری بدن در جرب علاجش آنچه در قرحه
مذکور شد فصل چهارم در تقطیر بول سبب آن یا حدت بول می باشد

که در مجری سوزش کند پس دفعش مولم بود و اجتماع و ثقلش نیز اجتماع علامتش
سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو
بشیره خشخاش و شیره تخم خرفه و تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست که بدرقه
باشند نه ادرار چه ماسک البول بارد و ادرار منافی باشد و یا سردی مثانه و ضعف
ماسکه آن می باشد پس بر نگاه داشتن تا جمع شود قادر نباشد یا ضعف
دافعه پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک علامتش خروج بول بی سوزش
و سفیدی آن و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو بشیره خشخاش و شیره تخم
و تقدم تدبیرات مبرده علاجش اطریفل کبیر و جوارش کندر و مقوی حب الآس
و مقل با انجیر و مویز و از اسباب عسر تقطیر نیز می باشد علامتش عسر با تقطیر بود
علاجش علاج عسر چنانکه گذشت فصل پنجم در سلس البول از سردی مثانه و استرخای
عضله آن سبب شد علامت و علاجش آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط

مالیدن

مالیدن یا روغن زیت یا روغن گوسفند که در و خرمیان و مشک حل کرده باشند
و از حرارت مثانه سبب باشد که آب بسیار جذب میکند و مجاری را فراخ میگرداند
و مثانه را ضعیف علامتش حرارت مزاج و صبغ قاروره و از گرمیها ضرر یافتن
علاجش از طباشیر و گل ارمنی و تخم خرفه و تخم کاهو و خشخاش اقراص سازند
و اگر ربع یک جز افیون با مثل آن زعفران اضافه کنند قوی تر باشد و در قسمی
که از سردی بود برشعثا بغایت مفید است فصل ششم در بول بر فراش
از استرخای عضله بسبب غلبه رطوبت می باشد باید که بر علاج سلس البول
که از سردی بود مداومت نمایند و در وقت خواب بدن را از امتلا
طعام و آب و غیره نگاه دارند و سم تیس که بکه گویند بسوزند و بعسل سرشته
و با آب شربت ساخته بدهند فایده دهد و دماغ و کلیه ارنب یعنی گرده
خرگوش نیز مفید بود فصل هفتم در بول الدم آنچه خون صرف بود از گرده

شدن رگ از ضربه و سقطه میباشد و از تمدد و کزاز قوی میباشد و گاه بود که باد در ار
از گرده بیاید چنانچه از مقعد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد و قطن حادث شود
و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق الا در آنکه از کزاز بود و قرص
کهربا با شراب حب الآس در همه تمام میدهند و از ضعف گرده ضعیف جگر میباشد علامتش
آنکه غسالی بود و آنچه از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت بر او غالب بود و آنچه
از ضعف جگر بود سرخی و رقت از ریش میباشد علامتش وقوع آن بعد از حدوث
قرحه و نتن علاجش علاج قرحه فصل هشتم در آماس خصیه و قضیب از خون و صفرا
بود علامتش سرخی و حرارت و درد قوی علاجش فصد باسلیق و صافن و تنقیه
صفرا و ترک و طلا از سرکه و گلاب و روغن گل و آرد جو و کشنیز تر و سک انگور
و کاسنی پس آرد جو و آرد باقلی و عدس و در آخر باقلا و خطمی و بابونه
و تخم کتان و اکلیل بروغن گل و زرده تخم مرغ و از بلغم و سودا می باشد

علامت

بود و در درد گرده باشد و از مثانه با بول بیاید
و از گرده بیاید از بول و گرده شدن رگ

علامت بلغمی سفیدی و نرمی و اندکی درد علاجش قی با آب ترب و بنفشه و عسل
ضماد اکلیل بابونه حلبه کتان علامت سوداوی صلابت و کمودت علاجش
تنقیه سودا و اگر با آن غلبه خون بود رگ اسلیم زنند و مطبوخ افتیمون دهند
و ضماد بابونه و کتان و حلبه و مغز ساق گاو و مقل فصل نهم در سنگ گرده
و مثانه سبب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی
خلط غلیظ لزج و هرگاه ماده را غلظت و لزوجت کمتر بود و اندک اندک
منعقد میشود و دافعه او را دفع میکند بتفاریق ریگ بود علامت سنگ در گرده
درد و گرانی پشت و قطن در جانب نماید که چیزی از و آویخته است خاصه اگر درد و تکیه
کند و هرگاه امعا از ثقل ممتلی گردد در موضع گرده درد پیدا آید و صفار
بول بعد از کدورت و رسوب رملی که با سرخی و زردی زند منذر بود
بسنگ گرده و گاه بود که در خصیه که در جانب آن گرده بود وزری پیدا شود

و در پای که از آنجانب بود دردی و خدری باشد و گاه بود که درد سنگ
گرده بقولنج مشتبه شود فرق آن بود که درد قولنج منبسط گردد و بسوی بالا و زیر
و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یکجا لازم بود و بجانب پشت اندکی
مایل و صاحب قولنج بر خلاف خفت یابد و صاحب حصات شدت و علامت سنگ
مثانه درد زهار و نواحی آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و استرخای
سببی ظاهر و رسوب رملی خاکستری و سفید و پیوسته مریض بدان مایل بود که دست
در قضیب مالد و هرگاه بول کند در حال باز خواهد که دیگر بول کند و باید دانست
که سنگ مثانه بزرگ و درشت باشد و سنگ گرده خورد و غیر درشت و سنگ
مثانه درد نکند مگر آنوقت که در راه گذر فتد و بول باز دارد و زنان را تولد سنگ
خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه کودکان را بیشتر عارض شود و سنگ
کلیه کهول را و سنگ مثانه لاغران را بیشتر بود و گرده فربهان را علاجش بدانکه از ماده

آن

آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار و در بعضی اوقات تا ماده مجتمع نشود و از طعامهای
غلیظ اجتناب نمودن و تجوید هضم و تلطیف تدبیر و در وقت هیجان درد اگر خون
غالب بود فصد کنند و اگر طبع خشک بود حقنه کنند و در آب زن نشانند که
در آن بابونه و شبت و خطمی و کرنب و حلبه جوشانیده باشند و اگر حرارت
غالب بود آب زن از بنفشه و پرسیاوشان و خسک سازند و در آب زن ادویه
مدره دهند و ادویه مدره گرم مثل تخم کرفس و بادیان و انیسون و صعتر و نیز
و مدر سرد مثل تخم خیارین و خسک و هندوانه و خربزه و مدر معتدل مثل پرسیاوشان
و قور که او را بس گویند و تخم خربزه بحسب حرارة و برودت مزاج مریض آنچه لایق
داند میدهند و چون از آب زن بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه
در مجاری و مواضع مالند و گویند که از بلندی بزیر آید پس اگر حصاة بیرون آید
فبها و اگر در مجاری بماند بلعابها حقنه کنند و محجمه بر موضعی که زیر آن باشد نهند

تا بدانجا کشیده شود و روغن بادام و فلوس خیار شنبر دهند و اگر در مجری تضیب کیرد
در آب گرم نهند و لعابها و روغنها در چکانند و دست بران مالند تا بیرون آید
و اگر درین احوال درد غلبه کند برشش عشا دهند و بعضی گفته اند که خوردن سنگ
که از مثانه بیرون آید مثل حجر الیهود بود که سنگ را بریزاند و بیرون آرد و روغن
عقرب در چکانیدن و خاکستر عقرب دادن عجیب اثری دارد بگیرند عقربی
که بر دست سفیدی غالب بود در ظرفی از آهن نهند و سر آنرا محکم کنند و بروی خشت
پخته در تنور تافته که در ان نان پخته باشند نهند و شش ساعت بگذارند پس بیرون
آرند خوردنی یکدانک و خون تیس با آب کرفس یا ترب دادن فعلی عجیب دارد
و این را ید الله نام نهند خاصه تیس چهار ساله که در اول رنگ بر آوردن انگور ذبح کنند
و خون اول و آخر را بریزند و میانه را نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند
و از گرد و غبار محفوظ دارند یک مثقال ازان میدهند و اگر سنگ مثانه ریخته

نشود

ریخته نشود در شکافتن و بیرون آوردن خطر است و در سن صبی خطرش
کمتر بود اما سنگ کرده را درین مدت و قبل ازین نیز بمدتی کسی ندیده و نشنیده
که از شکافتن بیرون آورده باشند فصل دهم در سرعت انزال از حدت
منی می باشد علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت بیرون آمدن و زیادتی
آن از چیزهای گرم خوردن علاجش اشربه و اغذیه بارده و از ضعف قوت
ماسکه بسبب برودت و رطوبت می باشد علامتش عدم علامت حرارت
و رقت منی و زیادتی این حال تناول چیزهای سرد و تر و علاجش استفراغ
بدن از رطوبات با سهال و قی و روغن قسط مالیدن در عانه و خصیه و از ضعف
اعضا رئیسه باشد و این با نقصان باه و قلت رغبت باشد علاجش تقویه آن
اعضا و از صغر اوعیه و سعت مجاری آن می باشد فی الجمله بچیزهای قابض
و مغلظات بهتر شود فصل یازدهم در نقصان باه نقصان مجامعت بسبب

ضعف شهوت میباشد یا بسبب استرخای آلت و ضعف شهوت از ضعف بدن
می باشد علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون علاجش تدبیر بدن
بتدبیر ناقهان یعنی کسانی که از بیماری بیرون آمده باشند چون غذاهای موافق
و خواب و خوشدلی ترک جماع مدتی و از قلت منی میباشد علامتش قلت
آن بوقت بیرون آمدن و سبب قلت منی خشکی آلات منی می باشد علامت
آن غلظت منی و انتفاع بحمام مرطب و دخول در آب و چیزهای تری فزاینده
علاجش ترطیب بدن با غذیه و اشربه و فواکه و برودت آلات منی می باشد
علامتش دشواری بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت علاجش تسخین
بمعاجین مثل ماده الحیاة و چیزهای گرم و از حرارت آن می باشد علامتش
قلت منی و سهولت بیرون آمدن احساس بحرارت و سوزش در آن وقت
و انتفاع بمبردات علاجش تبرید بمثل شیره خرفه و شیر و دوغ گاو و از رطوبت

آن

آن می باشد علامتش رقت منی و ضرر یافتن از تری علاجش معاجینی که دفع
رطوبت کند و از ترک مجامعت و فراموشی نفس از آن قلت اهتمام بتولید
منی میباشد علاجش استعمال اغذیه و ادویه باهیه و نظر کردن بسفاد
حیوانات و استماع احادیث و حکایات درین باب و از فکری و تصوری
می باشد مثل تقشف یا تنفری ازان امر بوجهی یا توهم آنکه مبادا که در آن وقت
ضعفی طاری شود یا آنکه او را کسی سحر کرده و بسته باشد علاجش دفع این افکار
و تصورات باشد و از ضعف دل یا دماغ یا معده یا جگر یا گرده می باشد بعلامات
ضعف آن معلوم کنند و بتقویت آن اشتغال نمایند و استرخای آلت از ضعف
بدن می باشد علامت و علاجش مذکور شد و از ترک مجامعت میباشد پس در عضو
ضمور پیدا شود علاجش پیوسته مالیدن و در شیر آب گرم نهادن و از قلت
نفخ در اسافل بدن میباشد علاجش تناول چیزهای نفاخ مثل باقلا و نخود

واب نخورد واز سردی اعصاب قضیب میباشد علامتش بسیاری رقت
منی وسهولت خروج آن بی انتشار وضعف حس وحرکت وضمور لاغری روی
آوردن آن آلت علاجش اگر مزمن نشده باشد معالجه فالج کنند وتقویت دل
وساوی وبویهای خوش را در تقویت باه مطلقا اثری تمامست اغذیه باهیه قلیه
پیاز ومغز کله بره وقلیه گنجشک ونیمرو بزغاله ومرغ فربه وهریسه وبرنج بشیر وبیضه
نیمبرشت وماهی بریان وفواکه جهت محرورین خیار شفتالو که وجهت
مبرودین انگور پسته جوز انجیر ادویه باهیه شقنقور خصیة الثعلب پنیرمایه شتر
قضیب ثور خشک وبهمن سوده شقاقل خولنجان بهمنان بوزیدان زرنبد
زنجبیل سورنجان دارچینی بسباسه حبة الخضرا کنجد کتان واز ترشیها اجتناب
نمایند فصل دوازدهم در فتق وقیله هرگاه برغشا صفاقی یعنی پوست
اندرون شکم رز آن دو مجری که در اربیتین است یکی گشاده شود بسبب

رطوبتی

رطوبتی مرخی یا حمل بار گران یا رفع صوتی یا از جای بجای جستن یا بادی غلیظ
یا ضربه واز این گشادگی اگر ثرب یا حجاب یا روده بر وفرود آید وبکیس انثیین
رسد قیلة الامعا گویند واگر باد فرود آید قیلة الریح گویند واگر فرود آید قیلة الما
وقیله را ادره وقرو نیز گویند وباشد که ماده غلیظ فرود آید وغلیظتر گردد
وانرا قرو اللحمی گویند علاج ازین قسم علاج ورم صلب بود واگر گشادگی چنان
نبود که بکیس انثیین تواند رسید پس اگر در گوشه ران بماند فتق الاربیات
گویند واگر غشا مذکور سوراخ شود در برابر ناف یا زیرتر یا بلندتر وچیزی از آن
بیرون آید ازا فتق مراق البطن گویند وفتق مراق البطن وفتق الاربیات
زنانرا نیز عارض شود وعلاج در صبیان درست شدن فتق وشق ممکنست
اگر در غیر ایشان غرض منع فتق بود تا زیاده نشود از حرکات قوی ورفع
صوت ومجامعت خاصه بر امتلا اجتناب نمایند واز طعامهای غلیظ

وبادناک ومیوه وخمیر نیز وهرگاه چیزی بکیس فرود آید در آب گرم نشانند
وچون بیرون آید بروغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود باز شود وپیوسته
ازا بسته دارند وضماد ازین ادویه بنهند گلنار برگ مورد مازو صبر قرظ کندر
جوز السرو زفت مقل ابهل سریش سریشم ماهی در قیلة الریح چند بیدستر وفربیون
در روغن یاسمین حل کرده در احلیل چکانند ودر قیلة الماء آب کمتر خورند ومعجون
کندر خورند واین چیزها ضماد کنند حلبه سرگین گاو وگوسفند وکبوتر وفلفل
واگر آب بسیار بود بزل باید کرد بمبضع ودو سه روز آب بیرون کرد تا خشکی
نیفتد وقوت نگاه دارند پس موضع بزل را داغ کنند باب نهم در امراضی
که مخصوص است بزنان مشتمل بر شش فصل فصل اول در اورام ثدی ورحم
در پستان اورام حادث میشود چنانچه در سایر اعضا ودر باب دوازدهم
ازین ابواب ذکر خواهد شد اما ورمی که از تجبن لبن وبستن شیر حادث
شود

شود بدو مخصوص است علامتش انتفاخ وصلابت ودرد وسرخی لون علاجش
خرقه در سرکه واب فرو برده برانجا نهند وبارد باقلا وآرد جو وآب گشنیز
وبرگ خرفه طلا کنند وبعد از تسکین حرارت محللات مثل خطمی وبابونه
واکلیل واب گرم بکار دارند واگر بسبب ضربه وسقط در ورمی پیدا آید
برادهٔ مویز وماش نرم کوفته با آب برگ مورد وبرگ سرو سرشته طلا کنند اما ورم
رحم حدوث آن از ضربه بود واحتباس طمث یا سقوط اجنه یا عسر ولادت
یا کثرت جماع علامتش علامت ورم گرم تب بود ودرد سر ودرد میان ناف
وعانه وآن موضع را ثنه گویند ودر برابر آن از پشت وآنرا قطن گویند وعسر
بول وبراز وتواتر نبض ونفس علاجش فصد باسلیق یا صافن واگر قوی باشد
اول فصد باسلیق کنند پس صافن بهتر بود وضماد با آرد جو وباقلی وبنفشه وخطمی
واب گشنیز وکاسنی وخرفه برو حقنه ملینها بکار برند وروغنهای سرد واب برگ

حرفه و امثال آن و بعد ازان در آب نمن که در وبابونه و خطمی و اکلیل جوشیده باشد
نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود منضج باید مثل کتان و خبازی و حلبه بود
و چون منفجر شود بشیر و نبات حقنه کنند و شراب انار شیرین بشیره تخم خیارین
دهند و مرهم اسفیداج بروغن گل رقیق گردانیده در قبل حقنه کنند و بعد از تنقیه
اگر مندمل نشود گل ارمنی و خون سیاوشان و اندکی کندر و روغن گل حل کرده حقنه
کنند علامت ورم بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم دردی معتد به و تهیج
اطراف علاجش قی کردن و مسهل بلغم دادن و اگر ابتدا بود ضماد از گشنیز و حنا
و اندکی بابونه سازند و اگر از ابتدا گذشته باشد از کتان و حلبه و انجیر و اکلیل
و بابونه و شبت علامت ورم صلب صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری
و ضعف ساقین و گاه بود که شکم مثل شکم مستسقی شود علاجش تنقیه از اخلاط
غلیظ و سوداوی و روغن حنا و روغن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و لیدن

ورم

و مرهم رسل و دیاخلیون از داخل و خارج بکار داشتن و نطول از خطمی و خبازی
و حلبه و بابونه و کتان و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید سازند فصل دویم
در نقصان شیر اندکی شیر از کمی خون میباشد و سبب اندکی خون یا خروج آن
بوجهی از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندکی خوردن یا چیزی خوردن که از و خون
کمتر متولد شود علامتش وجود این اسباب علاجش منع سبب و اغذیه محموده
و از فساد خون میباشد بغلبه یکی از اخلاط ثلثه علامت صفراوی زردی
شیر و رقت و حدت و علامت بلغم شدت بیاض و مائیت و میل بحموضت
در لوبی و طعم علامت سودا غلظت و قلت شیر علاج تنقیه بدن از اخلاط غالبه
و تغذیه بضد آن فصل سیوم در بسیاری طمث از امتلای بدن از خون
و دفع طبیعت می باشد علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم و عدم
ضعف و تغییر بدن و رنگ و تا ضعف و تغییر رنگ ظاهر نگردد بحبس آن

اشتغال ننمایند علاج چون با فراط انجامد فصد باسلیق باید کرد تا ماده از جانب
باز گردد ~~وتا طبیب ماهر نباشد~~ اما خون بحسب قوت و امتلا باید گرفت
چنانچه بحدس صناعی معلوم گردد و تا طبیب ماهر نباشد در مثل این محل بر فصد
جرأت ننماید و محجمه با نار زیر پستان نهند و قرص کهربا با شراب حب الآس
دهند و شیاف کحلی که صفت آن در لوا سیر گذشت احتمال نمایند و از حدت
و رقت خون میباشد علامتش ضعف بدن و زردی رنگ است علاجش
استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی و شیرخشت و قرص کهربا
با شراب زرک و رب به و ریواج و اگر هر صباح بذر البنج کوفته
با قند به هند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه دهند بهتر بود
و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با آن ضم کنند صواب بود و از غلبه
بلغم بر خون و ارخاء آلات ماسکه افواه عروق را با غلبه سودای تیز که موجب

نفخ

تفتیح آن گردد می باشد بعلامات معلوم کنند و اگر قدری پنبه در شب برادر
و روز در سایه خشک گردانند رنگ خلط غالب بود علاجش بعد از تنقیه آن بر عایت
مذکوره مداومت نمایند و از بواسیر رحم می باشد علامت و علاجش مذکور شد
و از قروح رحم که بسبب عسر ولادت باشد یا جذب مشیمه و جنین مرده
یا انصباب خلطی حاد مراری یا کشادن ورمی علامت و علاج انفجار ورم مذکور
شد آنچه بسبب اسباب باقی بود فرزجه آن کنند رود دم الاخوین و انزروت
و مر و سب و پوست انار ساخته احتمال کنند و اگر دور بود که فرزجه بدانجا رسد
این ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه کنند و اقراص کهربا
و شراب حب الآس و شراب الجبار دهند و اطلیه قابض بر قطن و عانه و شکم
در همه انواع لازم دانند فصل چهارم در بستگی حیض از کمی خون میباشد علامتش
لاغری و زردی رنگ و تقدم اسباب آن مثل امراض و استفراغات

وتعب وریاضت علاجش دعه وسکون وغذاهای موافق وخواب وراحت
بود واز غلظت خون میباشد بسبب سردی یا اختلاط بلغم یا سودا بچون علامات
سردی یا بلغم یا سودا بران دلالت کند علاجش بعد از تنقیه وتعدیل اخلاط ادویه
مفتحه مطلقه مدره بکار دارند مثل تخم کرفس وانیسون وبادیان ونوتیغ وشونیز ودار چینی
وسلیخه وجوز بوا وذخیر بوا کوفته وبعسل سه وزن مجموع سرشته خوردنی دو درم
واز خشکی میباشد علامتش خشکی دماغ ولاغری بدن علاجش مداومت بر اشربه واغذیه
که مهار رطوبت افزاینده وروغن بنفشه وکدو وپیه بط مالیدن وخبازی وخطمی
وبرگ خرفه حمول کنند واز حرارت مجوف ومتقبض میباشد علامتش ظهور این
این کیفیت علاجش تبدیل آن فصل پنجم در اختناق رحم این مرض شبیه بصرع بود
وبنوبت ودور آید وفرق آن باشد که صاحب این مرض چون باهوش آید از اکثر
آنچه برو وارد شده باشد حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود وزبد وکف بردهن

چنان

چنان نباید که در صرع بیش یا احتباس طمث بود هرگاه که بتطویل انجامد یا کثرت
منی واستحاله آن بکیفیتی سمی علاجش اما در وقت نوبت علاج غشی بود غیر بوی
خوش بر بینی داشتن چه بوی ناخوش وخوش به بینی داشتن وبوی خوش برحم
مناسب بود وروغنهای گرم که در وی مشک وعنبر حل کرده باشند در رحم مالند
وحقنه کنند اما بعد از نوبت اگر احتباس طمث بود بمعالجه وادرار آن اشتغال
نمایند وفصد صافن کنند واگر از کثرت منی باشد بحبوب وایارجات تنقیه
کنند ودر تزویج اگر در معرض تیسیر بود تاخیر نکنند فصل ششم در دشواری وضع
حمل واسقاط مشیمه در آب زن حلبه وکتان وخبازی نشانند تا ناف وشوربا چرب
دهند وروغن کنجد بالعاب تخم کتان بهم جمع کرده قبل را بدان چرب کنند یا حقنه
وچهار مثقال پوست خیار چنبر را نیم کوفته در نیمن وچهار سیر آب بجوشانند
تا بهشت سیر باز آید بپالایند وبقند شیرین کرده بدهند مجربست وعطسه آوردن

ودهان وبینی را گرفتن بچه ومشیمه را بیارد وهرگاه درد زادن چهار روز بر دارد
غالبا بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن کنند واین ضماد بکار دارند شحم حنظل
سداب برابر زهره گاو بسرشند وبر ناف وزهار طلا کنند وگاه بود که بدست
کاری وقطع جنین احتیاج افتد بباید دانست که هرگاه قبل از ولادت در زهار
وقطن یازدهم وضع بسهولت خواهد بود واگر بصلب پشت یازدهم بعسر بود پس
در تسهیل آن اجتهاد باید نمود بی تاخیر باب دهم در اوجاع ظهر وخاصره درد پشت
از سردی وبلغم خام میباشد بعلامات معلوم کنند علاجش قی فرمایند واسهال
بمعجون وحب سورنجان وروغن قسط مالیدن وشربت وغذا موافق آن
واز تعب وکثرت مجامعت می باشد علاجش راحت وترک آن وحمام غیر
محلل وروغن بابونه با روغن بنفشه ممزوج مالیدن واز ضعف گرده می باشد
بعلاج آن اگر بود اشتغال نمایند واز امتلای رگ بزرگ که بر صلب است

میباشد

میباشد علامتش ضربان وحرارت یا علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق
وتسکین حرارت اما خاصره یعنی تهیگاه درد آن نزدیک بود واکثر
آن بلغمی بود واحتمال شیافات مسخنه بغایت در آن موثر بود فصل دوم
در اوجاع مفاصل بر طریق عموم وجع المفاصل درد و ورم باشد که در بندگاههای
اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل مفصل کعب واصابع نقرس گویند
وبیشتر در ابهام باشد واگر در مفصل ورک بود وتجاوز نکند از آن وجع الورک
خوانند واگر تجاوز کند واگر از جانب وحشی فخذ امتداد یابد تا زانو یا تا کعب
بحسب کثرت وقلت ماده ومدت عرق النسا نام نهند واز خواص این اورام آنست
که پخته نشود وبسر نیاید مثل اورام دیگر وسبب این امراض ضعف مفاصل
وانصباب مواد است واین مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم وسودا
کمتر باشد ومرکب از اینها میباشد ونقرس از بلغم وسودای امتزاج صفرا

که بر رقت آن نموده اند کی واقع کرده وازین جهت بود که کودکان وخصیان وزنان
که حیض ایشان منقطع نشده باشد حادث نمیشود چه مده صفرا در ایشان کم
باشد وجماع قوی تر اسباب این مرض است خاصه بر امتلا فصل سیم
در نقرس ووجع الورک وعرق النسا اما نقرس دموی میباشد وصفراوی وبلغمی
وسوداوی ومرکب علامت دموی بزرگی انتفاخ وسرخی وشدت درد ونظر ان
ودیگر علامات غلبه خون علاجش فصد واسهال بمطبوخ هلیله مقوی بسورنجان
ودر ابتدا ضماد کردن بفوفل وصندل وگل سرخ وگشنیز تر وخرفه وکاسنی
وطحلب اگر درد غلبه کند مثل بزر البنج وپوست وپوست خشخاش وافیون مخدرات
طلا کنند وبعد از ابتدا بآرد جو وبنفشه وخطمی وحنا ودر انحطاط اکلیل وبابونج
ضماد کنند ودر جمیع اضمده اوجاع مفاصل گرم وسرد واشربه وسهلات آن
سورنجان باید کرد چه تریاق مفاصل است علامت صفراوی اندکی انتفاخ

وزردی

وزردی رنگ وشدت درد وحرارت ودیگر علامات صفرا علاجش اگر در مریض
فی الجمله دمویتی باشد فصد کنند وبمطبوخ هلیله زرد وحب سورنجان تنقیه کنند
وغذا وشربت هر روز بدستوری که در امراض صفراوی دانسته شد عمل میکنند
ضماد از آرد جو وطحلب وتراشه کدو وتر وگشنیز وکاسنی وخرفه کنند ودرین قسم
بمحلل احتیاج نیست علامت بلغمی سپیدی رنگ واندکی درد وعدم حرارت
وتقدم تدبیرات مولد بلغم علاجش قی بآب ترب وعسل واسهال بمعجون سورنجان
ومسهل وقتی دهند که ماده را نیک پخته کرده باشند بماء الاصول وگلنگبین وقبل
از تنقیه بکل بابونه ضماد توان کرد چه محلل است بی جذب اما بعد از تنقیه کتان
وحلبه وشبت واکلیل بعضی یا مجموع با آن ضم کنند وروغن قسط بمالند علامت
سودای قلت تمدد ودرد وکثرت درشتی وصلابت ورم وکمودت وباقی علامات
سودا علاجش استفراغ سودا بحسب مزاج هر کس بفصد واسهال بعد از نضج ماده

واستعمال اضمده محلل وروغنهای گرم وتر ونطولات وعلامت ترکیب ماده ترکیب
علامات واختلاف انتفاعات باشد چنانچه گاهی از اشیاء حاره وگاهی از اشیاء
بارده انتفاع یابد علاجش مرکب از علاج مفردات بحسب ترکیب مرا[illegible] باید کرد
واما وجع الورک ورگ چون مفصلی عمیقست پس علامات ورم بر وی نیک ظاهر نمیگردد
ودر بعضی اوقات علاج او مخالف اوجاع مفاصل باشد واین آنست که رادع
در ابتدا ضرر رسانند زیرا که ماده عمیق بود ورادع موجب حبس وعسر تحلیل شود ومفصل ا
بر خلع مهیا گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی وخبازی در ابتدا اوفق باشند الا آنکه
ماده بسیار رقیق باشد واگر خواهد که استفراغ کنند در دموی فصد باسلیق
از جانب درد کنند واگر بلغمی بود بقی وحقنهای حاد وشیافها وگرسنگی وروغن
قسط مالیدن وتضمید بضمادهای قوی التحلیل مثل جند بیدستر وعاقرقرحا و
خردل بعد از آنکه ضمادها که پیشتر مذکور گشت تأثیر نکنند وباشد که بداغ

کردن

کردن آن موضع احتیاج افتد یا بقانونی که در کتب عملیه مذکور است نه بر طریق
عوام واین مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد واما عرق النسا ووجع
الورک مثل اصناف نقرس بود وعلاجش مثل علاج آن الا در آنچه دستثنا کرده شد
ودر قسم دموی نقرس وعرق النسا نیز کنند وظهور آن موضع فصدش نزدیک لوکی
وحشی است از پای وبباید دانست که مرض عرق النسا در جانب انسی نادر واقع میشود
ودر کتب هر جا تخصیص بجانب وحشی یافته بحسب اکثریه است باب یازدهم
در تبها وروزهای بحران مشتمل بر نه فصل فصل اول در تب واقسام آن
تب حرارت غریبه است که در دل مشتعل گردد وبتوسط خون وروح وشرایین
اورده در جمیع بدن پراکنده شود اشتعالی که بانفعال ضرر رساند وجنس
حمیات سه است حمی یوم وحمی دق وحمی خلطیه حمی یوم آنست که اول روح گرم
گردد پس گرمی آن بدل رسد پس بسایر اعضا واخلاط وحمی دق آنست

[illegible]

که حرارت غریبه اول در اعضا را اصلیه تخصیص دل تاثیر کند پس بارواح و اخلاط باقی
اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گردد پس ارواح و اعضا
و این جنس بسیط بود و یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات
بسیار و تعفن اخلاط خارج عروق و داخل آن می باشد و باید دانست که گرمی
اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت میباشد و پس الا خون که گرمی آن بغلیان
نیز بی عفونت می باشد فصل دویم در حمی یوم حدوث این تب از اسباب
بادیه بدنیه یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس می باشد مثل هم و غم
و غضب و فرح بافراط و بیخوابی و خواب و تعب و اسهال و درد و گرسنگی
و تشنگی و تخمه و فساد طعام در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و توقف
در آفتاب و اغتسال بآب سرد و چیزهای گرم خوردن و از ترک حمام کسی
که معتاد بوده باشد و از زکام و نزله گرم علامتش عدم تغییر فاحش در نبض
وقاروره

وقاروره و بیشتر بناقص و قشعریره ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی است
که بعد از حمام باشد و بعرقی اندک مفارقت نماید و اکثر زمان بقاء این بقول
اکثر سه روز بود و بعضی شش روز گفته اند و این از بعدی خالی نیست علاج
هر یک علی التفصیل لایق مطولاتست علی الاجمال مقابله بسبب بود چنانچه تفریح
در غمیه و مساهله در همیه و تسلیه در غضبیه و استخفاف و استهانت مفرح گرم در حزنیه
و تغذیه در جوعیه و استفراغ بقی و اسهال در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات
بآب گرم و در استحصافیه و این آنست که از اغتسال بآب سرد حادث شود
و در همه اصناف حمی یوم الا تخمیه غذا باز نگیرند و اغذیه لطیفه صالح الکیموس
دهند تخصیص در تعبی و غمی و همی و جوعی و آنکسانی را که در ابدان ایشان
مرار بسیار بود چه ترفه و توسع در غذا اینجماعت مطلوب بود فصل سوم
در دق از اسباب سابقه می باشد مثل تبهای محرقه و هرگاه مدتی بردارد

و حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضا و اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم
که در سینه حادث گردد بسبب مجاورت در دل تاثیر کند و از اسباب بادیه می باشد
مثل هم و غم و غضب و تعب و جوع و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم محرور
مزاجان را علامتش نبض دقیق و صلب و متواتر و ضعیف و هرگاه دست بروی
نهند حرارت اندکی نماید و هر چند دست نگاه دارند قوی تر نماید و مواضع
عروق و شرائین گرم تر بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده شود و نبض قوی تر
داند کی میل بعظم کند و این دلیل قوی باشد برین تب و صاحب این مرض را
تب خود نیک محسوس نشود زیرا که همچون مزاج اصلی گردیده باشد و این تب را
سه مرتبه بود و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن
دو جنس رطوبت بود یکی را رطوبت اولی گویند و آن اخلاط اربعه است
و دویم را رطوبت ثانیه گویند و این فضول می باشد چون عرق و دمعه
ومنی

و منی و غیره فضول را اقسام این چهار است و از انواع دق شعریه ساقیه گویند دویم
آنچه بر اعضا پراکنده شده مثل طل یعنی شبنم سیم آنچه نزدیک است بدان
که منعقد گردد و مانند عضو شود چهارم آنچه اتصال اعضا بیکدیگر باد باشد پس گاه
حرارت قسم اول را نیست گرداند و در نیست گردانیدن دویم شروع نماید
باسم دق مخصوص گردد و چون این قسم را نیز افنا کند و در افنای سیم
شروع کند مسما باسم ذبول گردد و چون این قسم را نیز افنا و در نیست
بانتها این مرتبه رسد کمتر خلاص یابد و این قسم را نیز خون فانی گرداند و در
گردانیدن قسم چهارم خوض نماید باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را حمی دق
گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل بود و علاجش آسان و علاج مشکل
علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب باغذیه و اشربه بارده مرطبه چون آب
جو و مرغ جوزه و شراب عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و سکنجبین بعرق

کاسنی و شیره تخم خیارین و کدوی تر و هندوانه و شفتالو و زردآلو و آلو و آنچه
در مرتبه دویم بود یا زدیک بدان بعلاج قوی تر احتیاج باشد پس در ربع
آخر شب شیره تخم خرفه بعرق کاوزبان گرفته یکی از آن اشربه مذکوره بنهند
یا بقند و نبات مصری محلی ساخته و شعیره کافور ریاحی در آنجا حل کرده بدهند
و در وقت طلوع آفتاب پنج سیر آب جو قند سفید بقدر رم در انداخته گرم یا سرد
بهر کدام میل داشته باشد بعد از دو سه ساعت در آب زن نشانند که در آنجا
کدوی تر و جو نیم کوفته و برگ خرفه و کاسنی جوشیده باشند و باید که آب
بغایت معتدل و ملایم بود نه چنانکه مودی بعرق بود و احداث حرارت کند
اگر نه آن بودی که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد نشاندن نیکو علاجی
بودی و آب زن زمستانی گرم تر باید و احتیاط تمام بجای آورند
و از زکام محترز بود و بعد از لحظه که بیرون آید روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا
بمالند

بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند مرغ جوجه فربه یا ماهی که در آب خوش باوی داشته باشد
و بزغاله و بره جوشانیده و در آب آن ماش و رشته انداخته و اسفناج و کبب توت
هاضمه و ضعف در اغذیه و کمیه آن تصرف نمایند از اشربه شیرین آنچه مذکور شد بقدری
توان داد که بصفرا استحیل نشود و الا از آن جمله غیر شراب نیلوفر نتوان داد پس سکنجبین
و شراب حماض و نارنج و لیمو و انار و زرک و امثال این چنانچه بسیار ترش نباشند
العابها و شیر که بزور بارده دهند و احتیاط باید کرد اگر از حمیات عفنیه که بعد از این ذکر
آن خواهد آمد چیزی همراه این مرض نباشد شیر دادن بغایت موافق بود و بهترین
شیری شیر آدمی بود و پس شیر خر پس شیر بز فی الحال که بدوشند بدهند و در شیر خر شرایط
نگاه دارند اول باید که خر جوان بود و تندرست و بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه
گذشته و علف او جو و کاه و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفناج و خیار و کدو
بود و هر بامداد که خواهند دوشید نزدیک بیمار آورند چه اگر دور برند متغیر گردد

و قدحی پاکیزه در ظرفی که پر آب گرم بود نهند و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و مقدار
مثال است که روز اول نیم سکره دهند و هر روز نیم سکره زیاده میکنند تا روز
هفتم سه سکره و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم سکره کم میکنند و سکره مطلق لبنک
هرات چهار سیر و ربع یکسیر بود و در روزی که شیر داده باشند بعد از یکساعت
نبض را ببینند اگر قوی تر شده و منتظم میل کرده شیر فاسد نشده و اگر ضعیف
و صغیر شده باشد شیر فاسد رفته بود دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند
دیا خواهند داد و در آن روز از تر شنی دماغ اجتناب نمایند و مسکن و موضع اضطجاع
بریاحین و فواکه خوشبوی معطر گردانند و لباس کتان بگلاب و صندل مطیب
ساخته و در نزدیک آب روان اختیار کنند و در تابستان در غایت گرمی
روز خرقه از کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تر و برگ خرفه تر گردانیده
بر سینه و کتف اندازند و چون گرم میگردد تازه میگردانند سه چهار بار
دارونی

در روزی کفایت بود زیاده نکنند اما دق شیخوخه و دق مرم نیز گویند هرچند
از قبیل حمیات نیست اما عادت بایراد این در ذیل دق جریان یافته استیلای
برسته بود بر مزاج بی تب و حرارت بیش یا استیلای برودت یا ضعف
بدن بود که مادیه را از فعل خود باز دارد چنانکه در آخر عمر عارض گردد یا استیلای
حرارتی که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشد و اجماد حرارت غریزیه
و بدین سبب سردی و خشکی عارض شده یا افراط استفراغات یا افراط
در تبرید حمیات علامتش ذبول و خشکی و لاغری مثل حال اشیخ بی اشتعال
و التهاب و گاه باشد که بلمس سردی محسوس گردد و نبض صغیر و بطی و متفاوت
بود الا در وقت اشتداد و ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق و مایی
باشد علاجش ترطیب و تنمیه فصل چهارم در تب دموی حمی منطبقه
گویند اما در عرف مطبقه میگویند از غلیان خون بی عفونت می باشد و این

سونوخس حرّاقه علامتش سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و گرانی و کثرت
و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت و بی قشعریره و نافض ابتدا کردن علاجش
فصد کردن و آب جو و عدس و تمر هندی یا غوره یا ریواج و شراب عناب یا آب
زرک یا تمر هندی و شراب غوره و انار ترش دادن و از عفونت بیشه علامتش
علامات سونوخس یا زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعضی مطبقه
این را خوانده اند و سونوخس دانسته و حمی دمویه عفینه داخلیه سه صنف
باشند متزایده یعنی آنچه روز بروز تعفن پذیرد زیاده از آن بود که تحلیل کنند
و این سه اصناف بود و متساوی یعنی متعفن و متناقصه یعنی متعفن
کمتر از متحلل بود علاجش علاج سونوخس و اما دموی خارج عروق حمیاتی بود
که حادث شود از اورام اعضای باطنی مثل دماغ و آلات تنفس و معده و جگر
و کلیه و معالجات آن مذکور شد فصل پنجم در تپ صفراوی اگر صفرا خالص

در خارج

در خارج عروق متعفن شده باشد تپ غب خالص حادث شود علاجش یکروز بود یکروز
نبود و نافض شدید العرق یعنی در لرز چنان نماید که سوزن در روی میزنند
و قلت زمان نافض و زود گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب
و قی مره باقی علامات صفرا و از دوازده ساعت زیاده نبود علاجش سکنجبین
بشیره تخم خیار و شراب آلو غذا آب جو و ماش و تمر هندی و از میوه‌ها انار یعنی
میخوش دهند و انه و در روز نوبت غذا ندهند مگر آنکه در آخر روز بود و تحمل نتواند کرد
و در اول نوبت سکنجبین با آب گرم دهند و قی فرمایند و در میان تپ چون آب
بسیار خورده باشد باز قی کنند و در روزی که نوبت نباشد شیر خشت
و تمر هندی تلیین کنند یا شراب گل یا سکنجبین و اگر در تدبیر این مرض خطایی
واقع نشود از هفت نوبت در نگذرد و بیشتر در نوبت چهارم منقضی گردد
اما تپ غیر خالصه بود تا شش ماه بقاء آن ممکن بود و علامت آن زیادتی

نوبت بود بر دوازده ساعت و باشد که بیست و چهار ساعت یا سی ساعت بر دارد
بحسب امتزاج بلغم با صفرا و علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی کنند بقدر ترکیب
ماده و اگر داخل عروق بود پس اگر در تمامی رگها باشد یا در بعضی رگها که در حوالی
دل یا فم معده یا جگر بود حمی محرقه صفراویه حادث شود و محرقه بلغمیه نیز میباشد که
ماده آن بلغم شور بود و از بلغم صفراوی گویند مرکب از بلغم تفه و مره صفرا بود و اگر
در بعضی رگها بود غیر آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند و درین هر دو استداد
غبّی یعنی ادوار ندکی قوی تر شود و علامات اعراض از درشتی زبان و زردی
و سیاهی و کرب و تشنگی و سوزش دل در محرقه زیاده بود و علاج هر دو علاج غب
خالص است الا آنکه در محرقه اهتمام بیشتر باید و طلاهای بارد بر دل و جگر باید — بتبرید
انداخت و شاخهای بید و خیار و هندوانه در اطراف و حوالی مریض نهاده
شیر تخم خرفه و آب سرد سرد میدادن و فصد گاه بود که فایده کند و گاه

بود

بود که التهاب زیاده گرداند فصل ششم در تپ بلغمی اگر ماده خارج عروق بود بلغمی
نایره که هر روز گیرد و حادث گردد و این را مواظبه گویند علامتش ابتدا کردن نافض
و سرما و دیر گرم شدن و چون گرم شود قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض و قی
را آمدن بلغم و تهبج و زردی روی بعضی تپهای بلغمی را در ابتدا سرما بود و بعضی
قشعریره و فراشت و بعضی را نافض و بعضی را تا چند نوبت از این سه حال هیچ
نبود و زمان نوبت تا هیجده ساعت تواند بود و بدن از نوبت گذشته پاک
نگردد علاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین و گلقند آفتابی باهم ضم کرده گلقند نصف
یا مثل سکنجبین بحسب مزاج مریض تصرف کنند و سکنجبین بزوری بر این موجب بادیان
پنج درم پوست بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم کشوث پنج درم سرکه
سه سیر قند ده سیر و در اول هر نوبتی آب تخم ترب و شبت با سکنجبین دهند
و قی فرمایند و در باب تقویت معده اهتمام نمایند و بعد از آنکه ماده پخته شود

در قاروره اثر آن پیدا آید برتن موجب مسهل دهند غاریقون یکدرم مصطکی
یکدانگ تربد نیم درم شحم حنظل یکدانگ و اگر مقدم برین مسهل در طبیعت قبض
واقع بود طبیعت را بحقنه که از مطبوخ ریوند و مغز کاچیره و لبلاب و سنا مکی و گل
خطمی ساخته باشند می‌آورند و اگر در وقت خواب یکدرم ریوند چینی حب
کنند که فرو برند صواب بود غذا آب جو و در آن نخود انداخته با دیان و مرغ و کبک
و تیهو و غذا وقتی دهند که چون نوبت در آید معده سبک شده بود و اگر تغذیه
قبل از نوبت برین وجه میسر نشود با آخر نوبت باید انداخت و اگر ماده داخل
عروق بود بلغمی لازم حادث شود و این را حمی لثقه گویند علامتش علامت
بلغمی دایره الا آنکه با این نافض نبود و در عروق نبود الا بوقت مفارقت و این
تب بدق شبیه بود و در شبانروزی شش ساعت فتور داشته بر علاجش
علاج مواظبه الا آنکه بر مطلقات و چیزهای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند

دراول

در اول بر سکنجبین و ربع آن گلقند اقتصار نمایند و شراب لیمو و چیزهای ادرار کننده
مثل تخم خیارین و تخم خربزه و پرسیاوشان و بعد از آن سکنجبین بزوری و مالیدن
در تبهای بلغمی مناسب اگر بنسج عنکبوت و زیت بمالند بغایت فایده دهد
فصل هفتم در تب سوداوی اگر ماده خارج عروق بود ربع دایره حادث شود یک
روز گیرد و دو روز نه از سودای که از احتراق سودای طبیعی تولد کرده بود و میباشد
و از احتراق بلغم یا صفرا یا خون نیز میباشد و علامت هر یک از این اقسام از نبض
علامت آن خلط بود که از او تولد کرده باشد و اگر حدوث آن بعد از مطبقه
بود هم دلیل آن شود که از احتراق خونست و اگر بعد از مواظبت دلیل آنکه از بلغمست
و اگر بعد از صفراوی بود دلیل آنکه از صفراست علاجش اگر از احتراق بود فصد باسلیق
کنند و اسهال بعد از نضج ماده بمطبوخ افتیمون و اگر از بلغم بود سکنجبین بزوری
دهند بتخم ترب و سکنجبین عسلی قی فرمایند و مسهل از افتیمون و تربد و بسفایج

و غاریقون سازند و اگر از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب لیمو و عرق کاسنی و گاوزبان
و عرق گاوزبان در هم لازم دارند وقتی بسکنجبین و پوست بیخ بیاخ خربزه و مسهل
از سنا مکی و خیار شنبر و شیرخشت و تمر هندی مقوی با فتیمون و در اغذیه و تدبیرات
ملاحظه خلط متولد فیه می‌باید کرد و اگر ماده داخل عروق بود ربع دائمه حادث
شود و این قلیل الوقوع است علامتش صغر نبض و بطوء و تفاوت و وجع مفاصل
و زیادتی حرارت بر بلغمی دائمه کی آن از صفراوی و اشتداد ربعی علاجش فصد باسلیق
پس صافن و اگر قوی باشد استعمال مدرات و اسهال سودا و علاج عام در همه
اصناف ربع آنست که روز نوبت هیچ نخورد و اگر صفراوی بود که سکنجبین دهند
و اگر نوبت آخر روز بود و تحمل نیارد و در اول روز قدری آب جو دهند و اگر
نوبت و در ابتدای آن قی فرمایند و در میان لرز آب نه دهند و در میان تب
الجلاب که خورده در معده جمع شود البته قی کنند و در میان آخر تب سکنجبین

با شراب

یا شراب لیمو یا نارنج بعرق گاوزبان و در آن روز دیگر ماش و نخود بسرکه و مویز
یا آب کامه و تمر هندی بحسب هر شخصی و ماده آنچه لایق دانند مرغ انداخته
باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود و پرهیز و یعنی
بی مرغ اقتصار نمایند میشاید خاصه کسی را که بدن قوی داشته و ضعیف بود
اما در روز مقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد نخود اگر دانند
و آب آن بدهند و اگر اشتها غالب بود و هاضمه قوی بجای مرغ گوشت بزغاله
کنند بتخصیص وقتی که علامت از مان ظاهر شود و روز مسهل دادن و روز دویم
راحت مناسب بود فصل هشتم در تبهای مرکب هرگاه مثلا دق و خلطی
مثل صفراوی و بلغمی یا دو غب جمع شوند از او مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل
مبادله میباشد چنانکه یکی بگذارد و دیگری بگیرد یا مداخله چنانچه یکی بگیرد و در میان
آن دیگری بگیرد یا مشارکه چنانچه در زمان گرفتن شریک باشند و از جمله

مرکبات انچه نامی یافته شطر الغب است و این تبی باشد مرکب باشد از صفرا
و بلغم چنانچه هر دو خلط از هم متمیز باشند غیر خالصه هر دو خلط از شدت
امتزاج بمنزله یک خلط شده و اینجا نه چنانست پس هر دو یا دائر بود یا لازم یا
صفراوی دایر و بلغمی لازم یا بعکس و گاه بود که صفرا غالب بود و علامات آن ظاهر
و گاه بود که بلغم بود و علاجش غالبا اخص علامات شطر الغب آنست که در یکروز
نوبی تر بود و علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی مفرد باشد و بباید دانست که در معرفت
مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه میشاید که دو غب یا سه ربع
بر سبیل مبادله مرکب گردد و هر روز بگیرد پس توهم شود که بلغمی است یا دو جنس
که بر طریق غب آید پس علاج آن بعلاج بلغمی و علاج این بعلاج صفراوی مستتبع
خلل و خسران گردد اما در معرفت ماهیة بعضی حمیات و عدد یا ماهیه یا عدد
بعضی مرکبات بدور استدلال باید کرد چنانچه بدور ربع و خمس و سدس و امثال آن

علم

علم بوقوع ماهیه آن حمیات تعلق گیرد و چنانچه درد و غب و سه ربع بدور مواظبه
عدد آن معلوم گردد که مرکب از دو ربعست و اگر دو روز بگذارد و دو روز بگیرد
دلیل آن بود که مرکب از دو خمس است و اگر دو روز بگیرد و سه روز بگذارد
علامت دو سدس باشد پس درین سه صورت اخر بدور و ماهیه و عدد
استدلال شده باشد در صورت دویم بر عدد و صورت اولی بر ماهیه و بباید
دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربعست بزیادتی غلظت علاج آن مثل
علاج ربع بود بزیادتی استعمال مطلقات و تغلیظ تدبیر و در جمیع حمیات
قبل از نضج ماده مسهل نه دهد بر سبیل وجوب الا در صفراوی خالص چه اینجا
انتظار نضج مستحب بود مادام که ماده ساکن بود و مضطرب و محتاج و متوجه
عضوی شریف نباشد که اگر چنین بود قبل از نضج واجب گردد و آنجا که انتظار
نضج واجب بود اگر در طبیعت قبضی واقع باشد حقنه کنند ملین ضعیف

توان داد و در روز نوبت و روز بحران مسهل نشاید دادن و در دو ششم مسهل
دادن بغایت خطرناک باشد و بهترین ایام جهت این هشتم و دوازدهم و شانزدهم
فصل نهم در روزهای بحران و غیر آن روزها که در آن بحرانهای نیک واقع
شود و چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست
هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم روزها که در آن بحرانها ضعیف
بود و ایام روز خوانند سیم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم روزها
که در آن بحران نادر افتد ششم و هشتم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم
و هیژدهم و نوزدهم پس روزها که در آن بحران بود ~~بحران بعد~~ بیست و چون
بود و در یازده روز باقی بحران نیست و بحران بر خلاف اخلاط انها بود
و نزد دیگر بفصل پس اسهال پس قی پس ادرار پس عروق پس خراج فصل
دهم در حمی انقیالوس تبی بود که در آن احساس برودتی عظیم کند در باطن

وبلس

و بلمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهب نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود علاج
آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره خشک دانه خورد و بعد از نضج تنقیه کنند باین حب صبر سقوطری تربد سفید
هر یک درمی غاریقون نیم درم مقل دانکی بکوبند و با آب رازیانه سرشته
و حب سازند و حب بعد از دو روز قرصی ورد مثقالی سکنجبین بزوری ده مثقال
تناول کنند و باقی علاج آن همچون علاج بلغمی بود فصل یازدهم در حمی لیغوریا
تبی باشد که در باطن حرارت شدیده محسوس شود و ظاهر از حرارت نباشد
بلکه برودت باشد با آن تشنگی و لهب و اضطراب عظیم بود و ماده این تب
بلغمی لزج باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ کاسنی
و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیار شنبر کنند باین مطبوخ
سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم تخم کاسنی سه درم

ترنجبین یکدرم اسطوخودوس سه درم عناب آلو سیاه و کیل هریک ده دانه رازیانه بادرنگبویه گاوزبان هریک ده درم خیارشنبر ترنجبین هریک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنجدرم و بعد از تنقیه گلقند و انیسون تناول با رازیانه و تخم کرفس و انیسون هریک ده درم بجوشانند با ده درم گلقند بیاشامند مفید است ان شاء الله تعالی فصل دوازدهم در حمی مختلط چنان باشد که اگرا دوری و نوبتی معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و درین تبها طریق آنست که منجمین و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند علاج خیال کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده آن که خطر آن بیش باشد اول استفراغ کنند چنانکه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی

بود معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند فصل سیزدهم در حمی غشیه و صفت آن تبی باشد که چون ابتدا کند غش حادث شود این تب بیشتر از ماده بلغم متولد شود و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بفم معده رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که اکثر اوقات بروز بلغمی آید و تهیج وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بر روی زنند و اطراف ببندند و شکم برفق بمالند و سکنجبین بدهند با آب شاید که قی کنند و هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند با تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا آب جو با قند خورند و تلیین طبیعت کنند بدین حقنه سنا هفت درم رازیانه و قنطوریون باریک بنفشه نیلوفر پنج مهک هریک سه درم ورق چقندر دسته سبوس کفی خیارشنبر پانزده درم ترنجبین دیگر

سرخ هریک ده درم نمک و بوره ارمنی هریک نیمدرم و اگر این تب از ماده صفرا گرانی یا زنجاری حادث شود علامات او عطش و کرب و اضطراب بود و بعد از عرق آید علاج آن هر روز آب انارین با تمر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و در استفراغ خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف غشی زیادت نشود فصل چهاردهم در حمی لیلیه و نهاریه حمی لیلیه آن باشد که شب تب آید و روز رها کند یومیه اگر روز آید و شب رها کند و این بدتر باشد و غالب آن باشد که بعرق کند علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند یا جلابی از تخم کاسنی و پنج مهک و نبات و غذا جو با کشنیز و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند و در نهاری غذا بشب بخورند اما باید که ممتلی نخسبد بلکه بخوابی مناسب بود و در لیلی غذا بروز خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد فصل پانزدهم در حمی خمس و سدس و سبع تب خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز

با نبات و ترنجبین [illegible] و غذا کشکاب
[illegible]

نه و سدس آنکه یکروز آید و چهار روز نه و سبع آنست که روزی آید و پنج روز نه و این تبها از مواد غلیظ متولد شود و شبیه ربع باشد علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هریک سه درم کنگر زد دو درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و نمک یکدرم و عسل ده درم حل کرده در آن بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچون تب ربع باشد و السلام

باب دوازدهم در اورام و بثور و آنچه بر ظاهر بدن حادث شود مشتمل بر سیزده فصل فصل اول در حصبه و جدری حصبه را سرخه و سرخجه گویند و سبب آن غلیان و جوشیدن و تیزی و صفراویه خون است و جدری آبله را گویند و سبب این غلیان خون باشد و دفع شدن فضلاتی که از خون مادر در وقت حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اخلاط یافته باشد مثل شیره انگور که تا غلیان نکند صاف نگردد و سلیم ترین سپید و بزرگ بود و بعد اندک که باسانی بیرون آید و بی کرب و اضطراب

وبدترین هر دو سیاه بود پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد پس سفید و از ابله آنچه
پهلو داشته باشند یا مضاعف یعنی یکی در اندرون دیگری بود علامت این هر دو مرض
تب مطبقه محرقه و درد پشت و خاریدن بینی و فزع و ترسیدن در خواب بود
علاج اگر مانعی نبود قبل از ظهور آن فصد کنند غذا آب جو و عدس و شراب عناب بعرق
گاوزبان و چون نشان کند آب جو باز گیرند و بماش و عدس اکتفا کنند و دو درم
خبه سنگ سوده کرده بر شراب عناب ریزند و قدری بر جامه بستر پراکنند
و اگر در بیرون آمدن کندی نماید یا خوف فرو نشستن بود دو درم بادیان و پنج
شش عدد انجیر زرد در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب و تخم
خبه بدهند و قدری آب گرم در زیر دامن نهند تا بخار آن مسامات گشاده
گردد و اگر طبیعت محتاج به مجرد نرم بود تفحص نمایند که از آمدن خفت و راحت
و تسکین کرب یا به قبض نکنند والا قبض آن زود بشراب سیب یا صندل یا بهی

جهد نمایند و غذا عدس که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب تو در دیگ
کنند و اگر دو سه بار چنین کنند قبض زیاده کنند و اگر در آب جو کشک گرده بریان
برنج پزند مناسب بود و کافور در آب کشنیز تر حل کرده یا سماق در گلاب کرده
و صاف کرده یا آب شحم انار ترش در چشم چکانند تا منع بر آمدن آبله از چشم
کند و اگر پایها را بحنا که با آب گرم خمیر کرده باشند ببندند بخاصیت این عمل
کند و صندل بگلاب سوده به بینی میکشند تا از آنجا منع کند و شراب شاهوت
غرغره کنند یا آبی که در وی سماق و گل سرخ و عدس جوشیده باشد تا حلق از آن
محفوظ مانند و اگر آبله بزرگ بود و پر آب دو در جامه خواب تحمل نیاورد بر آرد
جو و آرد ارزن خوابانند و ریگ که بغایت نرم بود و هم مناسبت و اگر موضعی
ریش گردد گل سرخ و انزروت و خون سیاوشان نرم سوده بر آنجا ریزند
و اگر آبله دیر خشک میگردد و قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند خشک

گردانند و از این قوی تر آنکه عدس و گل سرخ و تراشه چوب گز اندر آب بپزند
پس قدری نمک در آن افکنند و پاره پنبه در آن آب تر کرده بر آبله مینهند و از جایی
که آبله شکافته بود نمک آب دور دارند فصل دویم در شری بثرها باشند
بعضی خورد و بعضی بزرگ سرهای پهن دفعة پیدا شود و با خاریدن و کرب
بود و از خون میباشد علامتش بسیار سرخ بود و با حرارت و زود ظاهر گردد
و در روز بیشتر بود علاجش فصد کنند در وقت مهلتی که در میان ظهورات
آن میباشد و تلیین طبیعت باب آلو و تمر هندی و کشته زرد آلو و در وقت
ظهور آن ابتدا فاتر در بدن ریزند و سرکه یا آب غوره با روغن گل در خود مالند
و غذا ماش و عدس تمر هندی و از میوه ها آلو و هندوانه و نارنج ترش و از بلغم
می باشد علامتش میل آن بسپیدی و هیجان در شب علاجش مطبوخ اهلیله
بمقوی ترتیب غذا ماش و نخود و سکنجبین که بسیار ترش نبود و در حمام آب

کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته در خود مالند فصل سیم در ماشری آماسی بود
سرخ در روی و پیشانی حادث گردد و گاه بود که بسر بر آید علامتش سرخی و آماس
و درد و ضربان در روی و سر علاجش فصد و حجامت ساقین و تلیین طبیعت
بشیرخشت و تمر هندی و در وقت تلیین صندل و فوفل و گلاب بر حلق و سینه
طلا کنند تا ماده فرو نیاید غذا آب جو و ماش و عدس تمر هندی و شراب
عناب و تمر هندی ترش کرده و بصندل سرخ و آب کشنیز تر طلا کنند و اگر
شکافته و زرد آب بیرون آید از موم سفید و روغن گل و مرداسنگ مرهم
سازند فصل چهارم در جرب گر و خشک بود و گر تر که از و زرد آب بیرون
آید یا خون سیاه بالجمله جرب از فساد خون باشد و سبب فساد مخالطه
صفرا بود یا بلغم شور یا سودای سوخته اگر مانعی نبود اول فصد کنند پس
بحسب غلبه هر خلطی مناسب آن مسهل دهند و شاهتره و سنا و خیار چنبر را

در همه لازم دارند و صبر را در دفع جرب ردی و مزمن اثری بین است هر روز
یکمثقال خورند سه روز متعاقب بعد از آن یکروز خورند و یکروز نه تا نه مثقال خورده
شود و ملازمت حمام و ترک مجامعت نافعترین چیزهاست جرب و حکه و بعد از تنقیه
و تعدیل اطلیه بکار دارند طلائی جهت گر تر زرد اوند زردچوبه مامیران قنبیل مرداسنگ
انزروت خبث الفضه نوشادر شنجرف گوگرد همه یا آنچه میسر شود برابر کوفته بروغن
گل و سرکه بسرشند و طلا کنند گر خشک و تر را توتیا مرداسنگ سیماب سرب
از هر یکی دو مثقال و سرب را بگذازند و سیماب در و اندازند و با دیگر داروها
در هاون نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گل مختلط گردانیده طلا کنند
فصل پنجم در قوبا و سعفه قوبا را ابریون گویند درشتی باشد که بر پوست
ظاهر گردد اگر بسیار بود فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود
به تنقیه حاجت نیست مگر آنکه مزمن گردد و روغن گندم مالیدن مناسب بود

اکثر

و گرفتن آن چنان بود که وصله آهن پهن بنهند و قدری گندم بر روی آن کنند
و سنگی گرم گردانیده بر روی گندم نهند آنچه از آن سیلان کند روغن گندم بود
و مرداسنگ و زراوند زنج آکو حضض مجموع یا هر یک بسرکه یا روغن گل سوده طلا
کنند سیماب داروی مذکور هم موافقت اما سعفه جوششی و شراب بود که
متقرح و ریش گردد بر سر و روی و در کودکان بسیار حادث شود علاجش اگر
غلبه خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا سودا بود با آنچه مناسب آن
بود تنقیه کنند توبال مس انزروت مردارسنگ کاغذ سوخته مجموع نرم سوده
بروغن گل و سرکه بسرشند و طلا کنند دیگر تنور کهنه یک جزو و نمک نیم جزو
بسرکه طلا کنند دیگر خاصه جهت کودکان زردچوبه حنا مرداسنگ پوست انار
بسرکه و روغن طلا کنند فصل ششم در داء الفیل هرگاه برآمدن دمل بسیار
گردد و بعد از آن مناسب خلط غالب مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینیها

باید کرد و هرگاه که از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند بزرگ و انار ترش یا ریواج
یا غوره یا تمرهندی و شراب عناب با آب زرک و آلو و گشنیز زردآلو و عناب شکسته
شب در آب کردن و صباح آب آنرا خوردن مناسبت در اول رادع نهند مثل
صندل و فوفل و برگ خرفه و کاسنی و سبوس بگلاب زده اگر بینند که باز پس نرفت
و جمع خواهد شد گل خطمی و خبازی با سفیده تخم مرغ طلا کنند و چون جمع شود
گندم خائیده یا انجیر و کنوجه و سرگین کبوتر بر نهند و چون بگشایند مرهم سازند از مرداسنگ
دو درم و موم سفید یکدرم و روغن گل چهار درم فصل هفتم در داحس ورمی گرم و سفیده دو درم
بود که نزدیک ناخن عارض شود ضربان و درد قوی کند و گاه بود که تب گیرد علاجش
فصد و تلیین طبیعت و تعدیل مزاج با آب جو و اشربه بارده و در ابتدا مازو بسرکه
بسایند و طلا کنند یا خبث الحدید و سرکه یا اسبغول و سرکه و اگر درد قوی باشد
بزرالبنج و افیون بسرکه طلا کنند و در میان برف یا یخ نهند اگر دفع شود فبها

و الا در روغن گرم نهند تا تحلیل یابد و اگر تحلیل نیابد گندم خائیده یا کنوجه و انجیر
نهند تا پخته گردد پس بگشایند بدارو و پانیش و مرهم نهند فصل
هشتم در ثآلیل سبب ثؤلول خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو
بود علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند
و اگر خون غالب نبود بر مسهل اقتصار نمایند و اگر عدد آن اندک بود بطلا دفع
کنند سیاه دانه یا کز مازو یا سرگین بز بسرکه طلا کنند زایل گردانند و زرنیخ
زرد یا مویز دانه بیرون کرده طلا کنند فصل نهم در حمره بسرخ باد میان
عامه مشهور است علامتش سرخی باشد که اگر انگشت بر آن مالند
زایل شود و باز بزودی سرخ شود در پوست و زیادت در دی نداشته باشد
و از موضعی بموضعی و از جانبی بجانبی رود و این قسم را خالص گویند علاج
استفراغ بدن از صفرا و غذا آب جو و شراب عناب بتمر هندی

ترش کرده وطلا کردن بصندل وکشنیز تر وبرگ خرفه ولسان الحمل واسبغول کلا
واین صنف محتاج بمحلل نباشد وغیر خالص آن بود که صفرا بخون مختلط باشد
پس از پوست تجاوز کرده بود ودر دکنده وار موضعی بموضعی نرود وبفلغمونی که ذکر
خواهد رفت شبیه بود وعلاجش اول فصد کند پس استفراغ صفرا وبعد از طلا رادع
درین صنف بطلا محلل مثل خطمی وخبازی وآرد جو حاجت افتد فصل دهم
در جمره ونار فارسی جمره بجیم جبهها باشد سر پهن ومتفرق می باشد ومجتمع
وبغایت سرخ پس خشک ریش گردد ودرد آن مثل درد عضوی بود که آتش
بران نهند علاجش فصد واسهال ودردی سرکه را بر زمین شخ که طین حر
کوفته ریزند تا بر جوشد پس قدری کافور بر آنجا ریزند وطلا کنند اما نار فارسی
مثل جمره بود الا آنکه هر جا ظاهر شود خطهای سرخ وطاوسی مثل زبانه آتش
پیدا گردد علاجش مثل علاج جمره بود وبعد از فصد واسهال بر چیزها که رطوبت

ومایه

ومائیة درخون احداث کند مداومت نمایند مثل آب جو وهندوانه وخیار
وشفتالو ودوغ وکدو وبمازو وسرکه وحضض وکافور ولعاب اسبغول
ولسان الحمل وخرفه مفرد یا مجموع طلا کنند فصل یازدهم در فلغمونی ورمی بود
از خون علامتش انتفاخ وسرخی وتمدد وبسیاری درد وضربان علاجش
فصد کردن ودر ابتدا صندل سرخ وسفید وفوفل وگل ارمنی طلا کنند واگر
ازین طلا درد زیاده شود فی الحال بردارند واین طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند
ودر روزی دیگر آرد جو وکشنیز وخبازی طلا کنند وچون ببینند که از آنچه دید
هست زیاده نمیشود طلا از آرد جو وآرد باقلا وخطمی وخبازی طلا وبابونه کنند
وچون ببینند که کمتر میشوند از بابونه واکلیل وکتان وحلبه کنند ودر همه اورام
از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود ودر ابتدا رادع ودر تزید جمع
میان رادع ومرخی ودر انتها مرخی ومحلل ودر انحطاط محلل صرف نهند

واگر ببینند که تحلیل نگردد وجمع مده شده بکنوحه وانجیر وامثال آن پخته کنند وتند بر
کشادن کنند مثل سرگین کبوتر واشق یا باکت فصل دوازدهم در اورام
مغابن سه عضو بود که هر یک مفرغ عضو رئیسی واقع شده ابط یعنی زیر بغل
مفرغ دل باشد وازبیه یعنی گوشه ران مفرغ جگر بود وخلف الاذنین یعنی پس
هر دو گوش مفرغ دماغ بود هر گاه درین اعضا ورمی حادث گردد از آنجهت
که اعضای مواد را بدانجا دفع کرده باشد یا بر اطراف رئیسی ورمی بود ومواد
متوجه آن موضع مأوف شده باشد چون برین اعضا رسد در آنجا بماند وزیرا
که گوشت نرم دارد واز لحوم رخوه خوانند علاجش تضمید بمرخیات در ابتدا
بعد از تنقیه بدن بفصد واسهال مثل آب گرم ریختن بر آنجا ومسکه مالیدن وخطمی
وبنفشه وخبازی نهادن واستعمال رادع جایز نبود درین مواضع فصل
سیزدهم در خنازیر وسلع وغدد خنازیر ورمی صلب غلیظ بود وبر ظاهر آن

گرهها

گرهها وناهمواریها باشد ودر گوشت بسته بود در لحوم رخوه خامه کردن حادث
گردد وبیشتر متعدد بود ودر یک کیسه وسلعه ورمی بود مختلف در جثه از مقدار نخودی
تا مقدار خربزه برسد واو را کیسه بود ودر گوشت بسته نبود بتوان گرفت وبهمه
جانب حرکت داد وچهار صنف بود شحمیه عسلیه اردهالجیه شیرازیه یعنی دراندرون
آن مثل این چیزها بود وغده ورمی بود صلب بمقدار فندقی یا جوزی وبر کف
وپیشانی بسیار واقع شود وفرق میان غده وسلعه آن بود که غده زیادت
نشود وغلاف نداشته باشد ونرم نبود ودر اول حدوث آن اگر بدست بمالند
متفرق گردد وباز عود کند وگاه بود که عود نکند علاج این هر سه تنقیه بلغم
بود بقی واسهال بایارج فیقرا ایغاریقون مقوی کرده وضماد کردن بدیاخلیون
وکتان وحلبه وخنازیر را بدیاخلیون ولیرس نرم سوده وبهم جمع کرده
ضماد کنند وسم گورخر را سوخته بروغن زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند

تحلیل کند برین تدبیرات مداومت نمایند و پیوسته بکار دارند اگر تحلیل یابد فبها
والا پخته گردانند و بشکافند و علاج قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود و بدانچه ذکر
رفت تحلیل نیابد یکی از دو کار بباید کرد شکافتن و بیرون آوردن یا کیسه
انرا اکیس گویند با دویه معفنه ریش گردانیدن صفت آن آهک آب نارسیده
چهار جزو زنگار و توبال مس سه جزو نطرون دو جزو و مجموع نرم سوده بروغن گل سرشته
طلا کنند و صنف شحمیه با دویه محلله و معفنه مندفع نگردد و دفع آن بجز ابریدن
کردن نباشد و نمد در ابدیا خلیون ضماد کنند و بر بالای آن پاره سرب صلب
نهاده محکم ببندند فصل چهاردهم در داء الثعلب و داء الحیه اگر با ریختن موی
سر و روی پوستی تنگ نیز بیفتد داء الحیه گویند والا داء الثعلب از بلغم میباشد
علامتش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم بقی
بتخم ترب و شبت و عسل و اسهال بفیقرا و مقوی بغاریقون و بعد از تنقیه
موضع

موضع را بخرقه درشت بمالند و سپندان و سیر و پیاز و در عسل طلا کنند و از صفرا
میباشد علامتش زردی روی و درشتی موضع و سایر علامات صفرا علاجش
تنقیه بحب و قرص بنفشه و مطبوخ هلیله پس سرکه و روغن گل بمالند پس بفندق
با پوست سوخته بسرکه کهنه سرشته طلا کنند و از سودا میباشد علامتش کمودت
و خشکی و درشتی موضع و علامات سودا علاجش اسهال بحب افتیمون و معجون
نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز و عنصل بمالیدن و پیه خرس
و سم بز را بسوزانند و با پیه خنثی خشک کرده و سوده طلا کنند و بروغن لادن
پیوسته میمالند و از خون میباشد علامتش سرخی موضع و علامات غلبه خون
علاجش فصد کردن و اطلیه مذکور بکار برند میدارند سم خر اهلی و وحشی سوخته خاکستر
آنرا بروغن کنجد سرشته و اگر زیت بود بهتر طلا کنند و خاکستر سیاه دانه و خاکستر
قیصوم طلا کردن در همه اقسام موی برویاند فصل پانزدهم در کلف و نمش و برش

و خیلان آن کلف حدوث کمودت بود در روی و تغیر رنگ آن اندک بسیاهی
آمیخته بسرخی و نمش حدوث سیاهی که بسرخی زند بیشتر بشکل مستدیر و از کلف
رنگین تر بود و سرخی در وی بیشتر برش نقطهای سیاه بود و گاه بسرخی و کمودت مایل
بود بیشتر در رو واقع شود و خیلان بمثل این آثار بود ولیکن مرتفع باشد
از سطح بدن و آنچه با اصل مولود بود دفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاج
فصد کردن و اسهال خلط سوداوی پس طلا کردن بتخم خربزه و تخم ترب و قسط و ایرسا
و خردل و ترمس کوفته و بیخته بگلاب و سرکه سرشته و خیلان را سوزن در زنند و بسرکه
و گلاب بشویند و با دویه مذکور طلا کنند فصل شانزدهم در صنان و امثال آن
تغیر رایحه و نتن الابطین و زیر پستان و میان انگشتان پای و پوست سر و عرق
از عفونت اخلاط و حدت آن میباشد علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل
و بناترا بمرداسنگ و گلاب سوده طلا کنند و میان انگشتان را ازین ادویه
ذروری

ذروری سازند توتیا مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار نرم سوده
بسرکه تر گردانند و خشک کنند و بکار میدارند و جهت سر هم مناسب بود و اگر
سر ایشان و کودکان بود با آن ادویه پوست درخت نارنج و جوز السرو سوخته
ضم کنند فصل هفدهم در بهق سفید و سیاه اما سفید بعضی گفته اند
که سبب آن سبب برص بود ضعیف تر و قوت دافعه عضو قوی تر و بعضی
گفته اند رطوبتی محترق بود که باحتراق مثل خاکستر شده باشد و با خون
برگها در آید و از فوهات شعب آن بیرون آید و منبسط گردد در پوست و متقشر
میگردد تا ماده آن فانی گردد علامتش سفیدی که بسیار سفید نبود بل نزدیک
برنگ پوست بدن و در پوست فرو رفته باشد و املس نبوده مویی که از آنجا
بر آمده بود سیاه بود علاجش اسهال بفیقرا و حب حنظل و تربد و غاریقون
و از لبنیات اجتناب نمودن و بر گلنگبین و اطریفل کبیر مداومت نمایند

و از این ادویه طلا کنند ترمس پوست بیخ کبر شیطرج عاقرقرحا تخم ترب کندس سپندان
کوفته و بیخته بسرکه در آفتاب طلا کنند اما سیاهه تغیر پوست عضو است بسیاهی
سبب آن مخالطه سودا با خون باشد علامتش چون درست در رو نمایند سبوس
ازان ریخته شود و موضع سرخ نماند علاجش فصد و اسهال سودا و حمامهای مرطب
و ترتیب مزاج باغذیه و اشربه و طلا کردن بادویه که ذکر کرده شد و نوعی از بهق
اسود بود که برص اسود گویند و آن درشتی قوی باشد با خاریدن و تقشری مثل
فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه باز زیادتی حمی اسهال و ترطیب مزاج
فصل سیزدهم در برص سفیدی بود که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید
گردد و یک رنگ شود سبب آن ضعف مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خونی
که غذای عضو شود یا بواسطه سوء مزاج عضو از برودت و رطوبت و حدوث طبیعتی
صدفی در دوا اگرچه آن خون که غذا او میکرد نیکو بود و از بلغمیه خالی و گاه بود

که در موضع

که در موضع حجامت یا شبه آن برص حادث گردد بواسطه ضعف عضو بجراحت علامت
برص سپیدی براق و املس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازل
بودن پوست آن و اگر انگشت بدو فرو برند از موضع دیگر که هم انگشت فرو برند
بیشتر در گو افتد و چون سوزن در زنند خون بیرون نیاید علاجش هر چند این مرض را
گفته اند که هو داء اعیا عسر البرء لا یکاد یبرء یعنی مرضیست که اطبا را مانده
کرداند و نزدیک نیست که نیک شود اما چون امکان صلاح دارد متعرض علاج
شده اند باستفراغ بلغم غلیظ و تبدیل مزاج بمعاجین گرم و تریاق و مثرودیطوس
و طلا کردن بدین ادویه نفط سفید زفت خردل سرخ خربق مویزج کندش
شونیز نوره زرنیخ سرخ بوره پیاز عنصل شیطرج عاقرقرحا پوست بیخ کبر ذراریح
و سرکه یکدرم اطریلال با داکی عاقرقرحا بر آن نهند و بعضی برشته بدهند و یک ساعت
در آفتاب نشانند چندانکه عرق کنند باشد که همان زمان یا روز دیگر آبله زنند

و در زیر آب برود و صحت یابد باب سیزدهم در سقطه و ضربه و دردادی و مجبری و خنق
اعضا و فساد اطراف بسرما و جراحات مشتمل بر شش فصل فصل اول در سقطه و ضربه
و مضروب بچوب و تازیانه اگر کسی از بلندی بیفتد یا چیزی مثل دیواری بر وی افتد
یا ضربه بر وی زنند یا سر بشکنند علاج مشترک میان این مجموع فصد و حجامت کردن است
از جانب مخالف اگر نیز در بدن غلبه خون نبود مگر در آن موضع تفرق اتصالی نبود
و خون برود پس بر تلیین طبیعت اقتصار نمایند و حقنه لینه و راوند با سکنگور
و قند دادن و فلوس خیارشنبر بعرق کاسنی و روغن بادام و قند و بر آن عضو این
ادویه ضماد نهند گل ارمنی سه درم برگ سرو و گل سرخ از هر یک پنج درم صبر ده درم
ماش بیست درم با آب برگ مورد سرشته ضماد کنند و اگر حرارت پیدا شود
بعدس ده درم گل ارمنی و فوفل و صندل از هر یک دو درم طلا کنند غذا
ماش و برنج بشوره بادام یا زرده نیمبرشت و اگر مومیائی خالص میسر گردد بغایت

نیکو بود

نیکو بود یک قیراط بدهند و بیش بعضی یکدرم و بیست قیراط بود و بیش بعضی بیست چهار و ازین
هیچ دادن مناسب بود راوند نیم درم روناس یکدرم سکنگور زرد سه درم گاوزبان
مثل آن بجوشانند و بقند شیرین کرده بدهند و اگر سقطه و ضربه بر سر واقع شود پیش
و عدس مقشر و گلنار کوفته بروغن گل و گلاب طلا کنند و اگر بر سینه و شکم
واقع شود و نفث الدم یعنی خون برآمدن حادث گردد قرص کهربا با گل ارمنی
و دم الاخوین در نقیع عدس بدهند و اگر کسی بچوب و تازیانه و مثل آن زده باشند
بهترین چیزی پوست گوسفند باشد که در حال از گوسفند جدا کنند و بر موضع ضرب کشند
و تا دیگر روز برندارند و اگر قدری خاکستر برآنجا پاشند پس پوست بر روی آن
پوشند بهتر بود و مرداسنگ و اسفیداج و موم در روغن گل مرهمی ساخته
بمالند فصل دویم در خلع و کسر خلع بیرون آمدن زیادتی استخوان بود تمام
از مغاکی و گوی که در استخوانی دیگر باشد که میان هر دو اتصال مفصل

میان بود و وشت اندکی بیرون آمدن نه تمام و وهن که وی نیز گویند درد و کوفتگی
بود که باستخوان و آنچه بگرد آن درآمده است رسد علامت انخلاع ظاهر شود و از تغییر
شکل عضو و عدم قدرت بر جمیع حرکات آن عضو و از مقابله چنانکه دست
علیل با دست صحیح مقابله کنند لکن خلع بازو و مفصل ورک را دشوار توان دانست
زیرا که سر عضد هرگاه منخلع گردد در بغل افتد پس ظاهر نبود و سر سرین در اربیه
یا نا حیه ورک افتد و این جا گوشت بسیار بود پس ظاهر نبود علامت لازم
بازو شوی مستدیر است که در زیر بغل پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن این
دست به نذا نهار پهلو علامت سرون دراز تر شدن این پا بود از دیگر پا اگر
بجانب پیش افتاده باشد و ظهور ورمی در اربیه و عدم قدرت بر آنکه پای را
در گوشه ران خم تواند کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر اگر بجانب
پس افتاده باشد و در گو افتادن اربیه و کاسه شدن آن و علامت وشت

آن

آن باشند که در مفاصل اندک تقشیری و نتوی از جانبی دیگر پیدا شود و بعضی حرکات
ممکن بود و در و هن جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود علاج خلع را بعد ورد در رفق
بشکل طبیعی باز آرند و از ین ادویه طلا سازند ماش ده درم گل ارمنی مرکی
گل خطمی سفید گل سرخ از هر یک سه درم برگ مورد پنجدرم نرم کوفته بسپیده
تخم مرغ سرشته بکار دارند و وشت و وهن را همین طلا کنند موافق و کافی
بود اما اگر وان شکستن استخوانست عضو را راست و استخوانرا برفق مساوی
گردانند و گاه میباشد که بعضی از پارهای استخوان که صلاح آن امید نتوان
داشت بیرون باید کرد و عضو را بعد به بست بر رباط و رفاده معتدل در سستی
و محکمی و ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای آن
و موضع کسر را محکم بپیچند آنکه بسستی میل میکنند پس ادویه جبایر طلا
کنند و ببندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز نگشایند مگر که

پس ببندند و دیگر از موضع ... [illegible] ... و باید
بنعم آن لغو نه درد ... [illegible] ...

دردی قوی حادث شود و ماده در رباط سرخ گردد پس بباید گشاد و سست تر
بست و اگر خارشی قوی عارض گردد که تحمل نتوانند کرد بگشایند و قدری آب گرم
بر آنجا ریزند تا خارش ساکن گردد و یکزمان استراحت نموده باز ببندند
و رفادها را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر چند روز بگذرد و درد و ورم نکنند
و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته باشند ببندند و نگشایند
الا در چهار پنج روز یا زیاده و ضماد جبیر از عدس و سماق و گل ارمنی و آب مورد
سازند و اغذیه لزج مثل کله پاچه و هریسه و مرغانه و برنج و بطون و بقر و جلود
و بز غاله و دراکرام و وقت انعقاد دشپذ رباط را اندکی سست تر گردانند
و علامت بد و انعقاد و دشپذ ~~رباط را اندکی سست تر گردانند~~ پیدا شدن
خون است بر رفایده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت است ماده جیده را
بر آنجا پس از مسام ترشیح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک

قوی

قوی نکنند و اگر بکسی جراحتی بود ابتدا ابستن یک عصابه از لب بالای آن کنند
و دیگری از لب زیرین و دهن آنرا گشاده بگذارند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون
زرداب کم شود و از ورم ایمن گردد مرهم رویاننده بنهند و اگر خون میرود
و نمی ایستد از صبر و کندر و دم الاخوین ذروری ساخته بر آنجا ریزند تا خون
باز ایستد فصل سیم در بیرون آوردن خار و پیکان پیکان را با نیز بیرون آرند
و موضع آنرا بمر و کندر پر کنند اما خار و آنچه مثل آن بود بیخ نی یا شیلم را بکوبند
و ضماد کنند شیلم تلخ است که در میان گندم میباشد و اگر از ین قوی تر خواهد
بگیرد پیاز نرگس اشق زراوند زفت علک البطم کوفته و بعسل سرشته ضماد کنند
دیگری را پیاز نرگس آرد شیلم بعسل سرشته فصل چهارم در فساد اطراف
بسرما سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرمست و مختنق و محتبس شدن
در آنجا پس آن عضو را بتوزد و متعفن گرداند علاجش اگر آماس نکرده و سیاه نشده

لیکن ابتدا اگر ده که سبز شود روغن زیت و روغن زنبق بسیار بمالند واگر اماس
کند در آبی نهند که در و شلغم و کاه گندم و سبوس و بابونه و اکلیل و کرنب و حلبه
و کتان مجموع یا بعضی جوشیده بود و چون بیرون آرند روغنها مذکور را بمالند
واگر سبز و سیاه شده باشند نیشها در زنند و نیش را نیک فرو برند و در آب گرم
نهند پس بگل ارمنی و سرکه بهم سوده طلا کنند و بعد از دو ساعت بسرکه و آب
نیم گرم بشویند یا شراب نیم گرم واگر وقتی رسند که ابتدای تعفن کرده باشد
چغندر و کرنب را بپزند و با روغن گوسفند یا گاو بکوبند که مثل مرهمی شود
و بر آنجا می نهند تا آنچه متعفن و سبز و سیاه بود بیفتد پس بعلاج قرحه علاج کنند
فصل پنجم در سوختگی آتش و روغن و آب گرم اما سوختن آتش اگر آبله نزند طلاهای خنک
مثل صندل و خرفه و برگ بید و پوست غلیظ درخت بید کهنه بر آب سوده طلا کنند
یا بگل ارمنی و سرکه و آب واگر آبله زند و عظیم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر

ودبرهم

ودبرهم اسفیداج طلا کنند واگر امر بسیار عظیم بود بر هم نوره صفت آن بگیرند
آهک آب نارسیده هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در هر شستنی یکساعت
در آب میگذارند و چهار جزو ازین و شش جزو روغن گل و دو جزو موم و یک جزو
سفیده ترتیب کرده بکار میدارند اما سوخته بروغن را بمثل آنچه گذشت معالجه
کنند و آنچه مخصوص است باین سفیده تخم مرغ و اسفیداج و زیت بود ترکیب
کرده اما سوخته بآب گرم پیش از آنکه آبله زند آب انار بر آنجا ریزند و خرقهای
خشک بر و نهند و خاکستر موی آدمی بزرده تخم مرغ زده طلا کنند واگر از آب
پوست بسوزند مرهم کافوری طلا کنند واگر روی را بسپیده تخم مرغ یا لعاب
اسبغول یا مغز نان مایده در آب آغشته یا سفیده تخم مرغ طلا کنند از آب
متاثر نشود فصل ششم در جراحات اگر جراحتی خورد بود و تازه و از عوارض
دیگر سالم و لبهایش هموار بود و چنان بود که در بستن تا قعر آن برهم می نشینند

بر هر جانبی رفاده نهند و بر باطن دوسه بند چنانکه لبهای آن درست
برهم نشیند و چیزی در اندرون نرود از موی و غیر آن واگر تازه نبود و دو سه
روز بر گذشته بود لیکن چرک و ریم نگرفته باشد آنجا بخراشند تا خون آلوده
گردد پس ببندند واگر جراحت عظیم و غایر بود ازین ادویه ذروری ساخته
بر آنجا ریزند صبر مر کندر خون سیاوشان و بر حوالی آن صندل و فوفل و رب
گشنیز و کاسنی و خرفه طلا کنند واگر حال اقتضا نماید فصد نمایند واگر لبهای
آن لبهای آن بهم نرسد بدوزند واگر غور داشته باشد و از وی چیزی گوشت
افتاده باشد و تا قعر اجزای آن برهم نمی نشیند و درمیان فضایی داشته باشد
که در و رطوبت و وسخ جمع خواهد شد پس با دویه که تخفیف رطوبت و جلای
وسخ تواند کرد احتیاج باشد مثل این مرکب کندر صبر زراوند ایرسا توتیا
اقلیمیا نقره مجموع نرم کوفته بر آنجا ریزند و ببندند و باید که بستن غور آن محکم

ولیکن

ولیکن سست تر بود و عضو را بر شکلی دارند که زرداب از و بآسانی بیرون آید
و هر گاه به پنبه کهنه پر میکنند تا پاک میگردانند پس مرهمی ازین ادویه ساخته مرداسنگ
انزروت دم الاخوین زفت گل ارمنی روغن گل موم واگر بجای موم روغن
مغز ساق گاو کنند انسب بود و چون گوشت بر آورد ادویه مدمل و خاتم مثل
مرداسنگ سوخته و برگ سوس و هلیله و مازو و گلنار و زرد چوبه و صبر واگر
با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظم و قطع عرقی و عصبی و فساد
گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلای بدن اول بتدبیر این اعراض
اشتغال نمایند به تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون
کردن گوشت فاسده و علاج جراحت عصب چند آن بگذارند که از اماس
کردن ایمن شوند چه از اماس آن خوف تشنج است و وصول ضرر آن
بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند واگر اماس کند بار آرد جو و آرد باقلی

وکتان و روغن زیت ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عضو را که بندد می کنند
ببرند و بروغن بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن را بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ
میمالند و اگر با جراحت استخوان شکسته بود ضماد و جبر باید نهاد و اگر در وسط های
عظمی پیدا شده باشد برزاوند مدحرج ضماد کنند تا بیرون آید پس بکندر و مر با عسل
سرشته ضماد کنند و اگر استخوان فاسد شده باشد و این بفساد گوشت معلوم
رود گوشت فاسد را بمرهم زنگار دفع کنند و استخوانرا تبراشند و اگر جراحت
بر شکم بود و روده و ثرب بیرون آید باندرون فرستند و شکم را بدوزند و اگر
روده ها آماس کرده بود و باندرون نمیرود بشراب گرم تکمید کنند تا آماس برود پس
دستها و پایهای علیل را گرفته او را بردارند تا پشت او منحدب گردد و روده
باندرون رود و اگر بدین عمل نیز باندرون نرود دهن جراحت را [illegible] بانمقدار
که روده باندرون تواند رفت کشاده تر کنند و اگر وقتی قرار رسند که ثرب

۱۰

بهره سیاه شده بود آنمقدار را که متغیر بود ببرند و هر رگی بزرگ که در او بود
بریسمانی باریک ببندند و باندرون فرستند و غایت رفق و احتیاط رعایت
کنند باب چهاردهم در طرد و راندن هوام از خانه و مسکن و تدبیر گزیدن آنها
و سباع و دفع سموم و وبا مشتمل بر شش فصل فصل اول در طرد هوام گربه و لقلق
و طاوس و خارپشت و ابن عرس و گوزن در خانه که بود هوام از آنجا بگریزند
و اگر ظاهر شود بکشند و بعضی گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود و اگر ریسمانی را
بقطران و حلتیت آلوده کنند و بر گرد خوابگاه گردانند هوام در نیاید و تبخیر شاخهای
درخت انار و بیخ آن و تبخیر نخجنکشت و در جامه خواب نهادن آن همین عمل
کند و از چیزها که مار بگریزد تبخیر پشم بز کوهی بود و شاخ گوزن و موی آدمی
و برنجاسف و گوگرد و خردل اگر بر مسکن مار نهند بگریزد طرد عقارب از تبخیر
بعقرب با گوگرد یا زرنیخ یا سم خر یا پیه بز یا روغن گاو و از بادروج و ثرب

و برگ آن بگریزد طرد ذباب اغیث حنظل یا خرنوب در آب بجوشانند و آن آب
در خانه پرا کنند اگر چوبی را به پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند
طرد بق دود کاه یا سرگین گاو و یا سیاه دانه یا چوب ناژو یا برگ سرو و جوز
آن و اگر روی را بروغن چرب کنند کمتر ضرر رسانند طرد زنابیر بنجار گوگرد
و سیر طرد فاره موش نر را اگر پوست باز کنند یا دم ببرند یا خصی کنند باقی
موشان بگریزند طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید فصل دویم
در گزیدن مار در زهش و لدغ حیات اول بالای از آن محکم ببندند و بمحجمه بسیار
و بپایی بمزند و اگر محجمه حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه و دندانهای او معیوب
نبود که دهن بشوید و چرب کند و میمزد و آب دهن میریزد و بسیار بمزند
و در زهش جمیع هوام اول این عمل باید کرد و اگر از جنس مارهای قوی بود فی الحال
عضو را ببرند و اگر بریدن آن ممکن نبود گوشت آن موضع را بردارند

تا استخوان

تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را بنشتر بشکافند دهن زخم را کشاده گردانند
و بعد از امتصاص و مزیدن بسیار بمحجمه یا دهن ازین ادویه ضماد کنند
زفت رطب فرفیون جاوشیر قنه و اگر اینها حاضر نبود سرگین کبوتر و فوتنج
و خاکستر چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر گردد در اول مفید بود و در آخر
فایده ندهد و مقدار شربت تریاق جهته این یکمثقال بود و خوردن مخلصه
یکمثقال دفع جمیع زهرها و گزیدنها کند و گفته اند که الثوم و الشراب یغنی
عن کل علاج و کذالک الشراب بالبصل و الکراث تا چیزی دیگر دفع آن
میسر شود مرتکب آن شدن خطای محضست اما بر تقدیر عدم آن چیز
بحکم الضرورات تبیح المحذورات عمل نمودن فایده ندیده ایم درمانده
دست میزنند در دم مار و اصل خنثی در نواحی استراباد بمار دارد مشهور شده
و منفعت آن درین باب بتواتر رسیده فصل سیم در گزیدن عقرب

بعد از بستن بالای آن و امتصاص آن نمودن به دهان چنانچه در فصل مقدم
مذکور شد با آب گرم و خرقه گرم تکمید کنند یا بادروج کوفته و گرم کرده ضماد
کنند و خوردن آن نیز مفید باشد و عقرب را بشکافند و ضماد کنند و از مفتحات
خاصه کرفس در مواضعی که عقرب بسیار بود واجب باشد اجتناب کردن
و بادروج ضد کرفس است فصل چهاردهم در گزیدن رتیلا و غطایه و سام
ابرص اما رتیلا که بپارسی دملک گویند بهترین علاج آن تیر دادن و قی فرمودن است
و مع هذا در کتب طبی مذکور نشده اما غطایه یعنی کرباسو که بشکل مار است
و آنچه ازین جنس در صحرا ارری بافتاب می ایستد حربا گویند هر کدام ازینها که
بگزد دندانهای او در آنجا بماند و بدان واسطه درد کند و تدبیر بیرون
آوردن آنست که بنجاکستر چوب انگور و انجیر در روغن زیت و کنجد طلا کنند
یا فتیله در آنجا می گذارند تا در آن آویزد پس بنجاکستر و روغن مذکور ضماد کنند

و اگر درد

و اگر درد ساکن نگردد بسیار بمزند و در آب ... گرم که در روی سبوس جوشیده
بود بنهند اما سام ابرص یعنی کرباسو که در خرابها باشد و نقطهای سیاه
بر پوست او و نیز دندانها بگذارد و از گزیدن او تب مطبقه و زیان
آن لرز و اضطرابی که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که بافراط
درد هلاک گرداند و موضع نهشش سبز شود و زرداب و رطوبات [illegible]
سیلان کند پس بطریقی که گذشت دندانها بیرون آورند و قدری پشم را
پاره پاره خرد ساخته با اسبغول در آبی که در وصمغ عربی حل کرده باشند
بزنند و ضماد کنند و یکروز بگذارند پس برفق باز کنند تا دندانها بیرون
آید و علامت بیرون آمدن آن زوال تب و سبزی موضع و سیلان
زرداب بود و بعد ازین ببعضی از آنچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند
فصل پنجم در عض کلب کلب جنونیست که سگ را و بعضی حیوانات را

مثل گرگ و شغال و روباه را و گفته اند بغل را نیز عارض شود و این سبب
ازان کلب نام نهاده اند که در سگ بیشتر واقع میشود و آن حیوانی را که این
حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهن بیرون
افگندن و کف و لعاب از دهنش بسیار بیرون آمدن و سر را بر زمین نزدیک
گردانیدن و دم را در میان هر دو پای بر زمین می کشد و در رفتن مثل
مستان بود اگر گرسنه باشد نخورد و اگر تشنه باشد از آب ترسد
و نیاشامد و بهر چیز رسد حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود
و سگان ازو گریزند و اگر بدو رسند تملق و خشوع کنند و بحرکت دم و غیره
چنانچه رسم کلاب بود و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بود و قبل
از استحکام بعضی بود و بعضی نبود و مخصوص گزنده کلب را بعد از هفته
یا دو هفته تا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه در تاخیر افتد بحسب قلت

الزن

و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص را از سوداویه حالتی است مثل مالنخولیا از دوست
داشتن تنهای و دشمن داشتن روشنی و ترسیدن از هر چه بیند و در خیال اسک
نمودن و از آب و رطوبات ترسیدن و یا از آن انجس و پلید شمرد و بدین سبب
از شرب باز ماند و هرگاه بدین مرتبه رسد امید صحت اندکی ماند خاصه اگر روی
خود در آینه بیند نشناسد و سگی متخیل او گردد و در چنین طمع از سلامت او منقطع
باید ساخت و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر کرا بگزد
او را نیز این حالات عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده آب و طعام
او را تناول نماید و گاه بود که در میان بول مخصوص اشیاء لحمیه مثل کلاب بیدا آید
و اگر مشتبه گردد که گزنده کلب است یا غیر آن پاره نانرا برطوبتی که از زخم
سیلان می کند آلوده گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نبود و یا قدری
مغز جوز یکشب بر سر زخم بندند و در صباح پیش مرغی اندازند اگر بخورد و یا خورد

بمیرد و دیوانه بود علاجش موضع گرفته کث ده گردانند و بحجمه مص بسیار فرمایند
پس سیر کوفته با سرکه و روغن گوسفند جمع کرده ضماد کنند یا جاوشیر به سرکه سوده
و با زفت که اخته خلط کرده یا سیر و پیاز و نمک کوفته یا خاکستر چوب رز ضم کرده
تا سه روز از این تدبیرات مفید بود اما بعد از آن در گشاده گردانیدن دهن جراحت
فایده نبود لکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه چنین که اثر اندمال پیدا شود
با ادویه که ذکر شد ضماد می‌کنند تا میگشاید و تبه بر مالیخولیا و تنقیه سودا اشتغال باید
نمود و دواء ذراریح فربه و بزرگ و سرها و بالها و پایها جدا کرده انداخته یکمثقال عدس مقشر
یکمثقال زعفران سنبل قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یکدانگ نرم کوفته به آب خمیر کرده
قرصها کنند هر روز در صباح دو دانگ به آب نیم گرم می‌دهند و اگر در مثانه درد
پیدا شود طبیخ عدس و روغن بادام یا روغن گاو دهند و هر روز که دواء ذراریح
دهند در حمام برند و در آب زن نشانند تا در آن آب زن بول کنند و از سرطانگان

و دوا از سرطان به نه صفت دوا و ذراریح

بنیم ذراریح

دارند

دارند غذا مرغ فربه و ماش و رشته و شراب دادن گفته اند نوعی دیگر بگیرند ذراریح
و بعد از اسقاط اطراف چنانچه گفته شد یک شبانروز در دوغ نهند پس دوغ را بریزند
و دوغ تازه در کنند و بعد از یک شبانروز بریزند و یکبار دیگر چنین کنند پس
ذراریح را در سایه خشک گردانند و با دو همسنگ آن عدس مقشر بپزند و قرصها
کنند و خوردنی دو دانگ به آب گرم میدهند و بقانون مذکور عمل می‌کنند دواء السرطان
بگیرند سرطان نهری ماده و علامت ماده آن بود که حوال دوزنبه و فرو برند از دواتی سفید
بیرون آید و همه اطراف و بینه ازند و سنگ کسته و نمک پاک بشویند و بعد از آن به آب خالص
بشویند و خشک گردانیده در کوزه نهند و سر آن محکم گردانند و یکشب در تنوری که نان
پخته باشند بنهند پس ده جزو از این و خبطیا با پنج جزو کنند بجز و نرم سوده در صباح
و در شام هر بار مقدار دو درم به آب سرد میدهند جالینوس آورده که هر کس از این دارو
خورد از ترسیدن از آب کلب ایمن شود و جگر آن سگ خوردن نیز از فزع از آب

از آب ایمن گردانند و گفته اند که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر خوردند
سالم ماندند و بعضی استنکاف نمودند و استعمال دارو جالینوس و انواع تدبیرات
دیگر نیز مفید نیفتاد و اگر فزع پیدا شود تدبیر آنست که از موم و عقید و شکر اجوفها
سازند و بر آب کرده بلع آن امر فرمایند یا مشربه سازند سر تنگ و لوله دراز بجا
نخ نهند و سر لوله بحلق نهند تا آب بحلق فرو شود و آب را نبیند فصل ششم
در تدبیر شرب سموم مجملا اما و با فان القزاهنه اولی و اگر میسر نشود تنقیه بدن
کنند و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شراب و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه
ممنوع است فواکه کثیر الرطوبت باشد مثل خربزه و زردآلو و محففات و در تشنیها
اقتصار نمایند و خانه را بکافور و سعد و صندل و مشک و عود و عنبر و بید و گز و سیب
و بهی و امرود و گلاب مطیب و مرشش گردانند اما تدبیر شرب سموم قی کردن
به آب گرم بسیار و روغن کنجد و زیت با طبیخ تخم الجره و مسکه و روغن گاو و دار طعام

بسیار

بسیار بباید خورد که اگر زهر را بقی برآورد فبها و الا که مضرت آن کنند و ار ضرها لی که
زهر را بقی بیرون آورد این تریاقست حب الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال
بزیت بسرشند خوردنی یکدرم به بهند و بعضی گفته اند که خرع دیک فی الحال قی
سم کند و بعد از آنکه در قی استقصا کرده باشند قدری شیر دهند و با زقی فرمایند
و اگر در زیر شکم ضرری ادراک کنند حقنه کنند و اگر معلوم کنند که کدام زهر بود
بآنچه مخصوص آنست معالجه کنند چنانچه در مطولات مذکور است قد فاز بتالیف
هذه الکلمات و اتمامها الفقیر الحقیر محمد ابن علاء الدین ابن هبة الله سبزواری
المدعو الغیاث المتطبب فی اواسط ربیع الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمائه
هجریه در به و سروع درین مختصر مقصود و مطلوب آن بود که از هوا رضیر الکلام
اقل و دل بی نصیب نباشد و مع هذا قریب بفهم و ادراک و بعید از اغلاک
و اشتباک باشد و هر مرضی و مبحثی که بر صحیفه بیان برقم ذکر و یراع نیان مرقوم

و مرتسم گردد بسبب قسم از اقسام آن در زاویهٔ اهمال و نسیان مهمل و منسی نمانده
و در معالجات ادویه و اشربه مسطوره مذکور گردد و که وجدان در اکثر مواضع و بلدان
ممکن و مستعملش از زلال و خسران ایمن باشد و بنا برین تصور تسمیه بزبدة قوانین
العلاج مناسب نمود پس چون اعزه و اصدقا بعز ملاحظه و عین ارضا معزز
و منور گردانند و معمول را مطابق مأمول یابند فمن الله العصمة والتوفیق والامل
عفو و اغماض برین اخفاق و انقاض پوشیدن دریغ نفرمایند والسلام علی من اتبع
الهدی والحمد لله رب العزة الغفار مولی العطایا و الابرار و قد حرر در اواخر
جمادی الاول بحسب الاشاره اخوی حکیم مرقوم خامهٔ مکسور اللسان گردید سنه ۱۲۲۱

اغذیة المرضی

مقاله دویم در بیان اغذیهٔ مرضی یعنی غذاهای بیماران بدانکه علاج بیماران
بر دو قسم است یک قسم اینست که علاج ایشان بمجرد اغذیه کنند و قسم دیگر
که علاج ایشان با دویه و اشربه و اغذیه کنند و چون همت بعضی اطبای زمان قاصر است
بسبب آنکه پشت سعی و مجاهده بدیوار تعطل و تنعم باز داده اند و تحصیل مسایل
علمی و عملی طب که علم محتاج الیه است کما ینبغی قیام نمی نمایند لاجرم قسم اول
از علاج مناسب حال ایشان و بیماران است اما مناسبت این قسم بحال
ایشان اینست که از خطر و بدنامی استعمال ادویه ایمن میباشند اما مناسب آن بحال
بیماران اینست که میل طبایع ایشان بغذاها و میوها که طبیب مناسب حال ایشان
می فرماید حاصل است و مؤنت تحصیل آن کمتر است و بر طبایع ایشان سبک
می باشد وبالله التوفیق اغذیهٔ صداع گرم بی ماده که بسبب حرکات

و سواریها و بسبب حرارت آفتاب و یا حمام و دیگر اسباب خارجیه عارض شده باشد
از جمله آش جو است با اسفناج و کشنیز تر گوشت خروس بچه کوچک که نو خوانده باشد
و با نان گندم که خالی از شوایب باشد که بریده کرده باشند در آب انار میخوش
و با سرکه و یا آب غوره مطیب بگلاب و یا در آبی که بالای ماست ایستاده می باشد
که آن بغایت تسکین حرارت و صداع گرم ساذج می کند اما باید که مجموع محلی
بقند سفید باشند و نیز تخم خیار مقشر و تخم کدوی شیرین مقشر و تخمکاهو مجموع
اینها کوفته بغایت برابر با مثقال اینها قند سفید کوفته سفوف سازند و هر صباح
چهار مثقال از این مشغول شوند و یک ملعقه ترکی گلاب خوشبوی بر بالای آن
بیاشامند و نیز آش غوره و آش ناردان و آش زرشک بگوشت خروس بچه
فربه محلی بقند یا اسفناج و کشنیز تر جهة این صداع مناسبت و یا آش تمر هندی محلی
بقند بگوشت فروجه و اسفناج و سلق و کشنیز تر چون قبض حاصل باشد مناسبت

وازمیوه

و از میوها انار و سیب میخوش و امرود و توت شامی و هندوانهٔ شیرین رسیده غیر
متغیر محلی بقند و به شیرین و لبوب خیار مناسبت و آلوی سیاه بزرگ رسیده
چون شکم قبض باشد مناسبت چون بکوشانند و آب آن مشغول شوند و با وجود
این غذاها چون از طلاء صندل سفید و گلاب و بوش در بندی و لعاب بزرقطونا و اندک
سرکه بر سر بمالند مناسبت و از اشربه شراب نیلوفر بلعاب بزرقطونا و گلاب
و عرق کاسنی مشغول شوند بهتر باشد اغذیهٔ صداع گرم با ماده یعنی صداعی
که بسبب ماده گرم یعنی صفرا و یا خون حادث شده باشد از جمله معالجات این خون
صفراوی باشد آب انار ترش و شیرین است بر وجهی که دانهٔ انار شیرین مثلا پنج عدد
باشد و دانه انار ترش یک عدد باشد آب آنها را با پیه آنها بگیرند و صاف کنند
و پیه انار را آن پرده های سفید است که در میان دانهای انار میباشد و آن در تلیین
طبیعت دخل تمام دارد و بعلاوه حضرت رسالت علیه السلام فرموده است

کلوا الرمان مع شحمه و یک قدح بزرگ آب هر دو انار گیرند و در آن هشت مثقال شیرخشت
حل سازند و قدری گلاب بران ریزند و بناشتا مشغول شوند اسهال صفرا می کند بی تغییر
مزاج و نیز یازده عدد آلوی سیاه بزرگ خشک با هشت عدد مشمش خشک بجوشانند
و در آب آن هشت مثقال ترنجبین سفید حل سازند و صاف ساخته در صباح بناشتا
مشغول شوند تلیین طبیعت می نماید و نیز هشت مثقال ترنجبین و یازده مثقال تمرهندی
تازه بایکدیگر حل زنند و صاف ساخته قدری گلاب اضافه نمایند و مشغول شوند
همین عمل می نماید و نیز خوردن آلوی تر تلیین طبیعت مینماید اگر اسهال قوی تر خواهند
مطبوخ هلیله و سنا و مکی چنانکه در کتاب مسطورات تشرایط مشغول شوند و اغذیه
این صداع غذاهای ترش است با نواعها بروجهی که در علاج صداع گرم بی ماده مذکور
شد بگوشت فروجه یا دراج و یا تیهو محلی بقند با اسفاناج و کشنیز تر و باید که بملاحظه
قبض و بسط طبیعت این اغذیه استعمال نمایند و چون این صداع گرم مادی

ازخون

ازخون باشد علامت وی آنست که رنگ وروی سرخ ورگها برخواسته باشد و سر ثقیل
باشد در اول آن فصد قیفال باید کرد بعد ازان اغذیه حامضه مذکوره محلیات بقند
سفید بگوشت فروجه یعنی خروس بچه کوچک با اسفناج و با تیهو و با دراج و کشنیز
و برنج سفید و ماش مقشر مشغول شوند و آش جو بروجه مذکور مناسب است و هر صباح
شراب لیمو و حماض و نیلوفر بلعاب بزرقطونا مشغول شوند و چون شکم قبض
باشد آش تمرهندی بماش مقشر و آش آلوی با اسفاناج و کشنیز تر و سلق
ببعضی گوشتهای مذکور مناسب است و نیز آش عدس مقشر و اندک برنج با اسفاناج
و کشنیز تر بگوشت فروجه جهت این صداع مناسب است و نیز دانه کشنیز کوفته
و بقند کوفته آمیخته هر صباح بناشتا سه مثقال ازان سفوف ساخته مشغول شوند
و یک ملعقه ترکی گلاب خاصه بربالای آن بیاشامند و میوه های مذکوره جهت
صداع گرم بی ماده که مذکور شد جهت این صداع محمود است اغذیه صداع سرد

بی ماده که بسبب برودت هوا و اثر برف و سرما وغیره عارض شده باشد نخود آب
بدارچینی یکمثقال و مصطکی یکمثقال بگوشت تغلی به نعناع و سداب مناسب است
و همچنین قلیهای کم بگوشت مرغ جوان خانگی و گوشت تغلی باشد بمصطکی و دارچینی
و قرنفل و زیره مشغول شدن مناسب است و زنجبیل پرسنگ ساویدن و بر سر مالیدن
مناسب است و اگر وجع ساکن نشود افیون مثل نخودی با مثل آن زعفران
و روغن زنبق و یا روغن قسط محلول ساخته بر سر مالند مناسب است و از میوه
بشیرین و امرود مناسبت والشفا بمنه تعالی اغذیه صداع سرد مادی که از بلغم
و ریاح غلیظه حادث شده باشد نخود آب بدارچینی و مصطکی و زیره کرمانی بگوشت
تغلی و سداب و نعناع روزی یکنوبت و همچنین بگوشت دراج و تیهو و خروس
بشرط اگر بشوربای خروس پیر اکتفا کنند و جرم گوشت آن نخورند و چون شکم
قبض باشد سلق بسیار وغیره کاجلا اضافه نمایند و نیز انجیر در آب عسل

بمنه

خیسانیده مشغول شوند مناسب است و چون از ریاح غلیظ باشد بکمونی مشغول شوند
مناسب است و روغنهای گرم با افیون و زعفران بروجه مذکور مالیدن چون صداع شدید
باشد مناسب است و نیز آب گرم درین صداع مشغول شدن مناسب است و هیچ
لحوم درین صداع که به بیمار سفیده و داروهای گرم پخته باشند مناسب است و همچنین
گوشت کبوتر بنخود آب مشغول شدن مناسب است اغذیه صداع حاری از دی
تخم مرغ نیم برشت و اغذیه حامضه که مکرر مذکور شد محلی بقند و دانه کشنیز مقشر
و در آن جوشانیده با اسفاناج و کشنیز تر بسیار مناسب است و آش عدس مقشر بگوشت
مرغ جوان و یا تغلی به کرنب و اسفاناج و کشنیز تر مناسب است و همچنین رب انار
و رب زرشک و رب به مناسب است اغذیه صداعی که از خشکی دماغ و بیخوابی
و ریاضات حادث شده باشد جهت این صداع تخم مرغ نیم برشت به نبات
و نمک و فالوذج قندی بروغن بادام و شوربای برنج و ماش مقشر مکوفته

گوشت سینه فروجه فربه بزیره و گشنیز و مصطکی مناسب است اغذیه صداعی که
در عقب جماع حادث شود سبب این صداع ضعف دماغ است که از جماع حادث
شده باشد مناسب اغذیه مقوی دماغ است سیما در زمستان مثل هریسه و ماهیچه
محرا و شیربرنج بقند سفید و گوشت بره بریان و گوشت خروس بچه فربه که
در اندرون آن پر از مغز گردکان و گشنیز خشک کوفته و زیره و پیاز سفید و مصطکی
کرده باشند و کباب محرا خروس بچه مناسبت و بعد از آنکه کباب شود شکم آنرا
بر روی صاحب صداع بشکافند که رایحه از استنشاق کند غذا از صاحب صداعی
که از سقطه و ضربه حادث شده باشد حلیم گندم مست بگوشت خروس بچه فربه با اسفاناخ
و گشنیز تر و مصطکی اغذیه امراض بارده که در سر آدمی عارض میشوند مثل فالج
ولقوه و صرع و تشنج و رعشه و سکته و غیرها و جیب که اغذیه ایشان قلیها
و مطنجات باشد که با نان گندم خالص تنوری مشغول شوند با بکامه و بنر سهای

گرم

گرم مثل نعناع و سعتر و شبت و سداب و جرجیر و مرزنجوش و نیز نخود و آب نخود
سیاه بگوشت کبوتر بزعفران و قرنفل و فلفل و مصطکی و دارچینی مطیب
ساخته در روغن گردکان و زیت مناسب است و واجب است که در ابتدای حدوث
این امراض که از برودت پیدا شده باشد سیما در مرض فالج ولقوه سه روز یا پنج
چون صبر داشته باشد گرسنگی و تشنگی بکشند و اکتفا بر ماء العسل کنند و طریق
ساختن ماء العسل اینست که عسل صاف را با گلاب نیک بقوام آورند و در ظرف
کاشی و یا چینی و یا شیشه کنند و کیفیت استعمال وی اینست که هر صباح هفت
انگشت پر در چشیدن هفت انگشت و آخر روز هفت انگشت بلیسد و در جمیع
این امراض از طعامهای مایع یعنی شوربا و اشیاء سرد پرهیز لازم شمرند و اقتصار
بر نخود و آب لبنیها و گرم مذکور داد و به عطره حاره مذکوره و گوشت گنجشک
و کبوتر و گوشت آهو و کبک و خروس پیر که محرا باشند و بدینها مداومت نمایند

و گوشت بز بزرگ را چون بدارو های گرم طبخ نمایند بد نیست و از میوه های
خشک مویز و انجیر و پسته و گردکان و چلغوزه مناسب است و چون صاحب نخود
آید اغذیه او احر و الطف میباید از اغذیه سایر امراض دماغیه بارده و باید
که اقتصار نماید در صباحها و چاشت بر نان تنوری که در خمیر آن مصطکی
و رازیانج بسیار و انیسون ریخته باشند و در آخر روز چون اشتهای صادق
داشته باشند بر گوشت کبوتر و گوشت گنجشک که در نخود آب بشیره گردکان
و اندک شیره خردل پخته باشند اکتفا نمایند و نیز در این امراض تنقیه
دماغ بشرایطها از دست اطبای حاذق نمودن لازم است و در جمیع اقسام
این امراض چون از سوء المزاج سرد پیدا شده باشند گرسنگی معالجه تمام است
و تدهین سر با دهان حاره مثل روغن قسط و روغن سداب و روغن بابونج
وغیرها مناسب است و صاحب سحج که از سوء المزاج سرد و تر عارض شده باشد

چون

چون ضعف داشته باشد باید که از گوشتها مناسب حال قطع نکنند مثل گوشت کبوتر
و گنجشک و طیهوج و کبک و اگر ضعف نداشته باشد غذا او عسل صاف است با مائی
که تدبیر آن گفته شد یعنی با انیسون و مصطکی پخته باشند و نیز نخود آب به شبت
و سداب و نعناع و مجی به فلفل و آبکامه و بعضی از گوشتها مذکور مناسبت
اغذیه صاحب رعشه خامه مغز خرگوش و قلیه مدسیه مقشره است بگوشتهای
گرم مذکور و میوه های خشک مذکور نیز مناسب است که تناول نمایند و اگر صبر داشته
باشد گرسنگی و تشنگی عادت سازد و آب چون سرد نباشد جهت ایشان
از شراب بهتر است البته از شراب پرهیز نماید و چون با امراض مذکوره حرارتی
باشد باید اشیاء حاره با فراط که مذکور بود ندهند و گرسنگی و تشنگی نکشند
بلکه معالجه باشیاء بارده فی الجمله که رای طبیب حاذق تقاضا نماید اغذیه
اصحاب مالیخولیا یعنی سطانیست که اغذیه اصحاب مالیخولیا بسیار صالح الکیموس

باشند وازآن خون لطیف حاصل شود مثل جوجه خروس فربه و بزغاله شیرخواره
وگوشت بره فربه چون بدین لحوم شوربا بغایت اسناک طبخ نمایند باش
مقشر واندک برنج واسفناج وکشنیز تر و با درنجبویه وکدوی شیرین مناسبست
ونیز حلیم جو بهیا چه بزغاله وبره که بغایت مجرا باشد مناسبست وچون حرارت
داشته باشند آش جو بشیره بادام واسفناج وکشنیز تر واندک بادرنجبویه مناسبست
واز برای اصحاب مالیخولیا مراقی شیر تازه مناسبست که طبخ کرده بیاشامند
شنبوسه که نافع است از برای اصحاب مالیخولیا که گرمی و بیخوابی بحد داشته
باشند وهندیان گویند بگیرند قدری اسفناج وقدری سلق و با مثل اینها گاه
وکشنیز تر وهمه را مجرا سازند وبعد ازان در خمیر تنک بپیچند ودر روغن
بادام بریان کنند وتناول نمایند وچون حرارت قوی باشد قدری
کدوی شیرین نیز بر مذکورات اضافه نمایند واگر خواهند ترش باشد اندک

[illegible]

سماق بر مذکورات اضافه نمایند ونیز در تنقیه سودا بشرایطها بماء الجبن که در وسناء
مکی وافتیمون جوشیده باشد وبمطبوخ افتیمون نمایند وتدهین تمام سر بادهان
مرطبه مثل روغن کدو ونیلوفر وبنفشه بادام نمایند واستحمام بحمام مرطب
که پوسته آب معتدل بر سر ریزند در هفته سه نوبت بلکه هر روز بتقدیم رسانند
مناسبست اغذیه صاحب سرسام غذا صاحب سرسام می باید که
در غایت لطافت باشد ولهذا در اول باید اقتصار بر سکنجبین قندی که بربوت
وتخم کاسنی طبخ کرده باشند چنانکه رسم است نمایند بعد ازان اکتفا بر ماء
الشعیر رقیق بی گوشت با سفناج وکشنیز تر که سکنجبین مذکور دران حل کرده
باشند نمایند چون سرفه وضعف معده نباشد والا شوربا بماش مقشر
وعدس مقشر بگوشت فروجه فربه که شوربا تنک کرده باشد واسفناج وکشنیز تر
مناسبست وکدوی شیرین بکار برند وچون سرسام صفراوی باشد آش غوره

ونار دان وزرشک وریباس محلی بقند باماش مقشر واندک برنج با اسفناج وکشنیز
تر مناسبست واگر طبع قبض باشد آلوی سیاه درین آشها بجوشانند ومشغول شوند
وچون سرسام انحطاط یابد بماء الشعیر رقیق مذکور فروجه اضافه نمایند غذاء
مناسب صاحب سرسام در وقت انحطاط اینست که بگیرند آب غوره واندک
کشنیز تر و بادام مقشر دران لبوب خیار اضافه نمایند و بر مجموع فروجه فربه قلیه
کنند وبعد ازان ابرا بجوشانند که مجرا شود ومشغول شوند وچون صاحب سرسام
از مرض خلاص شود بعنایت الله تعالی در ایام نقاهت البته پرهیز کنند از اغذیه
حاره واز تخمه معده را نگاه دارد از امتلا وتخمه زیاده بر اصحاب امراض حاره
دیگر احتیاط لازم شمرد امراض عین مثل رمد وجرب وسبل وحمره وغیرها اندک
مناسب حال ایشان تقلیل غذاست ونیز ترید نان در سرکه اندک وآب بسیار
مخلوط بروغن بادام محلی بقند سفید مناسب است وآش عدس مقشر وماش مقشر

باندک سرکه محلی بقند که اصلا دران حموضت نمانده باشد بشیره بادام مناسبست
وچون مرض میل بنزل کند باچه بزغاله وبره بغایت مجرا مناسبست وچون
حرارت غالب باشد آش جو بفروجه باسفناج وکشنیز تر ودران عناب چند
جوشانیده مناسبست ونیز سفوف گزبره مناسبست چنانکه قدری دانه
گشنیز بکوبند واز پرویزن والا بیرون کنند ومثل آن قند سفید بکوبند واضافه
آن کنند وهر صباح دو مثقال ازآن برکف کرده بخورند ویک ملعقه ترکی
گلاب خوشبو بر بالای آن بیاشامند وبرتشنگی صبر مناسبست وچون از علامات
معلوم شود که رمد از غلبه خون است البته فصد قیفال نمایند اغذیه رعاف
مناسب رعاف اغذیه ایست که به برف ویخ سرد کرده باشند ونیز مثل آش حصرمیه
ورمانیه وتفاحیه حامضه وسماقیه وعدسیه باسفناج وکشنیز تر بی گوشت ویا گوشت
فروجه عند الضعف مناسبست وچون قوت باشد فصد قیفال در رعاف

بغایت نافع است و نشاسته و خون سیاوشان و صدف محرق را کوفته و ازو الابر و ن
کرده برسرفی کنند و در بینی دمند بعد از آنکه هر دو سوراخ بینی را با آب سرکین خر که
پالاینده باشند بشویند مناسب است و نیز کشنیز تر به یخ و یا برف سرد کرده در پیش سر
بر بالای پیشانی نهند نافع است و هر دو بازو را به بندند و نیز پنیر تازه و نیر کاو
سرخ جوشانیده چندانکه غلیظ شود از اغذیه ملایمه زعاف است والعلم عند الله البدیع
اغذیهٔ درد دهان و خوشش دهان که از اقلاع میکونید و اغذیه خناق گرم و سرد
و اغذیه اوجاع لثه یعنی گوشت بیخ دندانها و وجع اسنان بدانکه جهت ایں امراض
با سرها خوردن میوه‌های تر مثل به ترش و غوره و ریباس و توت شامی و زرد عود
و سیب ترش چون اگر کرمی باشند مناسب است و آش سماقیه و حصرمیه و عدسیه
بگوشت خروس بچه و مرغ جوان با اسفناج و کشنیز تر مناسب است و این مذکورات
جهت خناق گرم و اوجاع لثه گرم و آماس گرم مناسب اند و جهت درد دندان چون

از سورفراج

از سورفراج سرد شبه خاییدن گردکان هندی و گردکان مشهور و جلغوزه و امساک
عسل آب گرم که در او دیر گرم جوشانیده باشند مثل فلفل مصطکی در دهان و فالوج
عسلی که زعفران و مصطکی در ان کرده باشند و پیاز و سیر که در اول سیر را جوشانیده
باشند و آب اول آن را ریخته باشند و نخود آب بگوشت کبوتر بچه و مصطکی و دار چینی
جهت اوجاع دندان که از سردی و ریاح غلیظ بلاغم بوده باشد نافع است و چون
درد دندان از گرمی باشد پوست خشخاش خشک را آب آن بپالایند و قدری گلاب
اضافه نمایند و چون بغایت بیخ دندان و دهان گرم باشد قدری کافور
در ان حل سازند و مضمضه کنند مکرر و اگر کرم خورده باشد سبب آن خون فاسد
متعفن باشد علاج آن کندن دندان است و مکیدن خون بیخ آن و چون
خناق گرم الخطاط یابد آش ماش مقشر بشیره بادام با اسفناج و طباری بگوشت
خروس بچه مناسب است و در خناق بلغمی غذا مناسب آن حسوی است از عسل

وفاینده و قند سفید و شیره نخاله نخته باشند و نیز زرده تخم مرغ نیم برشت مناسب است
اغذیه زکام و نزله درین مرضین مذکورین واجب پرهیز است از امتلا طعام و آب
و ترک گوشتها و چربیها و حتما خصوصا در نزله گرم بر شراب خشخاش و شراب
بنفشه لعاب بزر قطونا و آش جو بشیره بادام و اسفناج و کشنیز تر بی گوشت و حسوی
ماخوذ از قند سفید و روغن بادام و شیره سبوس گندم و خشخاش مسحوق و کتیرا مسحوق
و تیر آش ماخوذ از ماش مقشر و باقلا بشیره بادام و شیره خشخاش و کرنب
و پاچه بزغاله و بره مجرا جمیع مذکورات از برای نزله گرم و زکام گرم و نزله گرم و خشک
نافع اند و جهت نزله سرد و آش رشته بشیره بادام و عسل و اسفناج و کشنیز تر
مناسب است و حسوی متخذ از شیره سبوس گندم شیره بادام و عسل مناسب است
و نان با دوشاب مشغول شدن مناسب است و تنقل بادام بریان کرده و انجیر
و مویز پر گوشت نافع است و از گوشتها گوشت بزغاله چهار ماهه و گوشت خروس بچه

ماش

بماش مقشر و اسفناج و مصطکی مناسب است و نیز فالوج قندی و عسلی بشیره خشخاش
و روغن بادام در زکام بلغمی سرد مناسب است اغذیه سرفه و خشونت سینه
اغذیه مناسبه این مرض آنست که باقلا مقشر را در آب بجوشانند و با شیره بادام بسیار
طبخ کنند که مجرا شود و با نان بخورند و البته از آب سرد و ترشیها پرهیز نمایند و آش
ماش مقشر بشیره بادام و پیه مرغ فاکه و اسفناج و یا پاچه بزغاله و بره که مجرا شده باشند
مناسب است و نیز شیره خشخاش با قند مناسب است جهت مطلق سرفه بل حریره
احساء ماخوذ از آرد باقلا و روغن بنفشه بادام و آب انار شیرین مناسب است
و احساء متخذ از ماش مقشر و باقلا و روغن پاچه و لعاب تخم کتان و نشاسته
و روغن بادام و قند سفید با یکدیگر طبخ نیک کرده مناسب است جهت سرفه که بلغم
لزج بسیار سبب آن از سینه جدا شود مناسب تقلیل غذا است و شوربا
کرنب بگوشت تغلی فربه بشیره پسته با اسفناج و کشنیز تر و اندک فلفل کوفته

که دران عند الطبخ انداخته باشند مناسب است وحلیم گندم بگوشت تعلی مناسب است
وتنقل ببادام مقشر تنقلی باقند مشغول شدن مناسب است ونیز انجیر وجلغوزه وخربزه
شیرین وحلوای ماخوذ از خرما ودفا ینده در روغن بادام ولعاب حلبه مناسبت
اغذیه اصحاب ضیق النفس وربو سهمین اغذیه مذکوره مناسبت دارند برمناسبه
این مرض شراب بنفشه وشراب زوفا وشراب انار مذاب مناسب است وجهة
کسی که ماده غلیظ در سینه داشته باشد ماء العسل که بدان زنجبیل ومصطکی ودارچینی
وانیسون کوفته اضافه کرده باشند مناسب است اغذیه ای که ماده سرفه نضج دهد در سرفه
خشک را نافع باشد بگیرند آرد باقلا سه جزو نشاسته یک جزو قند سفید دو جزو کتیرا
سفید کوفته وبیخته نیم جزو شیره سبوس گندم یک قدح وبا یکدیگر طبخ کنند چنانکه شربت
حسوی که جهت سرفه قریب العهد وحمی مناسب است بگیرند یک کف سنگاک گندم و در آب
بجوش آرند و بپالایند وباز بر آتش نهند وهفت مثقال نشاسته کوفته وبا زده

مثقال

مثقال قند بران اضافه نمایند وبشیره بادام بقوام آورند ونیز زردی تخم مرغ نیم برشت
بی نمک که بر بالای آن نبات سوده ریخته باشند مشغول شوند نافع است
اغذیه نفث الدم هر غذائی که آن حرارت را لزج کرده اند وحده ای ساکن
گرداند مثل روغن پاچه وماش مقشر وعدس مقشر که در آن پاچها پخته باشند وحب
عدد عناب در آن انداخته باشند که بجوشند مناسب است ونیز فالوذج قندی که ماده
آن نشاسته باشد وشیره خشخاش طبخ کرده باشند بروغن بادام مناسبست واز اغذیه
ملائمه این مرض برنج وماهی رضراضی است که آن ماهی کوچک سفیده است که
از آب شیرین که بر سنگ ریزه جاری باشد گرفته باشند ونیز سماقیه وحصرمیه ورزیکه
بگوشت دراج وتیهوج وخروس بچه مناسبست واز میوها انار شیرین وسیب میخوش
وعناب تر ودانه مورد که بکمال نضج یافته باشند مناسب است ونیز در طعام
ایشان کهربا ونشاسته کوفته واز وانان بیرون کرده باشند ریختن مناسب است

[illegible]

ونیز گل ارمنی یک مثقال با شراب صندل مشغول شدن مناسب است اغذیه سل جهة
سل اشرف اغذیه شیر گاو سرخ وشیر بز سرخ است خصوصا شیر خر وشیر آدمی که هر صباح
سی مثقال از آنها بجوشانند وده مثقال نبات سوده اضافه نمایند ومشغول شوند
چون تب ظاهر قوی همراه سل نباشد والا آش جو بشیره بادام وخشخاش وقند
سفید با اسفناج وکشنیز تر مناسب است واگر خواهند خروج ریم وبلغم از حلق بسیار شود
شیره خشخاش را موقوف دارند وپسته دانه به وبنات را در دهن گرفته لعاب
آن بمکند واغذیه مناسبه این مرض حلیم گندم وحلیم جو وآب باقلا است
بلحوم فروجه ومرغ جوان فربه وگوشت بره با اسفناج وکشنیز تر وآش برنج وماش
مقشر بلحوم مذکوره هم مناسب است حسوی ماخوذ از آرد باقلا وآرد نخود وگرسنه
بشیره بادام طبخ کرده مناسب است وآش جو بگوشت خرچنگ واسفناج وکشنیز
تر چون تب قوی همراه آن باشد مناسب است ونیز شربت قند جالی قرص شش است

ومغز بره شیرین جلاو قرص شش بیده حسوی دیگر که سل با حرارت را مناسب است بگیرند
نخود مقشر ولوبیای سرخ مقشر وکعک غیر فطیر یعنی بجسماط وماش مقشر همه بکوبند
واز پرویزن بیرون کنند ویک کف از این مجموع در آب بجوشانند وچون وقت
پختن شود قدری روغن بادام بران ریزند وبقوام آورند ومشغول شوند واز گوشتها
گوشت مرغ خانگی جوان فربه وپاچه بزغاله وبره وگوشت بزغاله وگوشت ماهی رضراضی
که گفته شد مناسب است وکباب مجر از لحوم مذکوره هم مناسب است اغذیه ذات الجنب
ذات الجنب غذا در معتمد درین مرض ماء الشعیر است با اسفناج وشیره بادام وبلفروجه
چون ضعیف باشد وبعد از آن این حسوی مناسب است که بگیرند آرد جو واسفناج
وشیره بادام طبخ کنند وآش ماش مقشر واندک برنج بشیره بادام واسفناج وکشنیز
تر مناسبست حریره مناسبه این مرض چون حرارت باشد بگیرند شیره تخم خیار وشیره
تخم شنگ خیار وشیره دانه کدوی شیرین وبقند وروغن بادام ویا شیره تخم

بادام طبخ کنند و مشغول شوند که مناسبست و پسته دانه به و نبات در دهان گیرند
و لعاب آن بمکند که مناسبست که بکرهٔ تازه بریان کرده کم نمک مشغول شوند و نیز قند
سفید و کرهٔ تازه بزمان خوردن چون حرارت نباشد مناسب است و چون حرارت
باشد شراب نیلوفر به لعاب بزرقطونا و گلاب مناسبست اغذیهٔ خفقان اصحاب
خفقان گرم را اغذیه جهة اصحاب جگر گرم و معدهٔ گرم مناسبست مثل طعام غوره
و زرشک و ریباس و حماض و ناردان با اسفناج بسیار و کشنیز تر و کشنیز خشک در لته
بسته و دران انداخته که بجوشد بگوشت فرخه و مرغ جوان و دراج و تیهوج و کبابهای
رضراضی و تیلیب مذکورات به بیشتر من مطیب و سیب شیرین مطیب مناسبست
مفرحات یاقوتیهٔ بارده و اشربهٔ عطرهٔ بارده مثل شراب صندل بغایت مناسب اند
اغذیهٔ خفقان سرد و تدبیر آن آب گوشت تغلی مجرا مطیب به قرنفل و دارچینی
و مصطکی و عود و سنبل و نعناع و بادرنجبویه در آن انداخته بجوشد مناسبست

اغذیهٔ خفقان

و هرجاج

و هرجاج دوا المسک حلو نیم مثقال یا یک مثقال در آب سیب شیرین مطیب و گلاب
حل ساخته مشغول شوند نافع است و سفوف کزبره در خفقانات نافع است و طریق
ساختن وی اینست که بگیرند دانهٔ کشنیز و آنرا بکوبند بغایت چنانکه از دو الک بگذرد
و قند سفید مثل آن جدا بکوبند و بعد از آن هر دو را باهم بیامیزند و هر صباح سه مثقال
از آن برکف کرده مشغول شوند و یک ملعقهٔ ترکی گلاب مطیب بر بالای آن بیاشامیند
و مکرر در ایام کثیره برین وجه عمل نمایند نافع است اغذیهٔ قلت شیر مرضعات
کوزاب بگوشت تغلی فربه و ماهی رضراضی در روغن کره بریان کرده و حسوی
متخذ از آرد جو و آرد نخود و آرد گندم و آرد حلبه و شیر گاو تازه جوشانیده و در وقت
جوشیدن قدری تخم رازیانه انداخته به روغن بادام و قند بقدر حاجت مناسبست
و از اغذیهٔ علاج این مرض شیر گاو و شیر بز است که در آن برگ اسپست و رازیانه و کرفس
و شبت خیسانیده باشند و اگر بجای برگها تخمهای اینها در آن خیسانیده باشند

بهتر است و برنج شیر برنج طبخ کرده قند اضافه کرده تناول نمایند اغذیهٔ امراض
معده اکثر امراض معده حادث میشود از سوء المزاج مادی معده و اجتماع اخلاط بارده
و حاره و دران اغذیه که صلاحیت تنقیهٔ معده دارد بطریق قی کردن ترب است که با شبت
مجرا کرده باشند و نیز آنکاره است ممزوج با عسل و سکنجبین عسلی است که اینها را مشغول
شوند و آب گرم بر بالای آن و یا سکنجبین قندی در آب گرم حل کرده بر بالای اینها بیاشامیند
و تخم و شلغم بسته به پر مرغ قی کنند و نیز پوست بیخ درخت خربزه پنج مثقال بکوبانند
و بگری بجا لانید و دران ده مثقال سکنجبین قندی بگری حل ساخته تجرع فرمایند
که قی بلغم می آورد بآسانی و از برای معدهٔ گرم حصرمیه و رمانیه و تفاحیه و زرشک
بی گوشت چون رای طبیب تقاضا کند و یا بگوشت خروس بچه و کبک و بزغاله
شیرخواره و بره شیرخواره مناسب اند با اسفناج و کشنیز تر و یکمثقال مصطکی در آن
جوشانیده باشند و از میوهای ترسیب ترش و میخوش و به شیرین مطیب و امرود نافع است

و چون

و چون گرمی معده زیاده باشد دوغی که از ماست ترش ساخته باشند مناسبست
و آش جو بگوشت خروس بچه با اسفناج و کشنیز تر در لته بسته و انداخته که در آن بجوشد
مناسبست و از برای معدهٔ سرد نخوداب بدارچینی و مصطکی و زیره به روغن زیت
تازه و گوشت کبوتر و یا مرغ جوان خانگی فربه مناسبست و نیز اطعمه که در آن دارچینی
و مصطکی و انیسون و زیره طبخ کرده باشند و بجای نیز بها سعتر و سداب در آن
جوشانیده مناسبست و جهة امراض باردهٔ معده اطعمه که بسیر و پیاز پخته باشند
مناسبند اما باید که آب جوش اول سیر را بریزند و نیز سرکه مضعف معده است اما
اگر بدان پیاز گرفته باشند و یا شلغم بداروهای گرم مثل خردل و غیره و یا اشتر
غاز بدان گرفته باشند مناسب معدهٔ سرد است اغذیهٔ ضعف و انقلاب
معده فواکه قابضه و حامضه است بعد از اتیان بطعوم و نوم وقتی بلیغ و خروس
بچه فربه کباب کرده مجرا ساخته و در وقت کباب کردن آب سماق بگو رد

آن داده باشند نافع است و از سبزیها نعناع و کرفس و کاسنی و طرخون در اطعمهٔ
لطیفهٔ صاحب هیضه بعد از آن که اشتهای صادق پیدا شده باشد مناسب است
اغذیهٔ فواق ریحی قلیهائی که در آن داروهای گرم مذکور بکار رفته باشد و زیره
بسیار با آن جوشیده باشد به سبزیهای لطیف مثل سداب و نعناع و کرفس و تجرع
آب گرم بکرات مناسب است حسوی که نفع میدهد هر کسی را که اشتهای طعام او
ضعیف باشد بگیرند ماش مقشر و بسیار بجوشانند که محو شود و پیاز تر و سعتر و گشنیز
تر را قطعه قطعه ساخته همه را با شیره بادام بجوشانند که پخته شود و نمک کوفته قدری
بران ریزند و قدری آب نیز بران ریزند و بگذارند که جوشی چند نیز بزنند و بعد از آن
آن آب ماش محو را بران بریزند بقدر حاجت و دیگر بجوش آیند و چون نیک
پخته شود بران قدری زیره کوفته اضافه سازند و آب انار ترش و یا سرکه هر کدام
که بیمار خواهد اضافه نمایند و به نانی که در خمیر آن مصطکی ریخته و پخته باشند مشغول شوند

نافع است

نافع است اغذیهٔ عطش بدانکه تشنگی دو قسم است تشنگی صادق و تشنگی کاذب
غذای تشنگی کاذب زیرباج است بقند سفید و فائیده بشیره بادام با دویه حاره مذکوره
مرارا و اما غذای تشنگی صادق طعام مطبوخ با سفناج است و طعام کدوی شیرین
و حلیم جو است و این مجموع بگوشت خروس کوچک فربه و گوشت بزغاله مناسب است
و کباب ماهی رضراضی نیز مناسبست و از مسکنات تشنگی صادق امرود است و هندوانه
محلی بقند و طعام ناردان و طعام کاسو و نیز خربزه مسکن تشنگی است مگر آنجا که
خورنده آن گرم مزاجی باشد و صفراوی و رعایت شرایط نکند که مستحیل بصفرا شود
و با خربزه بغایت شیرین باشد و آب افشله غوره و آلو و آب گشنیز تر هم نافع است
جهة عطش صادق اغذیهٔ امراض جگر اغذیهٔ جگر گرم آش جو است که در آن کاسنی
و گشنیز تر جوشانیده باشند و آش ماش مقشر است بکاهو و سلق و کاسنی بگوشت
فروجه و نیز آش کدو و عدس مقشر است که از ابسرکه و یا زرشک و یا ناردان پخته باشند

و اغذیهٔ قابضه در امراض جگر محمود است چنانکه محرورست در امراض معده و دوغی که
از ماست ترش ساخته باشند جهة جگر گرم محرورست و نیز کشوث و عنب الثعلب و لسان
الحمل چون در طعام اصحاب جگر پخته باشد نافع است و آش زرشک طعامی است نافع
جهة گرم که محلی بقند باشد و نیز نافع است جهة ایشان مکیدن نار شیرین متواتر و نیز
نافع است جهة ایشان تجرع سکنجبین ساده اما جهة اصحاب جگر سرد و امراض وی که از سردی
باشد قلیهای با دویه حاره مثل دارچینی و مصطکی و زعفران و مطبخیات و بریانهای
لحوم خفیفه مثل گوشت کبک و گنجشک و فراریج و آش قلیه کرنب بزیره و فلفل و دارچینی
و قرنفل که سبزی آن سداب باشد و نعناع و شبت و حلوای ماخوذ از عسل و روغن
گردکان جهة ایشان مناسبست و در اطعمه ایشان کاسنی طبخ نمایند مناسبست و همچنین
خوردن انگاره و گردکان و بادام جهة ایشان مناسب است حسوی متخذ از حلبه
و لبوب حاره و تربسیاه فتح سده جگر مینماید و نیز مویز و فستق تقویت جگر سرد

و خوردن مویز [illegible]

می‌کنند

می‌کنند و زردی تخم مرغ نیمبرشت جهة ایشان غذای محمود است و زرشکیه محلی بقند
و یا بعسل بگوشت فروجه یا اسفناج و گشنیز تر کبب قلیا و تمزاج جهة ایشان غذای محمودست
اغذیهٔ ورم و وجع سپرز اغذیهٔ اصحاب سپرز کاسنی پخته و کاهوی پخته است بگوشت
خروس بچه و آش ماش مقشر بسرکه کبر و اسفناج و گشنیز تر بگوشت فروجه بنجاب
نافع است و انجیر خیسانیده در سرکه نافع است و همچنین سرکه بهمه حال سپرز غلیظ بود
می‌کوبنده گدازنده و همچنین سکنجبین ترش بشیره تخمکان در سوءمزاج گرم سپرز مناسب است
و سکنجبین بزوری حاره و بارده و یا مرکب از برای صلابت سپرز مناسب است
و شلغم بسرکه گرفته که در آن خردل و زعفران اضافه کرده باشند نافع است نانی که از برای
اصحاب سپرز نافع است اینست که بگیرند آرد گندم یکمن و لیمون و مصطکی آن هر یک
عشر یکمن و این مذکور را با آرد آمیخته در تنور طبخ نمایند و این نان را با سرکه کبر
تناول نمایند و مداومت کنند که بسی نفع میرسانند و بادنجان بسرکه گرفته بجهة صلابت

[illegible]

ورم سپرز نافع است و آب باران افضل آبهاست جهت صاحب ورم سپرز
باران وجهت وجع سپرز که از ریاح غلیظ باشد معجون کمونی بسیار نافع است اغذیه اصحاب
استسقا واجبست که غذا اصحاب استسقا برا وزن کنند و باید که سدس غذائی
باشد که در حالت صحت می‌خوردند و اگر متوسط الاکل بوده باشد باید که غذا را او ده یکی غذا
صحت باشد و آبی که مستسقی گاهی میخورد واجبست که مدبر باشد و تدبیر آن اینست
که بگیرند آب رودخانه صد من و سرکه یکمن و هر دو را با یکدیگر بجوشانند چندانکه ثلث او
بماند و سرد کرده گاهی مشغول شوند و اگر سرفه و تنگی نفس همراه باشد بجای سرکه تخم
رازیانه و انیسون در آن بجوشانند و سرد کرده گاهی مشغول شوند و صبر بر تشنگی و گرسنگی
درین مرض بسیار مفید است و از اغذیه مناسبه استسقا مطلقا آش رشته بماش
مقشر و نخود و اندک برنج محلی بقند سفید که سبزی آن کاسنی و اسفناج باشد بگوشت
فروجه و انیسون رومی و مصطکی و شراب زرشک نیز درین مرض بسیار مناسبت

وقلیه

وقلیه زرشک بلحوم خفیفه که گفته میشود عنقریب بیان مدبر مذکور مناسبت و اگر استسقا
سرد باشد علاج آن اقتصار است بر نان خشک فقط که مدبر آن بمصطکی و انیسون
کرده باشند و اگر ضعیف القوه باشد نان خورش وی گوشت تیهوج و یا کبوتر و یا گنجشک
و یا فروجه باشد که کباب کرده باشند و از جمله نان خورشهای وی سرکه است محلی
بقند که بزیت تازه مخلوط ساخته باشند و نخود آب بگوشت فروجه و یا مرغ خانگی
جوان بدارچینی و مصطکی و انیسون بسیار درین استسقا محمود است باید که در روزی
یکنوبت غذا مشغول شوند و قلیها و مطبخیات بلحوم خفیفه مذکوره بدارو های گرم
و انیسون که در اطعمه استسقاء سرد بکار میبرند بروجهی باشد که تشنگی زیاده
نکند و الا تخفیف آن کنند و اگر استسقاء گرم باشد اولی در تغذیه آن اختصارست
که مزوره صرفه یعنی گوشت نداشته باشد و در آن آش زرشک محلی بقند بماش
مقشر بکاسنی و کاهو مناسبست و نیز درین استسقا آش سکنجبین تغذی با اسفناج

و کشنیز تر مناسبت و اگر از آش جو در آخر سقم گرانی در جگر احساس کنند اختصار بر سکنجبین
کبد نمایند که در عرق کاسنی حل ساخته باشند که این شربت نیز غذاست فی الجمله اگر قوی
القوه باشد و اگر ضعیف باشد فروجه و یا تیهوج اضافه نمایند و اگر انار بزرشک ترش
کنند محلی بقند مناسب تر باشد نافع باد اغذیه یرقان نافع است جهت یرقان زرد
اطعمه مزوره مثل آش و قلیه آن و آش ماش مقشر بگوشت فروجه با اسفناج و کشنیز
تر و کاسنی تر که ممزوج بسرکه کبر محلی بقند خورند و آش زرشک نیز بروجه مذکور مناسبت
و همچنین مناسبست جهت یرقان زرد آب گوشت فروجه که در سرکه و روغن زیت
تازه پخته باشند که با دو غن نان مدبر بمصطکی و انیسون تناول نمایند و درین مرض
نیز تعجیل غذا مطلوبست و نیز ماهی سفید رضراضی که ارسال سفیده میگویند
بریان کرده بخورند مناسبست و جمیع این مذکورات در یرقان سیاه نیز مناسبست
و نیز ماهی کوچک زنده مثل یک بند انگشت در سه صباح در هر صباح یکی فرو برند

مناسبت

مناسبت و چون مریض ضعیف القوه باشد اغذیه مذکوره را بگوشت مرغ جوان صحرا
و یا گوشت دراج و تیهوج مناسبست و نیز ماست ترش و دوغ ترش مشغول شدن
مناسبت و آش انار دان بماش مقشر مناسبست بلحوم مذکوره و سلق ممزوج بسرکه
کبر که محلی بقند باشد هم مناسبت و مشغول شدن بسکنجبین ساده و یا بزوری
معتدل که در عرق کاسنی حل کرده باشند بسی مناسب این مرضست چون حرارت و تشنگی
باشد آش جو و فروجه با اسفناج و کشنیز تر که با آب زرشک ترش باشد مناسبت
اغذیه اسهال صفراوی غذای اسهال صفراوی که علامات آن حرارت و تشنگی
با فراط و تلخی دهان و خروج صفرا بطریق اسهال باشد بگیرند پنج مثقال آرد جو بریان کرده
و صمغ عربی بریان کرده یکمثقال و طباشیر بریان کرده یکمثقال محلی بشراب صندل
ساخته در صباح مشغول شوند و یا آب انار میخوش و ماست ترش داغ کرده بلکه
خشک شده قدری کوفته با آن آب انار یا ماست داغ کرده ترش آب کرده

بیامیزند و تناول نمایند و تدبیر ماست اینست که بگیرند ماست گاوی ترش را و آهن ربا را با
دیگر سنگ گرم کرده در آن اندازند که بجوشد چنانکه نصف یا ثلث آن بماند بعد از آن
ماست را در کیسه کرده بپالایند و تا استعمال دوغ کنند و بکار برند و وقت تشنگی
بجای آب نیز میتوان مشغول شدن و همچنین آب صاحب اسهال را داغ کنند بر وجه مسطور
و لهذا فقیر بعضی استادان را دیده که صاحب اسهال صفراوی را آب حدادان
که آهن در آن سرد میکنند فرمودند که تصفیه و تدبیر کنند و بیاشامند و نیز آش
زرشک به برنج بریان کرده و یا ناشسته و کشنیز و گوشت خروس بچه که اول کباب
کرده باشند و بعد از آن در آش طبخ کرده باشند محلی بقند تناول نمایند و آش
ناردان و آش غوره و آش سماق بوجهی که در زرشکیه گفته شد مشغول شوند اگر شیره
بادام بریان کرده و یا خشخاش بریان کرده بجای فروجه بکار برند می تواند بود و نیز
برهٔ کرده جز این آشها را چرب کنند نافع است فاما میباید که این آشها

غلیظ

غلیظ باشند و این نباشند و نیز صمغ عربی بریان کرده یکمثقال یا دو مثقال کوفته و در وقت
تناول این آشها کنند و در این اطعمه به شیرین مطیب مقطع ساخته داخل سازند که طبخ شود
هم مناسب است و نیز گاهی به شیرین مطیب در خمیر گیرانه و در آتش نرم نهند که بپزد
و مشغول شوند مناسب است و نیز مویز سیاه پرداز با ناردان بریان کرده بکوبند
با المنا صفه و شیره اینها را بگیرند و در آن برنج ناشسته بریزند و شیرهٔ بادام بریان
کرده و یا شیره خشخاش بریان کرده و به شیرین مطیب بران اضافه نمایند طبخ
فرمایند و تناول نمایند مناسب است اغذیه زلق الامعا که بسبب جوشش سطح
معده حادث شده باشد مزوّر دینست که از آب غوره و سماق و سرکه و زرشک اخذ
کرده باشند به برنج ناشسته اما باید که محلی بقند و نیز مناسب است که درین مرض بگیرند
قدری از جو و نصف آن جاورس مقشر و طبخ کنند و در آب بعد از آن از آن صاف
کنند و اندک روغن بادام و یا قدری شیرهٔ بادام بریان کرده بدان اضافه نمایند

بعد از آن بگیرند قدری کسماق خشک کوفته و بخته بدان بیامیزند و از آن حریره طبخ نمایند
و مشغول شوند و یا بگیرند آب سماق و در آن جاورس یک شبانه روز بخیسانند و بعد از آن
جاورس را بسیاری بدست بمالند و بعد از آن بجوشانند که مهرا شود و سرد کرده
مشغول شوند نافع باشد اغذیه اسهال بلغمی بدانکه غذاهای مناسب این اسهال سویقات است
مثل سویق ناردان و سویق خرنوب شامی و سویق سیب ترش و سویق به قابض ترش سنجد و سویق
سویق بلوط بریان کرده و سویق دانه مورد و سویق امرود و سویق گندم و جو بریان
کرده و سویق کسماق خشک بریان کرده با پوست و سویق فستق اینها را بغایت سحق
کنند و هرگاه که جمیع مذکورات و یا بعضی اینها را با بعضی ربوب مثل رب به و رب سیب
ترش و رب نار ترش و غیره مشغول شوند مناسب است و نافع و مراد از سویق آرد
مذکورات و طعامی که از جاورس مقشر مقلو به سه تخم مصطکی طبخ کرده باشند
نافع است و نیز پلاوی از برنج بریان کرده و یا ناشسته که بریان نکرده باشند اگر برنج

مرغ

مرغ باشد بهتر باشد به به بز و یا شیره خشخاش بریان کرده و یا شیره بادام با پوست
بریان کرده به مصطکی به یکی از این ترشیها طبخ نمایند مثل سماق که سیاه پلاوی شود
و مشغول شوند مناسب است و چون ضعف غالب باشد فروجه فربه و یا مرغ جوان و یا دراج
و یا تیهوج را در اول کباب بریان کنند بعد از آن در طعام اندازند که پخته شود مناسبات
فاما بهتر آنست که غذای صاحب اسهال مطلق بی گوشت باشد خاصه اسهال دموی
و سحج امعاء و اگر جهت ضعف داخل سازند باید که جرم از آن مشغول نشوند و اگر ضعف
غالب باشد فروجه با آب سماق کباب کنند چنانکه مهرا شود و مشغول شوند از سبزیها برای این اسهال
کرفس و کراث و کشنیز و نعناع و فودنج و رازیانج و شبت و سداب مناسب است باید که درین
اطعمه اصحاب اسهال دانه کشنیز بریان کرده در لته بسته بند اندازند که با آن بجوشند و از میوه ها
بسر و قصب و دانه مورد تر و خرنوب شامی و سنجد مشغول شوند و اگر از سنجد جبل عدد
هر صباح که در گلاب خیسانیده باشند مشغول شوند مناسب است و از ابازیر سنبل و قاقله

وزیره و ناخنواه و خردل در اطعمه و پنیر شور بریان کرده مشغول شوند مناسبت بریان کردن
آن برین وجه است که اول مکرر با آب گرم از آلایش بشویند بلکه در آب بجوشانند و بعد از آن بر سیخ
بکذرانند و کباب کنند چنانکه پوستش سرخ شود و سحق کنند بغایت کوفته شود و مشغول شوند با بعضی
حلویات مناسبه مثل شراب ورد و صندل و کردکان بریان کرده نیز درین مناسبت
و درین اسهال بهترین معالجات صبر است بر کرسنکی و تشنکی و تعب است و نیز باقلا و زیره
بریان کرده که در سرکه یکشبانروز خیسانیده باشند بعد از آن باقلا را مجرا کنند و زیره بران
ریزند و مشغول شوند مناسب است و نیز زردی تخم مرغ در سرکه جوشانیده که پخته شود و مشغول شدن
مناسبت اغذیه پیچ امعاء و اغذیه و اشربه آن بداکه اغذیه پیچ امعاء اغذیه لزجه قابضه است
مثل غذا از برنج و کاورس مقشر مقلوبه پیه کرده بزغاله بشره بادام بریان کرده با پوست و دانه‌ها
شیره فندق بریان کرده با پوست مناسب است و نیز تخم مرغ نیم برشت بی نمک مناسبت
و همچنین باچه بره و بزغاله در برنج نشسته طبخ کرده با اسفناج و کشنیز تر مناسبت حسنی

کنفع

که نفع تمام می دهد در پیچ بکبسند ارد جو بریان کرده و نشاسته بریان کرده و بادام با پوست
بریان کرده و بادام با پوست و خشخاش بریان کرده و اینها را اول بغایت سحق کنند بعد از آن
در آب و اندک شیر گاو طبخ نمایند و پیه بز و دانه کشنیز خشک در لته بسته و اندک زیره بریان
کرده در سرکه خیسانیده بدان اضافه نمایند و بسیار طبخ کنند که مهرا شود و مشغول شوند و نیز
به گل ارمنی که ریگ نداشته باشد مقل نمایند و نیز از زمات داغ کرده چنانکه گفته شد و مشغول شوند
و نیز آب را داغ کنند چنانکه گفته شد و مشغول شوند و همچنین شراب صندل و شراب
مورد و به بزرقطونا بریان کرده و تخم ریحان بریان کرده و تخم بزوشه بریان کرده
و صمغ عربی بریان کرده از هر یک یکمثقال به هفت مثقال اشربه مذکوره تناول نمایند
هر صباح با قدری گلاب بغایت مفید است اغذیه اسهال دموی هر چه مبرد
و مجوف است از قوابض نافع است و درین اسهال مثل نانی که خمیر آن بسرکه گرفته باشند
و مثل عدسکه دو نوبت جوشانیده باشند و آب آن ریخته و در کره سیم از آن طبخ کرده

باشند یا سماق و آب ناردان محلی بقند و یا عدسیه صرف طبخ کنند بی ترشیها و همچنین مناسبت
طعام غلیظ مثل پلاو چنانکه مویز دانه سیاه را بکوبند یا ناردان و شیره آن را بگیرند و برنج
نشسته در آن ریزند پلاو از آن طبخ کنند و یا کماج خشک بخورند و آش جو نیز درین مرض
مناسب است و طریق طبخ آشت آن برین وجه است که جو را بکوبند که سفید شود بعد از آن بریان
کنند و بلغور سازند و با آب انار دان طبخ کنند و تباشیر بریان کرده دو مثقال در لته بسته در آن
اندازند که بجوشد و قدری آب زرشک نیز اضافه آن کنند و طبخ بلیغ نموده تناول نمایند
و طعام سماقیه و زرشکیه و رمانیه مناسب است که برنج ناشسته بپزند مثل پلاو و پیه بز اضافه
نمایند و چون تب و حرارت مزاج همراه باشد گوشت اضافه نکنند و اگر ضعف بغایت غالب
باشد و اضافه گوشت ضروری باشد فروجه یا مرغ خانگی جوان و یا کبک و دراج و تیهوج
اضافه نمایند فاما بهتر است که گوشت نخورند و نیز نافع است درین اسهال که آب
در آب غوره یکشبانروز بخیسانند و بعد از آن خشک کرده بریان کنند و یا بماست

داغ

داغ کرده تناول نمایند و گوشت خوردن در پیچ امعا و اسهال دموی بغایت بد است
و اگر بسبب قوه ضعف ناچار باشد گوشتهای مرغهای که گفته شد اول بجوشانند و آب آن
بریزند و بعد از آن کباب کنند چنانکه محترق شود و مشغول شوند و پاچه بره و بزغاله قایم مقام
گوشتهای مذکوره است خصوصا چون پاچه را در سرکه قابض طبخ نمایند فاما چون
حمی و حرارت قوی همراه باشد هیچ چیز مضرتر از گوشت نیست باید که درین حالت میل
به ربوب کنند مثل رب ریباس و رب غوره و رب سیب ترش و رب به و رب مورد
و رب لیمو و رب انار ترش و رب حماض و زرشک مجوفه و مفرده مشغول شوند و رب مورد
فایق است و اکتفا بر آنها چون مذکور شد و مزورات مذکوره مثل سماقیه و رمانیه و مثل
آنها بی گوشت نمایند نانی که مسکن اسهال صرفه و اسهال دموی باشد بگیرند پیه گرده بز
و قدری دانه کشنیز خشک و دانه کشنیز را بکوبند و بپزند و به پیه بز چرب سازند و آرد
گندم و اندک نمک اضافه نمایند و در خمیر بگیرند و نان طبخ کنند در تنور و گرمی آن نان

بگوزند نافع است اغذیهٔ قولنج چون حدوث قولنج از باد و بلغم باشد باید که صاحب
آن دو سه روز امساک کنند نه بطعام مشغول شوند و نه باب و اگر صبر نتوانند کردن یک
شبانروز لازم دانند که جوع و عطش از معالجات حمیده است و درین قولنج و شوربا صاحب
این مرض اینست که خروس پیر را اول بسیار بدوانند که بی قوت شود و با خفه کوشت آنرا
و یا کوشت فاخته و کنجشک و مرغ جوان را بجوشانند چندانکه مهرا شود و در آن زیره و زیتون
و کرویا و یا تخم کرفس ریخته باشند که بجوشند و مطیب کرده باشند بدارچینی و زنجبیل و سعتر
و سداب و نمک بسیار روا را مشغول شوند اما البته کوشت خروس پیر را مشغول نشوند
و بر شوربا آن اکتفا کنند و چون تغذیه ایشان از امراق محی و زکنند واجبات
کرمان ایشان چیکار باشد که در خمیر آن زیره و کرویا و نانخواه و مصطکی و انیسون باشد
و زردی تخم مرغ نیمرشت مناسب ایشان است و همچنین عسل و کرهٔ تازه
که بهم بیامیزند و کرم کرده با نان تر بمذکور مشغول شوند و قبل از طعام آنکاه شامند

نافع است ازینی

نافع است و از میوه ها انجیر و کردکان و بادام و خرما و کردکان هندی و حبة الخضرا و جلوزه
و مویز سفید پر کوشت مناسب است و جهة تحلیل ریاح قولنج و کرویا و زیره و سعتر و سداب
نافع اند که در اطعمهٔ ایشان داخل سازند و جوارش کمونی جهة قولنج ریحی بغایت مناسب است
و روغنهای کرم مثل روغن بابونج و روغن سداب و روغن قسط و امثال اینها کرم
کردن و شکم بدان فرو مالیدن برابر آتش مناسب است و کمادات مثل نمک
و سبوس و کاورس را آب زدن و کرم کردن چنانکه دست بسوزاند و بر موضع
وجع بستن مکرر مناسب است اما چون قولنج با حرارت باشد و یا با خشکی ثقل
باشد که در روده ها بندقه شده باشد و سبب قبض شده باشد شوربا و چرب بماش
مقشر که چربی آن عذب باشد شوری و تیزی نداشته باشد مثل شوربا کوشت
بره شیرخواره و مرغ خانکی فربه و فروجه فربه و شیره بادام و نیز بهار ملینه مثل
اسفناج و خباری و اشربهٔ مناسبه مثل شراب انجیر و شراب بنفشه و شراب

آلوی که ترشی کم داشته باشد مناسب است صفت شراب انجیر بگیر انجیر زرد و بر آن
آب بریزند و طبخ کنند که مهرا شود و بعد از آن یک شب بگذارند و صباح آب آنرا
صاف کنند و نصف آن فانید و یا قند سفید بران اضافه کرده بقوام آورند و اگر
قدری کلاب در وقت جوشیدن بران اضافه نمایند بهتر باشند در قولنج
کرم آتش جو بجز در بچه با اسفناج و کشنیز تر و یا بزیره یا بادام مناسب است
انشاء الله اغذیهٔ دیدان یعنی کرم متولد در معده و امعا جهة آن نافع است غذاهای
خشک قلیل الفضول که با دویهٔ کرم طبخ کرده باشند مثل قلیهای خشک و مطجنات
با بکامه و سرکه کبر و مرزه و انجدان و کوشتهای صید و خرهای نمک سود و قدید
که بادارو های کرم مرتب ساخته باشند و نیز کوشت کبر ترجیح ایشان نافع است
و نیز کوزاب که در و نمک بسیار ریخته باشند و جمیع ترشیها مثل ترشی شلجم و پیاز
و کبر و جمیع شیرینها کرم مثل زبیب و خردل و سداب و جمیع ادویهٔ کرم مثل انیسون

وکرویا

و کرویا و زیره و سرکه تیز و آبکامه و کردکان و نارجیل و خوردن آب شور و آب کبریتی
و آب نکاسی مناسب است و اطعمهٔ بسیر و سرکه پخته هم جهة آن نافع است اغذیهٔ
بواسیر اغذیهٔ بواسیر واجبست که بخلاف اغذیهٔ اصحاب دیدان باشد پس هر غذائی
که مرطب و مسمن و مولد خون باشد مناسب این مرض است مثل شوربا و بماش
مقشر و برنج بکوشت نغلی فربه و یا کوشت برهٔ فربه و یا مرغ جوان فربه و خروس کج
فرجب اختلاف مزاج کما یقتضیه رای الطبیب اسفناج و کشنیز تر و بادام و زردی
تخم مرغ نیمرشت کم نمک نیز مناسب است و درین مرض کراث دو نوبت جوشانیده و آب
اول آن ریخته باشند چون از آن طعام کرائیه طبخ نمایند بر یکی از کوشتهای مذکور
بغایت نافع است و ازین کراث پخته آب ریخته اکر عجه یعنی خاکینه طبخ کنند
بزردی تخم مرغ تازه و کرهٔ تازه و بقند سفید حلوای سازند کاهی که صاحب بواسیر
حرارت و تب نداشته باشد مشغول شود بغایت نافع است و همچنین کرهٔ تازه و

وروغن کردکان وحلبه وپیاز سفید بواسیر را بروجهی که بیمار خواهد طبخ نمایند نافع است
وشوربای خروس پیر نیز جهت بواسیر نافع است وصاحب بواسیر باید که از آب سرد پرهیز نماید
وچون اسهال وسیلان مفرط همراه بواسیر باشد آش برنج ماشسته که دران به شیرین
پخته باشد نافع است اغذیه سنگ وریگ گرده ومثانه نخود آب است خصوصا که
نخود سیاه باشد وآب باقلا مجرا را مشغول شدن مناسب است وآش کرنب وسرکه کبر
وچلغوزه وفستق وفانید وقند سفید وانجیر زرد وخربزه شیرین وتخم خربزه وروغن تخم
خربزه وماملیون وشوتیر وحلتیت وبرگ ترب وآب ترب والفی ترب خصوصا
ترب بهاری بارک جهة این مرض چون تناول نمایند باقی وجه کان نافع است
طبیخ الخطاطیف شیخ نجیب الدین سمرقندی در رساله اغذیة المرضی میفرماید که بسیاری
از اصحاب مثانه وسنگ وریگ کلیه بسبب تناول این طبیخ از این مرض خلاص شدند
صفت آن اینست که بگیرند بچهای خطاطیف یعنی بچه های پرستوک که خواهند بپرند

وشوانند پر به وانها راپاک شده وپاک کنند ودر دیگ اندازند وقدری روغن بادام شیرین
بران اضافه کنند ~~ودر دیگ اندازند وقدری روغن بادام~~ وپیاز سفید وتخم کرفس
وانیسون وزیره نیز بقدر حال بران اضافه نمایند ونخود مقشر ونمک مناسب حال
نیز اضافه کنند وطبخ نمایند چنانکه مهرا شوند بعد ازان عصاره کرفس نیم اسکرجه بران
اضافه کنند ونیز اضافه نمایند بران بعد از پختن آن دارچینی وخولنجان بعد ازان
فرو گیرند ومشغول شوند که نفع عجیب می بخشد انشاء الله تعالی اغذیه حرقة البول
وقروح کلی ومثانه حلیم جو وآب جو با اسفناج وکشنیز تر بشیره بادام مناسب است
ونیز زرده تخم مرغ نیمبرشت وشوربای چرب برنج وشیر مطبوخ سر زنند مناسب است
وهریسه بگوشت مرغهای که ذکر رفت مکرر مناسب است وقلیه کدو بگوشتهای مذکور
کم نمک وآش ماش مقشر با اسفناج وکشنیز تر بشیره بادام وبا بگوشت فروجه فربه
ومرغ جوان فربه وقند با روغن بادام خلط کرده مناسب است وبادام مقشر

بریان کرده ونیز فالودج قندی بروغن بادام وحلیم جو وحلیم گندم با اسفناج وکشنیز تر
وشیره بادام بغایت مناسبست سیما حلیم جو واز اشربه شراب بنفشه بلعاب بزر قطونا
وتخم ریحان بغایت مناسب است اغذیة بول الدم ماهی رضراضی که گفته شد که با کره
تازه بریان کرده باشند وپاچه بزغاله وبره که مهرا باشد فالودج قندی که بروغن بادام
باشد وزعفران نباشد وآش رشته نیز با اسفناج مناسب است وبعد از آنکه قاروره
از خون پاک شده باشد واز منجمد شدن امن حاصل باشد قوابض حامضه مناسب است
مثل سماقیه ورمانیه وحصرمیه وزرشکیه مع بعض آن اغذیه مغریه مثل پاچه در آنها
بگوشت ومهرا شود ونیز اشربه حرقة البول درین مرض نیز مناسب است اغذیه
ویابیطس جمیع اغذیه که قابض وسدد ومغری باشند از برای این مرض نافع اند
وماهی تازه بریان کرده وپاچه مهرا وآش غوره وسماق وربوب فواکه قابضه مثل
رب غوره ورب مورد وماست ترش واسفناج وکاهو که در اغذیه این مرض طبیخ

نمایند مناسب اند وباید که بجای آب کاهی وروغ ماست ترش بخورند نافع باشد اغذیه
سلس البول چون سلس البول با سوزش بول باشد آش ماش مقشر وبرنج بگوشت
مرغ جوان فربه با اسفناج وکشنیز تر مناسب است وشیره بادام وشرب جلاب اینست
وصنعت وی اینست که نبات را با گلاب بجوشانند چندانکه بقوام آید ودر ظرف کاشی
وچینی حفظ فرمایند واز هرچه ترش وقابض وشور ونیز باشد احتراز نمایند وچون
سلس البول بی سوزش باشد گوشت صید صحرای وشراب عسل مشغول شوند ومعجون
ماسک البول در مرکبات گفته خواهد شد مناسب است نافع باد اغذیة ادرار البول
نخود وآب وحلیون وگردکان وپیاز وسیر وبادام وحب الخضرات وگاهی درین مرض
ادرار بول باشیاء سرد باید مثل خیار وکاهو وگاهی علاج این باشیاء ممسک البطن
مناسبت مثل حب الآس وبه شیرین وجاورس اغذیه عسر البول آش کرنب
وقنبیط طبیه است که به برگ شلغم طبخ کرده باشند وکرنبیه وقنبیط طبیه بگوشت تغلی

فربه مناسب است ونانخواه وتخم کرفس وتخم رازیانج وانیسون مناسب است ودرین مرض
تناول مدرات مناسب است اغذیه تقویت باه وتقویت مجامعت بدانکه امر باه
بر چند چیز تمام می شود منی وشهوت مباشرت وانتشار وچون نقصان باه از جهة قلت
منی باشد وشهوت وانتشار بکمال خود باشد نزد امساک طویل منی پس اجتماع منی
با غذیه باید کرد که تکثیر منی میکنند وآن اغذیه ایست که دران جمع است سه صفت
کثرة غذائیت وتولید ریاح وحرارت ملائمه جوهر منی وبعضی از آن اغذیه ایست
که در آن سه صفت موجودات مثل نخود وشلجم وجزر وبعضی از ان دو صفت از آن
موجود است مثل باقلا وواجب است جهة تکثیر منی اینها را تناول نمایند با گوشت فربه
که طبخ کرده باشند ومحوا ساخته با نان سمید وزنجبیل وشقاقل بران عند الطبخ اضافه
نمایند تا حرارت ملائمه را افاده کنند وهر سه صفت تمام شود وهمچنین پیاز سفید از آن
قبیل است که با گوشت تغلی فربه پخته باشند وتناول نمایند که اضافه آن کرده غذا کنند

وهر سه صفت

[illegible]

و هر سه صفت جمع شود زیرا پیاز مولد ریاح وموجب حرارت ملائمه است اما کثرة
غذا در وی بانضمام گوشت تغلی می شود تا هر سه صفت جمع شود واز ترتیب
اغذیه باهیه برین وجوه مناسب است وبعضی اغذیه باهیه را ترکیب می کنند
از گوشت تغلی وپیاز وخولنجان ودارچینی ونیز پیاز خام تناول نمودن
مناسب است یا ماهی تازه بریان کرده وجزر با گوشت فربه مناسب است
واما اغذیه جزر تا انتشار زیاده می کند بیش از انکه منی زیاده می کند وچون باقلا
با گوشت طبخ کنند ونعناع اندک با آن بجوشانند ونمک اضافه کنند بعد از طبخ
چون هنوز گرم باشد تناول نمایند احداث صفات مذکوره نماید وچون گنجشک را
احشا بیرون کنند وشکم آنرا از دانه خشخاش وقند پر سازند ودر طابق
در زیت تازه مطبخی سازند نافع است ونیز گوشت بط فربه چون محوا سازند وبا بلبابی
که کره تازه پخته باشند مشغول شوند نافع است در تزیید منی وچون زردی تخم مرغ

نیمبرشت بران نمک سقنقور ریخته باشند مع با دارچینی سوده تناول نمایند نفع تمام
میدهد وهریسه با شیره تازه ویا آب گردگان هندی وثرید نان در نخوداب که
بگوشت تغلی فربه پخته باشند ومطیب باشد بدارچینی وخولنجان وغیر ذالک
وحالنکینه که از زردی تخم مرغ پخته باشند بروغن کره تازه وعسل صاف ویا قند بحسب
تفاوت مزاج غذا مناسب است واطبا فرموده اند که چون گنجشک پخته بخورند وبجای
آب شیر بر بالای آن بپاشند در انتعاظ عضو وکثرت منی فایده تمام میبخشند
واز مفردات اغذیه باهیه را انگور سفید شیرین وطلیون است که با گوشت تغلی فربه پخته
باشند وفستق وفندق ونارجیل وحب الزلم وحبة الخضرا وبادام شیرین وجلغوزه ونخودم
وخصی الدلوک وبیضه گنجشک وبیضه ماهی که کیل اشبل میگویند واز شیرها فرزو وبهار
سبز وخشک وآب خشک است با عسل که طبخ کرده لعوق سازند وکار یغنی کنند
ونعنع وجزر وشلجم وزنجبیل وبوزیدان وخولنجان ولسان العصافیر وتودری

وبهمنان

وبهمنان ومغز دانه کانله نفع تمام دارند واین ادویه حاره محتاج الیهاست که با اغذیه
باهیه طبخ نمایند در تکثیر منی بغایت نافع اند وچون سبب قلت منی سردی منی مزاج باشد
علامت آن دشوار بیرون آمدن وغلظ آن باشد غذای مناسب این اغذیه حاره
مذکوره است وچون سبب قلت منی گرمی مزاج وی باشد که بعد از امراض حاره
یابسه حادث شده باشد علامت وی خروج است علاج این اغذیه مرطبه ونیمبرهای
مرطبه است مثل باقلا با رطب وروغنی است که بر بالای شیر فلمی بندد که آنرا توی
طعام میگویند با عسل صاف بگوشت تغلی با اسفناج بسیار وفواکه مرطبه است مثل خربزه
شیرین وانگور سفید تازه ونارالیسی وگوشت بره فربه وبزغاله فربه وگوشت مرغ جوان
فربه وماهی تازه رضراضی وزردی تخم نیمبرشت وشیر برنج بشیره تازه است ویا کره
تازه وقند ونان که بروغن کره وشیر تازه پخته باشند وخرمات که در شیر خیسانیده
باشند وفالودج قندی وماست شیرین است که با نان موصوف خورند وچون باه

از عدم شهوت و یا نقصان آن باشد و حدوث این حالت از آفتی است که در اعضا
رئیسه و معده حادث شده باشد علاج تقویت اعضا مذکوره است بدانچه مذکور است
در امراض آنها بر وجهی که در کتب طبیه مذکور است و یا از سکون هیجان منی و قلت
حدوث وی باشد و حدوث آن با صحة اعضای مذکوره باشد علاج این اغذیه مذکوره است
با دویه حاره که مذکور شد که تسخین و تحریک منی کننده و اگر نقصان باه از ضعف انتشار
باشد سبب آن غالبا کثرت بلغم و فالج و امراض بلغمیه و ضعف حس و حرکت باشد علاج این
علاج امراض مذکوره است و اگر سبب قلت انتشار بسبب قلت نفخ منی است در حوالی
آلات تناسل و علامت آن عدم انتشار و بطلان است بالکلیه و سبب آن ظاهرا
قلت نفخ است و علاج آن استعمال اغذیه نفاخه است که مذکور شد غذائی که
سبب انعاظ و کثرت منی است اینست که بگیرند آب پیاز سفید و یک جزو از آن با ده
جزو عسل صاف بیامیزند و بجوشانند بآتش نرم که آب پیاز تمام تحلیل رود و از این

دوملعقه

دوملعقه در آخر روز لعق نماید و چون زنجبیل کوفته قدری برین عسل اضافه نمایند از برای
سرد مزاجان بسیار نافع است و معجون بلادر جهة این قسم بغایت نافع است غذای
دیگر که همین نفع میدهد بگیرند نخود سفید و در آب جرجرا عنی تره تیز بخیسانند چنانکه
آماس کند و بعد از آن در سایه خشک کرده بکوبند و بپزند و بروغن حیه الخضرا بیامیزند
و قند سفید اضافه نموده باز طبخ کنند که بقوام آید و در صباح و شام مثل تخم مرغ
از آن مشغول شوند که نفع تمام میدهد اغذیه احتباس حیض اغذیه که ادرار حیض
میکنند از جمله لوبیا است که بخیسانند و آب آن بیاشامند و چون لوبیا با کرفس و سداب
طبخ کنند که مروا شور و مشغول شوند ادرار حیض می کند باذن الله تعالی و نیز نخود و آب
که با زیت الانفاقی طبخ کرده باشند ادرار حیض کند باذن الله تعالی و تقدس
و اگر نخود آن سیاه باشد اقوای خواهد بود و زنجبیل پرورده نیز مدر حیض است
اغذیه عسر ولادة حلبه مطبوخ با خرما تسهیل ولادت کند و نیز شوربا و چرب که چربی آن

از پیه مرغ و با روغن بادام باشد چون مشغول شوند سبب آسانی ولادة باشد و نیز حلوزه
کوفته را با قند و روغن بادام حلوا ساخته تناول نمایند عسر ولادة زایل کند و نیز
آشامیدن روغن بادام گرم نافع است و جهة زنانی که بچه آورده باشند آش
برنج سفید بگوشت مرغ و چوزه و کرنب صحرا و اسفناج و گشنیز تر مناسب است و همچنین آش
برنج و نخود و گوشت نعلی و تخمهای گرم مثل انیسون و زیره نافع است اغذیه
که در سیلان حیض و خون ولادة و خون بواسیر و غیره نافع باشد مثل عدس مقشر است
بگوشت بز و نیز آش غوره و زرشک و انار رمان است برنج سفید و نعناع و عدس
مقشر بگوشت بزغاله مناسب است و چون صعب باشد قلیا از گوشت صید و کبک
مشغول شوند نافع باشد و اگر در قلیای مذکوره قدری آب سماق و گشنیز خشک
مصرور اضافه نمایند مناسب است و چون قشور کندر کوفته و بیخته با قند سفید آمیخته
بقدر استعمال مزاج مشغول شوند قطع سیلانات کند و بشره صاف کند و اغذیه

استسقا

استسقا و ورم سپرز را نافع باشد اغذیه اوجاع مفاصل از برای اوجاع مفاصل
گرم دموی آش عدس مقشر و حصرمیه و ریباسیه و زرشکیه بی گوشت برنج سفید و آش
مقشر با اسفناج و گشنیز تر و در اوجاع مفاصل صفراوی ماء الشعیر ترش کجوهات
مذکوره محلی بقند با سنفاج و گشنیز تر بی گوشت بشره با دام مناسب است و از برای
اوجاع مفاصل سرد که از بلغم خام باشد نخود آب و بد ماهیهای و مصطکی مناسبت
دواجب است که اصحاب نقرس از گوشت پرهیز کنند و اگر در اوجاع بلغمی ضعف
غالب باشد و تناول گوشت ضروری باشد گوشت طیور صحرایی و خرگوش و آهو
مشغول شوند و اصل در معالجه اوجاع بلغمی تقلیل غذا و گرسنگی و تناول گردکان و بادام
از برای نقرس بغایت مضر است و در اوجاع مفاصل گرم و معتدل سورنجان سفید
مصری بگلاب و آب گشنیز تر طلا نمایند نافع است باذن الله تعالی و در اوجاع
بلغمی دریکی روغنهای گرم مثل روغن قسط و سداب گرم کرده بمالند نافع است

واکر قدری نفط سفید داخل این روغنها نمایند دراه جامع سه دو بلغمی بغایت مناسب است
اغذیه که جرب وحکه اغذیه نفعه که از مثل اسفناج وکدو وحسوی جرب وشوربا های که
اصلا دران داروی کرم نباشد ترتیب نموده باشند مناسب است وآش جو وآش
ماش مقشر وبرنج با اسفناج بگوشت مرغ جوان فربه وفروجه وبشیره بادام وکره تازه
واغذیه که دران کیفیت حرارت وحدت نباشد وآب سرد عذب بسیار خوردن
وبسیار بحمام رفتن ودر قلتین نشستن جهة جرب وحکه نافع است واز عسل ودوشاب
وسیر وپیاز وگوشت قدید وپنیر شور پرهیز واجب است اغذیه مهمات جمیع حمی است
وحمی تب است با قسامها اما اغذیه حمی محرقه که از صفرا حادث شده باشد ویا از صفرا
وخون که اتراک این قسم حمی را قره آغرغ میگویند مناسب آن آش جو است ودرین
مرض این غذا عمده است وکیفیت طبخ آن اینست که دراول پر جو آب بجوشانند
کم کفیسند بعد از آن چندان بجوشانند که مثل برف سفید شود وبعد از آن اکتفا بخور
کنند

کنند وبیماران آنها در آب عذب طبخ نمایند با اشیای که علی التفصیل می آید وچون
آب آن سطبر شود که آنرا ماء الشعیر رقیق میگویند اطبا آنرا دربعضی امراض که بغایت
گرم وخشک وحاره است مید هند با اسفناج وکشنیز ترچی گوشت وشیره بادام ودران
بعضی از شربه مثل شراب نیلوفر وسکنجبین قندی ساده حل می کنند که هم غذا است
وهم شربت وگاهی آنرا بسیار میجوشانند که چون حلیم گندم می شود واین آش جو است
نه آب جو ودر بعضی امراض اطبا این را می فرمایند ونفع هر دو قسم تسکین حرارت
وسوزش باطن وتغذیه وتسکین حدت خون وکسر حدت صفرات واصحاب یرقان زرد
وسل وامراض سینه را که از گرمی حادث شده باشد وامراض کلیه ومثانه را که از گرمی
حادث شده باشد وسرفه کهنه را خصوصا که دران عناب واانجیر انداخته باشند وجوشانیده
قطع تمام می بخشد ونیز آش جو وآب جو مرطب دماغ ومنع بخار گرم که از معده بجانب
دماغ می کند واز این جهة صداع را نافع است ونیز قطع تشنگی میکند ودر صفراوی

ازاترش می سازند با آب انار میخوش باشد با اسفناج وکشنیز تر طبخ کرده مشغول شوند وکسی را
که قبض داشته بنفشه مربی دران حل کرده مشغول شوند مناسب است ودر مرض سل سرطان
مهری دران جوشانیده با اسفناج بسیار مشغول شوند وجهة سوزش مثانه نیز بغایت
مناسب است واز برای یرقان زرد سکنجبین دران حل ساخته مشغول شوند واز برای
کسی که اسهال وحرارت داشته باشد طباشیر بریان کرده وصمغ عربی بریان کرده کوفته
وبران ریخته تناول نمایند واگر تب ولرزیدن سخت باشد دران آش جو گلنکبین قندی
حل ساخته تناول نمایند فاما لازم است که در وقت تیزی تب ودر اثنا راین ودر زمانی
که هوا گرم باشد معده خالی باشد وجو نخورند که موجب کرب واضطراب وتاسه میشود
وتوجه طبیعت را از مرض قطع می نماید ومتوجه هضم آن میگردد ویا توجه را طبیعت
تقسیم مینماید بعضی را بدفع مرض وبعضی را بهضم طعام ونیز لازم است که در تب محرقه
تغذی بدان ننمایند بلکه چون تب میان روز آید دراول روز یکنوبت تناول
آن

آن نمایند وآن روز بدان اکتفا کنند واگر روزی که تب نباشد واشتها
طعام غالب باشد اگر آن روز دو نوبت آش جو تناول نمایند با اسفناج وکشنیز تر
وگوشت فروجه می تواند بود ودر تبها بغایت سرد بیماریهای که گرمی وتیزی دران
بغایت باشد که آنرا حمی محرقه حادفی غایة القصوی می گویند که بحران این بیماری
از روز چهارم تجاوز نمیکند البته غذا نخورند زیرا در این مدت اندک خوف ضعف
بیمار نیست ودر تبهای محرقه که حرارت آن دون حرارت حادفی غایة القصوی
باشد که آنرا حاد مطلق می گویند وبحران آن از هفت روز تجاوز نمیکند غالبا
اکتفا بر اشربه غذائیه نمایند مثل جلاب وماء الشعیر رقیق وآب انار شیرین وآب
کدو وخیار وسکنجبین ساده قندی وهندوانه شیرین محلی بقند وسیب شیرین
مطیب ونار شیرین وآلوی رسیده ودر تبهای که مرتبه آنها ازال باشد
از مرتبه حاد مطلق که آنرا حادفی الجمله میگویند که بحران آن در نهم ویا ازدهم می باشد

غالبا بیمار را حلیم جو با سفناج و کشنیز تر بیال خروس بچه بدهند و با نان خالص

خیسانیده و در آب سرد و یا در جلاب محلول در سکنجبین مناسب مرض بدهند

و در تبهای از زال ازین تب نیز امثی بیمارهای ساکن که در ان حدت و تشنگی

باخراط نباشد مریض را ماهی کوچک سفید رضراضی بدهند و حلیم جو بیال تیهوج

و دراج و گوشت فروجه بدهند با اسفاناخ و کشنیز تر و آش ماش مقشر و اندک

برنج سفید بگوشت فروجه و اسفناج و کشنیز تر بدهند و اگر این آش ترش بخورد مینوش

چون طبیعت لین باشد و مثل تمر هندی چون قبض حاصل باشد بدهند چنانکه

رای طبیب تقاضای آن نماید و این اغذیه مناسب حال مدقوقین و

مسلولین نیز هستند چون بی ترشی باشند خاصه آش جو بسرطان نهری

طبخ نموده باشند و سومات مناسب مزورات حمیات و نیه بره

و شیر که با دام و روغن آن باشد و اما حمیات منطاوله الزمان مثل طیه

البحران

البحران الداخله حد الزمان که بحران انها از یک ماه تجاوز می نماید مثل تبهای

که نوبت طویل داشته می باشد و مثل تب ربع و خمس و سدس و فوق

آن و درین حمیات قوت مساعدت نمی کند که تلطیف غذا نمایند زیرا که

مدت این حمیات طول است با وجود انکه گرسنگی گاهی که موجب ضعف باشد

و درین حمیات بغایت [illegible] است چون مقصود از غذا بقای قوه بوده است

که بس واجب است که درین حمیات تغلیظ غذا نمایند خصوصا در ایامی که نوبت

نباشد مثل آش ماش مقشر و برنج با سفناج و کشنیز تر و گوشت فروجه و مرغ جوان

و دراج و تیهوج و یا نخود آب بگوشتهای مذکوره و دارچینی و مصطکی چون بلغمی

و سودای باشند با اسفناج و کشنیز تر و یا به سعتر و شبت و سداب مناسب است

و یا بگوشت بره و بزغاله در ایام خلا چون اشتهای طعام غالب باشد

و نیز درین حمیات حلیم جو بمذکورات مناسب است بدانکه ابقراط طبیب الارحم

و در رساله فصول آورده است که اغذیه رطبه موافق جمیع حمیات است خصوصا حمیات

کودکان و کسانی که معتاد بوده باشند به تناول اغذیه رطبه مثل شوربا ماش و برنج

بگوشت بره و بزغاله و مرغ جوان و خروس بچه با سفناج و کشنیز تر و نیز بدانکه

اغذیه حاره رطبه که رطوبت آن زیاده بر حرارت باشد بغایت مناسب اند تب

ربع را خصوصا که خواهند تعدیل حرارت آن نمایند خاصه در اواخر تب ربع

ملطفات مقطعه مثل نخود آب مع توابل و اشربهای گرم مذکور و گوشت

مرغهای مذکور و شوربای خروس پیر چرا که گوشت آن نخورند بکار برند و نیز

بدان ای طالب وفقک الله تعالی و تقدس که انچه از اغذیه بیماران درین مقاله

یاد کرده شد امثله و دستوری چند بود در اطعمه بیماران و کسی را که عالم باشد

بطبایع اغذیه مجال تصرف روا هست که اخراج نماید از مذکورات اغذیه سایر امرانی

مثل بورام و بشور و غیرها و ملاحظه کند در ان حال اسنان و فصول و اخلاط

و عادات